

راه توده

شماره «۹۹»

دوره دوم شهریور ۱۳۷۹

<http://www.rahetude.de>

صف در هم شکسته سربازان گمنام امام زمان

کهنه سربازان گمنام امام زمان به جنبش مردم پیوستند و در برابر امثال علی فلاحیان، حسینیان، سعید امامی، مصطفی کاظمی و ... به صف شدند!
(ص ۱۹)

در قتل عام
شهریور ۶۷
با آرزوهای
بزرگ
بر خاک
افتادند!

(ص ۱۶)

برای پایان بخشیدن به توطئه‌ها و عقب راندن مافیای اقتصادی از حاکمیت

بسیج و سپاه را باید به جنبش وصل کرد!

نقش مجلس باید نقشی تاریخی در افشای پایگاه اقتصادی توطئه‌گران و افشای بدون ابهام توطئه‌ها و اعلام صریح نام رهبران و طراحان آن بشود!

جنبش عمومی مردم ایران برای تحولات و دفاع از آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷، مسیر پر تنشی را طی چهار سال گذشته طی کرده و از فراز و نشیب‌های گوناگونی گذشته است. این جنبش، علیرغم ادامه و تشدید کارشکنی‌ها و توطئه‌ها، باز هم از فراز و نشیب‌های سر راه خود خواهد گذشت.

مروری بر سیر رویدادهای چهار سال گذشته، ظرفیتی از صبر، بردباری و عزم راسخ مردم ایران، برای خنثی سازی توطئه‌ها و ایجاد تحولات در جامعه را در برابر دیدگان قرار داده‌است. اگر صبر و بردباری ابزار جنبش باشد، عزم راسخ مردم خصلت عمده جنبش برای ایجاد تحولات است.

مردم طی چهار سال گذشته نشان داده‌اند، می‌خواهند برای حفظ موجودیت ایران و جامعه‌ای که ۸ سال جنگ و انواع جنایات و حادثه‌آفرینی‌ها را تحمل کرده، تحولات با حداقل عوارض اجتناب ناپذیر یک جایگاهی بسیار مهم طبقاتی در حاکمیت به سرانجام برسد! صبر و بردباری مردم، تاکنون ابزاری در خدمت همین انگیزه بوده است!

این تصور و اندیشه مخالفان تحولات و رهبران مافیای اقتصادی-سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی، که می‌توان با ایجاد رعب و وحشت، با دستگیری و بازداشت این و یا آن روزنامه نگار و یا فعال سیاسی، عزم و توان جنبش ده‌ها میلیونی مردم ایران را از آن سلب کرد، خواب و خیالی خام است. تمام خواست‌های جنبش مردم که نزدیک به چهار سال پیش در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم خود را در انتخاب "محمد خاتمی" نشان داد همچنان به قوت خود باقی است. تنها، بر این عزم و اراده مردم، اکنون چنان آگاهی وسیعی از حاکمیت و مسائل اجتماعی اضافه شده‌است که نه تنها در طول حیات جمهوری اسلامی، بلکه در تاریخ معاصر ایران، با چنین وسعتی وجود نداشته‌است!
(بقیه در ص ۲)

به دادخواهی قربانیان توده‌ای کودتای ۲۸ مرداد برخیزیم! (ص ۱۸)

نامه "رهبر" به مجلس

(ص ۴)

یلتسین ایرانی
کیست؟

(ص ۲۸)

موریانه تجارت ریشه صنایع ایران را جوید

(ص ۹)

شمشیر خون چکان
بی قانونی

(ص ۱۳)

مجریان اعتدال امریکائی در ج.ا.

(ص ۳)

فرزندان انقلاب را
ضد انقلاب می‌بلعد

(ص ۲۴)

اطلاعیه

(ص ۳۹)

(بقیه بسیج و سپاه را باید ... از ص اول)

این وسعت آگاهی را باید با وسعت بحران همه جانبه‌ای که در جامعه وجود دارد به یکدیگر پیوند زد، تا به عظمت جنبش و دلیل عینی عزم مردم برای تحولات و شکست اجتناب ناپذیر توطئه‌ها پی برد.

هم مافیای اقتصادی - سیاسی حاکم و هم کسانی که نگران مانورهای این مافیا هستند، از این واقعیت غافل‌اند، که جنبش مردم دارای خواسته‌های بسیار جدی اقتصادی است و این خواسته‌ها با منافع مافیای اقتصادی حاکم در تضاد کامل است. مافیای اقتصادی می‌کوشد، با سرکوب مطبوعات و جلوگیری از گشوده شدن فضای سیاسی جامعه، برای خود مصونیت ایجاد کرده و از محاصره جنبش و افشای باز هم بیشتر خود نجات یابد. این مافیا، حتی اگر به بخشی از این هدف و خواست خود نیز در کوتاه مدت دست یابد و بتواند حکومت سرنیزه را برای مدت اندکی بر جامعه حاکم کند، در حل تضاد عمده و اصلی "حاکمیت" و "جامعه"، یعنی تضاد تمرکز ثروت در دست ۲۰ درصد و محرومیت ۸۰ درصد مردم جامعه ایران درخواهد ماند. در این صورت برگ دیگری در دفتر روند تحولات گشوده خواهد شد و گذار مسالمت آمیزی که طی ۴ سال گذشته برای حل این تضاد طی شده، در سرانجام خود، به یک انفجار اجتماعی سراسری خواهد انجامید. در واقع، حاکمیت غارتگرانه، در پشت شعارهای مذهبی و در پشت نقاب آلوده به دروغ و تزویر "دفاع از انقلاب و ارزش‌های اسلامی" دیگر در ایران ممکن نیست. بر اساس شواهد موجود، این امر ناممکن را هنوز جبهه ارتجاع - سرمایه‌داری بزرگ تجاری نمی‌خواهد بپذیرد و راه را می‌خواهد تا پایان برود و مانند بسیاری از نمونه‌های مشابه جهانی شانس ناممکن خود را آزمایش کند!

کودتای خزنده‌ای که از پایان انتخابات مجلس ششم و پس از اعلام شکست کمرشکن توطئه‌گران در آن، گام به گام دنبال شده نشان دهنده این اندیشه و اراده جبهه ارتجاع - سرمایه‌داری بزرگ تجاری است. جنبش مردم، اکنون خنثی سازی این کودتا را در دستور خود دارد. بهمین دلیل، این اندیشه که مقابله با این کودتای خزنده، رویارویی‌ها بین جنبش و مخالفان تحولات را وارد مرحله جدیدی خواهد کرد، روز به روز بیشتر تقویت می‌شود.

بر اساس همه تجربه تاریخی و به موجب عزمی که مافیای حاکم بر جمهوری اسلامی برای حفظ حاکمیت از خود نشان می‌دهد، رویارویی‌ها، در واقع اجتناب ناپذیر نیز هست. در این زمینه کسی نباید دچار خوش بینی شود! این رویارویی تاکنون نیز وجود داشته و در اشکال مختلفی نیز خود را نشان داده‌است. بنابراین، بحث بر سر ادامه و تشدید رویارویی و اشکالی است که در شرایط معین و براساس توازن نیروها و فراهم آمدن موقعیت‌ها در دستور جنبش قرار می‌گیرد.

راه‌توده در شماره ۶۱ (تیر ماه ۷۶) خود که بلافاصله پس از انتخابات ریاست جمهوری منتشر شد، نوشت: «طرد شدگان هیچ‌گونه مشروعیتی در میان اکثریت قاطع مردم ندارند. خواست مردم برکناری طرد شدگان انتخابات اخیر از قدرت است.»

راه‌توده در شماره ۶۳ (شهریور ۷۶) نیز نوشت: «سرمایه‌داری تجاری به قدرت دست یافته و روحانیون پشتیبان آن، با تمام امکان خویش از سنگرهایی که در جمهوری اسلامی فتح کرده‌اند، دفاع می‌کنند!»

راه‌توده در شماره ۷۱ (اردیبهشت ۷۷) نیز نوشت: «تا طردشدگان انتخابات ریاست جمهوری کنار نروند، رویارویی‌ها/اجتناب ناپذیر است!»

تمام این مواضع در صفحات اول و بعنوان سرمقاله‌های تحلیلی راه‌توده منتشر شده‌است. بنابراین، درباره رویارویی‌ها و اجتناب ناپذیر بودن آن‌ها تردیدی وجود ندارد، اما همانگونه که "راه‌توده" بارها نوشته است، باید از تمام ظرفیت‌های گذار قانونی و مسالمت آمیز جنبش، علیرغم همه محدودیت‌ها، توطئه‌ها و خیزهای کودتائی که مخالفان تحولات بر

می‌دارند، تا آخرین لحظه استفاده کرد. استفاده از این ظرفیت‌ها، باید چنان به عریان شدن ارتجاع و غارتگرانی که بنام "دفاع از ارزش‌های اسلامی و انقلابی" حکومت می‌کنند، در میان مردم بیانجامد و چنان موجب از کف رفتن امکانات نظامی و مانورهای تبلیغاتی - مذهبی آنها بشود، که در لحظه اجتناب ناپذیر رویارویی‌های نهائی، جنبش بتواند، با آگاهی کامل و با کمترین لطمات و در عین حفظ تمامیت ارضی کشور به پیروزی مرحله‌ای خود دست یابد.

اهمیت تاریخی "فعالیت‌علنی"، "استفاده از آخرین رمق‌های فضای سیاسی" و "ضرورت حفظ راه‌های قانونی و علنی ارتباط با توده‌های مردم" در همین نکته تاریخی نهفته است و باید با تمام وجود آن را درک و به آن کمک کرد!

امروز علیرغم همه محدودیت‌هائی، که جبهه مخالفان تحولات توانسته‌اند در ماه‌های گذشته برای جنبش بوجود آورند، هنوز امکانات عظیمی در اختیار است و تلاش برای حفظ آنها یک تلاش ملی و تاریخی است. هرگز نباید به صرف اینکه قوه مجریه دارای اختیارات لازم نیست و یا نمی‌گذارند قوه مقننه کار کند، اهمیت حفظ این دو نهاد و استفاده از آنها برای پیشبرد جنبش فراموش شود. آنچه که بر توان و اختیارات عملی این نهادها خواهد افزود، تشدید باز هم بیشتر تضاد توده‌های مردم با مافیای حاکم از یک سو و رشد باز هم بیشتر آگاهی مردم و تشدید عزم ملی برای تغییر توازن و ترکیب طبقاتی در حاکمیت است. در طول این مسیر و برای تحکیم و گسترش آمادگی مقابله با توطئه‌ها و مقاومت‌ها است، که باید جبهه تحولات را نه تنها مستحکم نگهداشت و از درهم پاشی آن جلوگیری کرد، بلکه باید با تمام قوا درجهت گسترش آن نیز کوشید.

در چارچوب امکانات موجود و ضرورت گسترش جبهه تحولات است، که باید بر ضرورت برخورد فعال‌تر، منسجم‌تر و آشکارتر و افشاگرانه‌تر مجلس ششم وکل جنبش ضد ارتجاع با مخالفان جنبش تاکید کرد. مجلس ششم، فراکسیون‌های طرفدار تحولات که در آن حضور دارند و احزاب و جمعیت‌هائی که خود را همگام با جنبش مردم می‌دانند، برای گسترش جبهه تحولات باید به آن عرصه‌هائی وارد شوند، که جبهه مخالفان تحولات در چند سال گذشته آن‌ها را کانون‌های زیر نگیں خود تلقی کرده و اجازه ارتباط مستقیم با آن را به طرفداران جنبش نداده‌اند. سخن از نیروهای مسلح و بویژه سپاه و بسیج پاسداران است، که تمام مقاومت‌های کنونی در برابر جنبش و تحولات را می‌کوشند با اتکالی به آن پیش ببرند. این درحالی‌است، که حداقل "بدنه" این نیروها، مانند میلیون‌ها مردم ایران همان تضادی را با حاکمیت دارند، که "جنبش" با "مافیای اقتصادی" دارد. ضرورت افشای پایگاه اقتصادی مخالفان تحولات، بویژه در این ارتباط، این اهمیت مهم را دارد که نیروهای نظامی را با ریشه‌های واقعی جنبش آشنا می‌کند و امکان مانورهای مذهبی را از مخالفان تحولات می‌گیرد. اگر غفلت از این ارتباط علنی و قانونی، در سال‌های اخیر یک اشتباه و ضعف بزرگ بوده‌است، اکنون باید گام‌های عملی را برای جبران آن برداشت و بزرگترین اهرم مقاومت در برابر جنبش را از چنگ نیروهای مخالف آن بیرون آورد. مجلس، دولت و نشریات طرفدار تحولات در این زمینه نقشی تاریخی و ملی می‌توانند ایفاء کنند. گذار از این مرحله و خنثی سازی گام‌های کودتائی مخالف "تحولات انقلابی" تنها با جبهه‌ای چنین گسترده و وسیع، با تلاش بی وقفه و منطقی ممکن و عملی است، نه با شورش‌های پراکنده، کور و ماجراجویانه. شورشی، که مخالفان تحولات درتحویل کردن آن به جنبش شتاب دارند و پیش از آنکه زمان را از دست بدهند و سپاه و بسیج نیز به جنبش بیبوندند، می‌کوشند با همین نیروها، با مردم و جنبش مقابله خونین کنند! نقش تاریخی تحول خواهان واقعی، در هر حزب، فراکسیون پارلمانی، دولت، مجلس و هر ارگان دیگری در مرحله کنونی، از درک عملی این ضرورت مشخص می‌شود!

چه کسانی "اعتدال امریکائی" را در ج.ا.پیش می‌برند!

محمدرضا باهنر، از تئوریسین‌های ائتلاف "جامعه روحانیت مبارز- مولفانه اسلامی" در تهران یک مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه "حیات‌نو" کرده‌است. او در این مصاحبه مشروح، با دقت تمام همان خط اعتدالی را برای جنبش ترسیم کرده‌است که "سایرس ونس"، وزیر اسبق خارجه امریکا خواهان آن در ایران شده است. آنچه که محمدرضا باهنر در مصاحبه خود با "حیات‌نو" گفته‌است، ابتدا تلاش شد تا با نشستن هاشمی رفسنجانی بر صندلی ریاست مجلس ششم و بدست او پیش برده شود. این تلاش مخالفان جنبش با شکست روبرو شد و به همین دلیل از آستانه انتخابات مجلس ششم، این خط به زور چملاق، زندانی کردن عده‌ای از روزنامه‌نگاران مذهبی، انواع تشنج‌آفرینی‌ها، که آخرین نمونه آن در خرم آباد به اجرا گذاشته شد پیش برده می‌شود.

ابتدا بخوانیم "سایرس ونس"، در کنفرانس "ایران پس از انتخاب خاتمی" که در سال ۷۶ در نیویورک تشکیل شد، چه می‌خواهد و سپس ببینیم محمدرضا باهنر، عضو هیات رئیسه مجلس پنجم چه می‌گوید:

«بجای استفاده از تحولات دمکراتیک و شامل کردن کلیه گروه‌ها و قشرهای مردمی، از میان گروه‌های نخبه و از درون گروه‌های نخبه نیز گروه‌هایی که بتوانند در خط میانه قرار بگیرند، یعنی نه دمکرات باشند و نه انحصار طلب باشند، اینها انتخاب شوند و از حمایت جهانی هم برخوردار شوند. امریکا می‌تواند بطور مستقیم با گروه انحصار طلب هم وارد مذاکره شود و اعلام آمادگی برای حمایت کند، تا این گروه اطمینان پیدا کند و برای حل مشکلات اقتصادی برود به طرف حل مشکلات سیاسی. برای این کار، از میان نخبگان گروه دوم (یعنی جناح راست) و از میان گروه اول ترکیبی را می‌توان بوجود آورد.»

حال ببینیم محمد رضا باهنر در مصاحبه با روزنامه "حیات‌نو" چه می‌گوید: «حزب در درون خود همه نوع نیرو، از جمله تندرو، متعادل و حتی لیبرال و محافظه کار دارند، که این خیلی اهمیت ندارد، این مهم آن است که یک حزب و رهبرانش بتوانند تندروهای خود را تعدیل و از متن حزب و مرکزیت به حاشیه برانند و اگر نتوانستند در حد قابل قبول اینکار را انجام دهند، باید آنها را طرد و از حزب خود کنار بگذارند. چنان که حزب مشارکت هم که فراکسیون بالائی در مجلس دارد، تعدادی افراد تندرو در خود دارد...»

از نظر سایرس ونس و امریکا، آن تندروهایی که باید از مدار اصلاحات خارج شوند تا تحولات اصلاحی در ایران مسیر امریکائی بخود بگیرد، آن افراد و جریاناتی هستند که جنبش کنونی مردم ایران را ادامه انقلاب بهمن ۵۷ و در دفاع از آرمان‌های واقعی و خیانت شده به آن می‌دانند. برای امریکا، اینکه چه کسی بلندتر فریاد می‌کشد و یا چه کسی آتشین‌تر از مبارزه با استکبار جهانی داد سخن می‌دهد و یا حتی چه کسی کبریت زیر پرچم امریکا می‌کشد اهمیت کلیدی ندارد، بلکه مخالفت سرسختانه با ادامه و پیگیری برنامه تعدیل اقتصادی، بیرون کشیدن ایران

از زیر بار بدهی خارجی، حفظ استقلال ایران و تعمیق انقلابی جنبش و گرایش به چپ آن اهمیت دارد.

با آگاهی از همین خواست امریکاست، که دوستان آقای باهنر، در روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی و آشنایان بسیار نزدیک ایشان بر سکوی نماز جمعه تهران، پس از توقیف مطبوعات، اکنون دفتر تحکیم وحدت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را نشانه گرفته‌اند و آن‌هایی که با هدایت همین دوستان در مقابل مجلس اسلامی جمع شده بودند، شعار "جبهه مشارکت ایران اسلامی، منحل باید گردد" را سر داده بودند. نه امریکا و نه دوستان آقای باهنر، با کارگزاران سازندگی و انجمن اسلامی دانشجویان و دانش آموزان و یا بسیج دانشجویی و انصار حزب‌الله و جمعیت مولفانه اسلامی و نشریات وابسته به آنها کاری ندارند، بلکه مشکل اصلی آنها "دفتر تحکیم وحدت" و "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" است، که هر دو می‌خواهند مدار جنبش را در مدار آرمان‌های انقلاب ۵۷ بگردانند.

در ادامه همین خواست امریکاست، که آیت‌الله محمدیزدی، در خطبه‌های نماز جمعه ۴ مرداد خود در تهران، با تحریف چند باره سخنرانی "هاشم آعاجری"، عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، او را مسلمانی متمایل به مارکسیسم معرفی کرد و روزنامه جمهوری اسلامی به قلم فردی بنام "مطهری" که وابستگی سببی و نسبی‌اش با آیت‌الله مطهری اعلام نشده، مجاهدین انقلاب اسلامی را، ابتدا مشابه سازمان "فرقان" (۱) و سپس در آستانه انشعابی از نوع انشعاب سازمان مجاهدین خلق در دهه ۵۰ و سر برآوردن سازمان پیکار در درون آن ارزیابی کرد.

آیت‌الله یزدی در همین نماز جمعه، علاوه بر همسوئی و هماهنگی با محمدرضا باهنر برای تقویت اعتدالی که به زور چماق می‌خواهند به مردم تحمیل کنند، به بهانه نقل قولی از هاشم آعاجری، عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، او را که از جانبازان جنگ است، تلویحاً مارکسیست معرفی کرد تا زمینه تشدید حملات تبلیغاتی علیه این سازمان توسط روزنامه‌های جمهوری اسلامی و کیهان فراهم شود.

۱- فرقان، تشکیلاتی بود، که از دل انجمن حجتیه بیرون آمده بود و آیت‌الله مطهری را ترور کرد. امروز بر بسیاری از دست اندرکاران جمهوری اسلامی مشخص است که ترور مطهری را توسط فرقان سازمان دادند، تا بتوانند در آینده کلیدی‌ترین پست‌ها و مقامات را قبضه کنند. چنان که کرده‌اند!

آیت‌الله یزدی را باید به دادگاه فراخواند!

در بسیاری از محافل سیاسی داخل کشور گفته می‌شود: اگر پرونده اعمال آیت‌الله محمد یزدی در یک محکمه قضائی، به هر دلیل گشوده نشود، کارنامه او در بازنویسی تاریخ جمهوری اسلامی بازگشائی خواهد شد. از او، که اکنون در شورای نگهبان نشسته و امام جمعه موقت نماز جمعه تهران است، بعنوان یکی از رهبران توطئه‌های دهه دوم جمهوری اسلامی یاد می‌شود. از جمله، در انواع حادثه آفرینی‌ها برای به ریاست جمهوری رساندن ناطق نوری دست داشته، در قتل‌های زنجیره‌ای فتوا صادر کرده، فرمان حمله به خوابگاه دانشجویان را او صادر کرده، حمله به خانه آیت‌الله منتظری را شخص او رهبری کرده، محاکمه کرباسچی را او سازمان داده، در ترور حجابیان دست داشته و ...

حتی اگر برای هیچ یک از این اتهامات، هنوز نتوان او را به دادگاه فراخواند و برای این کار اعتراف صریح خود او لازم باشد، می‌توان به فتوائی که در نماز جمعه ۴ شهریور صادر کرد و به جوانان خوش غیرت توصیه کرد به صورت دختران (به زعم او بد حجاب) اسید بپاشند، استناد کرد و او را به دادگاه فرا خواند!

گزارشی از آنچه در روز طرح نامه "رهبر" به نمایندگان مجلس در صحن مجلس شورای اسلامی گذشت!

فصل تازه‌ای از مقاومت در برابر دخالت‌های غیر قانونی "رهبر"!

پس از تصمیم رئیس مجلس برای خارج ساختن لایحه جدید از دستور کار مجلس، جمع زیادی از نمایندگان بعنوان اعتراض سالن جلسه را ترک کردند. همزمان با آنها، افراد مسلحی که همراه سردار نقدی در جایگاه تماشاچیان قرار داشتند نیز خود را به راهروهای متصل به سالن مجلس رساندند. باکوشش بهزاد نبوی و محمدرضا خاتمی (نواب رئیس) نمایندگان از ساختمان مجلس خارج نشدند و به سالن باز گشتند. افراد مسلح سردار نقدی، با این تصور که فرمان "رهبر" اجرا شده و تنها مشکل موجود خروج نمایندگان معترض از مجلس و کشیده شدن مسئله به خیابان‌هاست، در راهروهای مجلس و اطراف در خروجی مجلس متمرکز شدند و به فاصله کمی، بخش دیگری از نیروهای "نوپو" که آنها نیز لباس شخصی به تن داشتند بعنوان "امت در صحنه" در مقابل مجلس حاضر شده و علیه نمایندگان معترض متحصن شدند. چند تن از نیروهای "نوپو" نیز بعداً کفن به تن کرده و به جمع متحصنین پیوستند.

در این فاصله، به ابتکار و پیشنهاد بخش جوان‌تر فراکسیون مشارکت ایران اسلامی در مجلس، متن نامه "رهبر" از تریبون مجلس قرائت شد و مردمی که با اطلاع از دستور کار مجلس پیرامون لایحه جدید مطبوعات، با کنجکاوی از طریق رادیو اف.ام مذاکرات مجلس را دنبال می‌کردند در جریان جزئیات وقایع قرار گرفتند.

با قرائت نامه "رهبر" از پشت تریبون مجلس، چند تن از نمایندگان مجلس خواهان وقت صحبت شدند و یکی از آنها با صدای بلند، خطاب به رئیس مجلس گفت: «هن دو کلام حرف دارم، که می‌خواهم آقای خامنه‌ای هم بشنود!»

با حمله یکی از اعضای فراکسیون وابسته به موفته-روحانیت مبارز به این نماینده، تشنج صحن مجلس را فرا گرفت. بخشی از این تشنج از رادیو اف.ام پخش شد و بخشی از آن را روزنامه‌ها نوشتند، اما این همه آنچه که در مجلس گذشت نبود. در این جلسه انتقادهای صریح و بی‌پرده‌ای به دخالت‌های غیر قانونی "رهبر" در امور کشور، نقش او به عنوان سخنگوی جناح راست، زمینه‌سازی برای لغو جمهوریت، حضور چند آیت‌الله در مجلس که از نظر مدارج مذهبی بر رهبر برتری شرعی دارند، مسئله توقیف مطبوعات، کارشکنی‌های بی‌وقفه در کار دولت، فرمان بردن رهبر از چند آیت‌الله عضو شورای نگهبان و بسیاری مطالب دیگر طرح شد. طرح این مسائل، در هیاهوی ناشی از نزاع و مشاجره چند نماینده دو جناح طرفدار تحولات و مخالف تحولات با یکدیگر، اغلب با فریاد و پرخاش توام بود، چنانکه گفته می‌شود، حجت‌الاسلام هادی خامنه‌ای، از دیگران درخواست می‌کرد برخی حریم‌های شخصی را رعایت کنند!!

سردار نقدی و افراد مسلح تحت فرمان او، زمانی دوباره به سالن مجلس بازگشتند که نامه "رهبر" از پشت میکرفن مجلس خوانده شده و مردم در جریان آنچه در مجلس گذشت آن قرار گرفته بودند.

این فشرده‌ایست از آنچه در یکی از تاریخی‌ترین جلسات مجلس شورای اسلامی گذشت و بسیاری از محافل سیاسی و مطبوعاتی

• سردار نقدی با ۴۰ نفر از افراد مسلح خود، به مجلس رفته بودند تا تحقق خواست "رهبر" را تضمین کنند!

• نامه "رهبر" به مجلس برای جلوگیری از تغییر قانون مطبوعات، نه تنها فصل جدیدی را در مقاومت در برابر دخالت‌های وی در امور مربوط به قوای سه‌گانه گشود، بلکه قدرت مجلس ششم در برابر توطئه انحلال آن را نیز نشان داد!

"رهبر" جمهوری اسلامی طی نامه‌ای خطاب به مجلس ششم، از نمایندگان این مجلس خواست تا لایحه جدید مطبوعات را از دستور کار خود خارج کنند. او در این نامه، لایحه جدید را دارای اشکالات شرعی اعلام داشت و بر قانونی صحه گذاشت که مجلس پنجم در آخرین هفته‌های حیات خود، شتابزده آن را تصویب کرده بود. او قانون مصوبه مجلس پنجم را تأمین‌کننده نظرات شرعی و غیر شرعی خود اعلام داشت.

قانون مطبوعاتی که مجلس پنجم تصویب کرد، در واقع همان طرحی است که "سعید امامی"، معاون خودکشی شده وزارت اطلاعات و امنیت تهیه کرده بود. این قانون یکبار و بدنبال افشاکاری تاریخی روزنامه سلام، موقتاً از دستور کار مجلس پنجم خارج شد، اما بار دیگر و در هفته‌های پایانی مجلس پنجم در دستور کار قرار گرفت و با اکثریت بسیار شکننده‌ای به تصویب رسید.

نامه "رهبر" به مجلس، که دخالتی آشکار و خارج از اختیارات قانونی "رهبر" در امور قوه مقننه بود، ابتدا در جلسه غیر علنی مجلس قرائت شد و چون بر سر خروج لایحه و قبول نامه رهبر اختلاف نظر وجود داشت، در صحن علنی مجلس بار دیگر طرح شد. ابتدا حجت‌الاسلام مهدی کربوبی، رئیس مجلس ششم، اشاره‌ای کوتاه به مفاد این نامه و مذاکرات جلسه غیر علنی کرد و سپس با قلمداد کردن آن به "حکم حکومتی" خروج لایحه از دستور کار مجلس را اعلام داشت.

در تمام ساعاتی که نامه "رهبر" در جلسه غیر علنی و سپس جلسه علنی مجلس ششم مطرح بود، یک گروه ۴۰ نفره مسلح از واحدهای "نوپو" (نیروی ویژه پاسداری از ولایت) به فرماندهی مستقیم سردار نقدی، ابتدا در راهروهای مجلس و سپس در جایگاه تماشاچیان ناظر بر اجرای مفاد نامه "رهبر" بودند.

- در تأیید صد در صد محمدخاتمی در نماز جمعه تهران و سپس سکوت در برابر عملیات کودتائی علیه او بازتاب یافت.

- در اعلام ضرورت اصلاحات انقلابی در سفر به استان اردبیل و سپس تکرار تئوری‌های علی‌اکبر ولایتی و محمد جواد لاریجانی در مقایسه خاتمی با گورباچف و یا همگامی با آفرینندگان توطئه کنفرانس برلین بروز کرد؛

- در تکرار طوطی‌وار بافته‌های ذهنی حسین شریعتمداری، سعید امامی، مهدی خزعلی و آیت‌الله جنتی درباره یورش فرهنگی غرب و ضرورت سانسور اینترنت و یافتن راه‌هایی برای جلوگیری از امواج ماهواره بر فراز ایران و ده‌ها و ده‌ها نمونه دیگر خود را نشان داده‌است.

ابتدا و پیش از پرداختن به انگیزه‌ها و دلایل نامه "رهبر" به مجلس ششم، این واقعیت را پیوسته باید در نظر داشت، که این خواست و اراده برگمارکنندگان "رهبر" و یا اراده و خواست مخالفان وجود و حضور "ولی فقیه" در جمهوری اسلامی نیست که سرنوشت "رهبر" و "ولی فقیه" و مواضع او را تعیین می‌کند، بلکه این توازن نیروهای اجتماعی است که سرنوشت "رهبر" و "ولی فقیه" را در جمهوری اسلامی روشن خواهد کرد. این توازن نیروهای اجتماعی نیز از یکسو و در درجه نخست به آگاهی گسترده توده‌های مردم و سازمان یافتگی آنها بستگی دارد و از سوی دیگر به تغییر ترکیب طبقاتی تجاری - مافیائی حاکم بر جمهوری اسلامی. با همین برداشت است، که می‌توان با جسارت گفت: نامه رهبر به مجلس و قرائت آن از تریبون مجلس، مرحله بسیار مهمی از رشد آگاهی باز هم بیشتر مردم را بدنبال آورد و از این نظر و بر خلاف تبلیغات یاس‌آور بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی و برخی تحلیل‌گران جنبش در داخل کشور، این حادثه پیروزی مهمی برای جنبش عمومی مردم ایران و حتی برای مجلس ششم بود!

توقیف مطبوعات و ستیز با آزادی‌های سیاسی - اجتماعی پیش از قانون مصوبه مجلس پنجم دنبال شده بود و تردید نیست که اگر توازن نیروهای اجتماعی به گونه‌ای تغییر نکند، که جبهه مخالفان تحولات در تمام عرصه‌ها و از تمام ارکان حکومتی به عقب رانده شوند، یورش به آزادی‌های مورد نظر توده‌های مردم با تغییر این قانون در مجلس ششم هم دنبال می‌شد. یعنی در حالی که مافیای اقتصادی - سیاسی در آزادی کامل سیاسی و اقتصادی، تلویزیون جمهوری اسلامی، رادیو جمهوری اسلامی، انواع مطبوعات، تریبون‌های نمازجمعه، مساجد و حزب سراسری "موتلفه اسلامی" را در اختیار دارد، با گشوده شدن اندک فضای سیاسی - مطبوعاتی و حزبی برای جنبش مردم مخالف است، زیرا آن را در برابر منافع خود می‌بیند. این اصل، یعنی "طبقاتی بودن آزادی" را شاید کسانی قبول نداشته و کسانی فراموش کرده باشند، اما توده‌ای‌ها، آن را خوب آموخته‌اند و هرگز نیز فراموش نکرده‌اند. بنابراین، نامه "رهبر" برای جلوگیری از تغییر قانون مطبوعات، در خدمت ادامه آزادی آن طبقه‌ای بود که حاکمیت را در اختیار دارد و این درس بزرگی برای جنبش مردم بود که در پشت شعارهای به ظاهر انقلابی و مردمی، مقابله با اصلاحات انقلابی و مردمی را ببینند و با "اسلام" و "شرع" یکبار دیگر آشنا شوند، که طبقاتی است!

آنچه که طی چند روز، در مجلس ششم گذشت و صحنه آفرینی‌هایی که مخالفان جنبش مردم در برابر مجلس ترتیب دادند نیز

داخل کشور در جریان جزئیات بیشتری از آن قرار دارند. آنچه که بر اهمیت این جلسه مجلس می‌افزاید، نه تشنج‌ها، پرخاش‌ها، طرح انتقادات صریح، شکستن حریم‌ها و حتی ناسزاه‌ها، بلکه مرحله تازه‌ایست که جنبش اندک اندک و با آگاهی بیشتر وارد آن می‌شود. آنچه که در مجلس ششم گذشت، همان بود که در مقالات، سخنرانی‌ها و هشدارها و توصیه‌های بسیاری از آرمان‌خواهان مذهبی و روحانی، طی سال‌های گذشته و در قالب ضرورت عمل و حرکت "رهبر" در چارچوب اختیاراتی که قانون اساسی برای وی در نظر گرفته عنوان شده بود. از جمله از سوی آیت‌الله منتظری، حجت‌الاسلام کدیور، حجت‌الاسلام عبدالله نوری و بیش و پیش از همه از سوی مردم ایران در تمامی انتخاباتی که در سال‌های اخیر و به مناسبت‌های مختلف برگزار شد.

هیچ‌کس در این واقعیت تردید ندارد، که "رهبر" جمهوری اسلامی نه از دل "انقلاب" بیرون آمده و نه از سوی مردم انتخاب شده‌است. او در مرحله بحرانی ناشی از ناکامی عظیم در جنگ با عراق، درگذشت آیت‌الله خمینی، خزانه خالی دولت و در حیات بودن روحانیونی نظیر آیت‌الله مرعشی و مقلدان او و در توازن قوایی که نقدینگی عظیم متمرکز در دست سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران کفه آن را، به زیان نیروهای طرفداران آرمان‌های انقلاب ۵۷ سنگین می‌کرد، به این سمت برگزیده شد. کسانی که نقش تعیین‌کننده در برگزیدن او به این سمت داشتند، طی ۱۰ سال گذشته و با آگاهی از انتخاب نشدن او از سوی مردم، انواع شعارها و شگردهای تبلیغاتی را با هدف پنهان ساختن این واقعیت به میدان آوردند. آن‌ها مدتی شعار "دوب در ولایت" را سر دادند، مدتی خود را "کاشف رهبر" و بی‌نیازی او به رای مردم معرفی کردند و سرانجام، استراتژی تبدیل "جمهوریت" به "حکومت" را نیز پی گرفته و می‌گیرند. دنبال‌کنندگان این استراتژی، که تجربه "آیت‌الله خمینی" را در برابر دارند، از سر برآوردن رهبری از میان مردم و بر شانه‌های آنها بیمناکند و از جمله مخالفت‌ها و مقابله‌های ۴ سال اخیر با محمد خاتمی همین انگیزه را دارد. آنها، تجربه موفق انتخاب رهبر از سوی خویش را موفقیت آمیز می‌دانند و همین روش را می‌خواهند تا برقراری "حکومت اسلامی" دنبال کنند. حکومتی بی‌نیاز به مجلس، بی‌نیاز به انتخابات و فاقد آزادی‌ها!

تمام این انگیزه‌ها، استراتژی و مناسبات بر آمده از کشف "رهبر" و تبدیل او به سخنگوی خود، در نامه رهبر به مجلس ششم منعکس است. همانگونه که نوسان‌های نوبتی "رهبر" در نزدیکی و دوری به خواست‌های مردم، دولت خاتمی و دوری و نزدیکی‌اش به واقع بینی در همین چارچوب، یعنی در دایره توازن نیروها، وابستگی‌های او به انتخاب‌کنندگان و تسلط جبهه ارتجاع - سرمایه‌داری بزرگ تجاری بر مجلس خبرگان انتخاب رهبری منعکس است.

نوسان‌هایی که "رهبر"

- در جریان یورش به خوابگاه دانشجویان و در همدردی اولیه‌اش با دانشجویان و سپس همگامی با توطئه‌گران خود را نشان داد؛

- در موافقت با بازداشت افرادی نظیر "سعید امامی" و پاکسازی وزارت اطلاعات و امنیت و سپس کوشش برای سرهم‌بندی کردن محاکمه بازداشت شدگان بازتاب یافت؛

- در اعلام انتخابات مجلس ششم بعنوان "یوم‌الله" و سپس تأیید بخشی از خواست شورای نگهبان برای باطل شدن بیش از ۸۰۰ هزار رای مردم خود را نشان داد،

نیست راه، در تندترین اصطلاحات و کلمات به صحن علنی مجلس کشاند و نشان داد که -حداقل در شرایط کنونی- دیگر امکان این نوع دخالت‌ها در امور مجلس وجود ندارد و او اگر بیش از این بعنوان ابزار دست انتخاب کنندگانش بخواهد عمل کند، عملاً خود را در معرض انتقادهای علنی و جدی در مطبوعات و مجلس قرار خواهد داد. سرمقاله‌های برخی مطبوعات طرفدار جنبش مردم (بوژیه هفته نامه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) که هنوز در صحنه بودند و هستند، در باره نامه رهبر به مجلس، بصورتی آشکار این مرحله را شروع کردند.

شکست یورش به مجلس، جمع شدن بساطی که در برابر مجلس پهن کرده بودند، انتقادهای شدید از "رهبر" در صحن مجلس، آگاهی مردم از متن نامه رهبر به مجلس، تاثیر بسیار مهم اعلام این خبر که ۶۰ درصد نمایندگان کنونی مجلس ششم جز و معلولین، مصدومین، و جانبازان جنگ‌اند، افشاگری‌های جمعیت نو بنیاد "نمایندگان ادوار گذشته مجلس" پیرامون مناسبات آیت‌الله خمینی با مجلس و یک سلسله رویدادها و مقاومت‌های دیگر، همگی نه تنها چشم‌های مردم را بیش از گذشته باز کرد، بلکه باید چشم "رهبر" و آنها را که پشت سر او قرار دارند را باز کرده باشد. در این فصل جدید از نقش مجلس، نقش و موقعیت "رهبر"، حادثه‌ای که در مجلس روی داد و مجلسی که از دل توطئه انحلال و به توپ بستن آن سالم و موفق بیرون آمد، باید منتظر بحث‌های جدی پیرامون اختیارات، نقش و موقعیت رهبر در جمهوری اسلامی بود. در این واقعیت کوچکترین تردیدی نباید داشت، که با تشدید و اوج‌گیری باز هم بیشتر جنبش مردم، این بحث بصورتی بسیار جدی در مجلس مطرح خواهد شد.

آنها که با شعار "طرد ولایت فقیه" به کنج انفعال خزیده‌اند، در کوران تحولاتی که جنبش مردم پشت سر می‌گذارد، حتی اگر در این شعار خود صادق باشند، باید در کنار جنبش و مردم، همان مسیری را طی کنند که اکنون و با تغییر توازن نیروهای اجتماعی طی می‌شود. بزرگترین نقش نیروهای مترقی اجتماعی، باید آن باشد که این مسیر و حتی "طرد ولایت فقیه" که شعار آن را می‌دهد، با تحولات جدی در ساختار طبقاتی حاکمیت همراه شود، چرا که در غیر اینصورت، ممکن است "ولایت فقیه" برداشته شود و "ولی فقیه" طرد شود، اما حاکمیت مافیای اقتصادی - سیاسی موجود و دیکتاتوری سرمایه‌داری بزرگ تجاری در اشکال دیگری باقی بماند!

صرف محکوم کردن نامه "رهبر" به مجلس، که هر عقل سلیمی آن را محکوم می‌داند و تکرار آنچه که امروز نه این حزب و یا آن سازمان سیاسی، بلکه یک جنبش عمومی درباره "رهبر" و "ولی فقیه" و "ولایت فقیه" به آن آگاهی یافته، هنری سیاسی و مبارزاتی نیست، بلکه هدایت این آگاهی تا مرحله رسیدن جنبش به پیروزی مبارزه‌های سیاسی و آگاهانه‌است. تردید نیست، که برقرار و یا تحکیم هر چه بیشتر پیوندهای خویش با جنبش مردم، هنر دوم را تأیید می‌کند!

۱- پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و شکست سنگین علی‌اکبر ناطق نوری، انتخابات نوبتی و سالانه هیات رئیسه مجلس انجام شد. پیش از این انتخابات، اعضای مجلس پنجم با "رهبر" دیدار کردند. عبدالله نوری، که همان زمان، از او بعنوان رئیس مجلس یاد می‌شد، پس از خروج از بیت رهبری، در باره انتخابات آینده هیات رئیسه مجلس دست به افشاگری مهمی زد، که از جمله دلایل مقابله کنونی با او، همین افشاگری است. او گفت: «رهبر، گفتند همین هیات رئیسه سر جایش بماند.»

حاوی دستاوردهائی برای جنبش مردم بود که باید آن را نیز فراموش نکرد.

این واقعیت نباید فراموش شده باشد، که شورای نگهبان پس از چند ماه تاخیر در اعلام نظر قطعی خود درباره انتخابات تهران، سرانجام طی نامه‌ای به رهبر، با صراحت کامل نوشت: «شورای نگهبان نمی‌تواند انتخابات تهران را تأیید کند!» آنها در پی آن بودند که با انحلال انتخابات تهران، ریختن مردم به خیابان‌ها و ایجاد مقابله بین نیروهای نظامی و مردم، اگر بتوانند دولت و مجلس را یکجا برکنار و منحل کنند و اگر در هر دو عرصه موفق نشدند، حداقل از گشایش مجلس ششم جلوگیری کنند. موضع میانه‌ای که "رهبر" با تأیید انحلال بخشی از انتخابات و تأکید بر گشایش مجلس ششم اتخاذ کرد، برای آنها که خواهان جلوگیری از گشایش مجلس بودند، قابل قبول نبود. این نارضائی را "حمیدرضا ترقی"، عضو رهبری موفقه اسلامی و نماینده شناخته شده آیت‌الله واعظ طیبسی، با صراحت طی مصاحبه‌ای اعلام داشت و گفت: «شورای نگهبان برای انحلال انتخابات تهران ضروری نبود به رهبر نامه بنویسد، باید راساً تصمیم می‌گرفت و اجرا می‌کرد!»

نامه "رهبر" در چارچوب جبران همین خواست مخالفان تحولات نوشته شد و آنها که پشت این نامه پنهان بودند، خود را آماده برخورد نظامی با مجلس کرده بودند. حضور واحد مسلح ۴۰ نفره در مجلس، تحصن سازمان یافته در مقابل مجلس و شعارهایی که برای انحلال جبهه مشارکت ایران اسلامی، اخراج برخی نمایندگان اصلاح طلب از مجلس و در تأیید حکم حکومتی داده شد، همین هدف را دنبال می‌کرد. آنها می‌خواستند با همین نامه، به آن هدفی برسند که "حمیدرضا ترقی" گفته بود. این، البته پایان راه نبود، کسانی که شعار انحلال جبهه مشارکت ایران اسلامی و اخراج نمایندگان اصلاح طلب از مجلس را سر داده بودند و دو سه هزار نفری را از میان نیروهای ویژه "نویو"، "سیچ تازه تاسیس" و انصار حزب الله دستچین کرده و به مقابل مجلس به تحصن و داشته بودند، این شعارها را می‌خواستند تا انحلال مجلس پیش ببرند. انحلال مجلس نیز گامی بود در جهت انحلال جمهوریت و برقرار "حکومت!"

مقاومت دولت و وزارت کشور در برابر این توطئه، پایداری نمایندگان اصلاح طلب در مجلس برای ادامه کار مجلس، آغاز طومار نویسی در شهرها و در حمایت از مجلس ششم و تشدید موضع‌گیری‌ها در میان روحانیون در تأیید و مقابله با مجلس، که فصل جدیدی می‌توانست برای مجلس شود، موجب ادامه کار مجلس و خنثی شدن این توطئه شد. ادامه کاری که با هماهنگ‌تر از گذشته در خدمت تحولات و جنبش مردم باشد. بنابراین، جنبش مردم در این مرحله نیز به دست‌آورد دیگری دست یافت، که باید آن را دید و گفت.

اما، آن مرحله جدیدی که از آن سخن گفته می‌شود، آنست که "رهبر" جمهوری اسلامی با ارسال نامه‌ای غیر علنی برای مجلس، که به نامه‌ای علنی در صحن مجلس و جامعه تبدیل شد، در این مرحله از موقعیت جنبش، جایگاه و موقعیت خود را در مجلس ششم، بعنوان بازتاب دهنده افکار میلیون‌ها مردم ایران به نمایش گذاشت. این حادثه نشان داد، که مجلس ششم، مجلس پنجم نیست که رئیس و هیات رئیسه آن در بیت رهبری تعیین شود! (۱) بنابراین، با این مجلس باید مناسباتی در حد مناسبات با جنبش مردم برقرار کرد!

رویدادهای پیوسته به نامه "رهبر" به مجلس، برای نخستین بار بحث مربوط به اختیارات و دخالت‌های "رهبر" در اموری که به او مربوط

اشاره- مصاحبه زیر، که از سوی مجله "تایمز" لندن، در تهران با حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها انجام شده‌است، در تاریخ ۱۷ ژوئن گذشته در این مجله چاپ شد و سپس خلاصه شده در تاریخ ۱۹ ژوئن در "تایمز" آمریکا منتشر شد. در "تایمز" آمریکا بخش‌های مهمی از پاسخ خوئینی‌ها به دو سؤال اول و دوم حذف و یا تحریف شده‌است، از جمله این ارزیابی خوئینی‌ها درباره جنبش اصلاحی، که آن را ادامه جنبش مردم علیه استبداد رضاخان، جنبش ملی شدن نفت، انقلاب بهمن اعلام داشته‌است. بجای این نکات، مقدمه‌ای درباره لیبرال شدن و یا مدرن شدن برخی از ملاهای ایران از سوی مجله مورد بحث به مصاحبه افزوده شده، که شیوه مرسوم تبلیغات رسمی امریکاست. هفته نامه کیهان لندن، ظاهراً مصاحبه را از مجله "تایمز" آمریکا ترجمه و منتشر کرده و خود نیز بر این سانسور و تحریف، دستکاری‌هایی را، برای از زیر ضربه خارج کردن استبداد سلطنتی افزوده‌است. از جمله در پاسخ به سؤال دوم، آنجا که خوئینی‌ها می‌گویند «ما مردمی هستیم که قرن‌ها زیر فشار استبداد سلطنتی زندگی کرده‌ایم»، کیهان چاپ لندن "استبداد سلطنتی" را حذف و بجای آن کلمه "اختناق" را گذاشته‌است.

در پاسخ به سؤال چهارم "تایمز"، آنجا که خوئینی‌ها از برنامه‌های خاتمی و آرمان‌ها و ایده‌آل‌های خامنه‌ای می‌گویند، کیهان چاپ لندن آن را به "آرمان‌های خاتمی" و "برنامه‌های خامنه‌ای" تغییر داده‌است!

در پاسخ به سؤال آخر، آنجا که خوئینی‌ها حکومت مصدق را حکومتی مردمی و دمکراتیک نامیده که با کودتا سرنگون شد، کیهان لندن "کودتا" را حذف و بجای آن جمله "سرنگونی حکومت مردمی مصدق" را جایگزین کرده‌است!

از آنجا که این مصاحبه، - علاوه بر اعتبار مصاحبه کننده - بازتاب دهنده دیدگاه‌های بخشی از روحانیون و طیفی از طرفداران مذهبی و روحانی جنبش است، از وزن و اعتبار قابل توجهی برخوردار می‌باشد، متن دقیق آن را از "تایمز" لندن ترجمه و در زیر می‌آوریم. در این مصاحبه علاوه بر تشریح برخی تفاوت‌ها بین رهبر و ریاست جمهوری و تفاوت نگرش دو جناح حاکمیت نسبت به آزادی‌ها و "ولایت فقیه"، برای نخستین بار در چنین سطحی و موقعیتی، ماهیت حکومت دکتر مصدق بر شمرده می‌شود که کاملاً در برابر نظرات و دیدگاه‌های جبهه ارتجاع و بازار در این باره است. متأسفانه کم‌توجهی‌ها و کوشش برای تطهیر نظام سرنگون شده شاهنشاهی، گاه در این عرصه‌های مهم که دیدگاه‌های اپوزیسیون را می‌تواند درباره سخنگویان مذهبی و روحانی جنبش کنونی مردم ایران تدقیق کند، بجای روشنگری، مروج کور ذهنی می‌شود. ضمناً آنچه که بین دو علامت { } آمده نیز عیناً در متن مصاحبه منتشره در مجله "تایمز" وجود دارد.

مصاحبه حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها با خبرنگار مجله "تایمز" انگلستان

اصلاح طلبی کنونی مردم ادامه انقلاب است!

تایمز: آیا جنبش اصلاحی برگشت ناپذیر است؟

تشویق شوند را نمی‌پذیریم. { ما نمی‌پذیریم } که ۱۵ یا ۲۰ روزنامه به این دلیل که بعضی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که روزنامه‌های معینی علیه چیزی هستند که آنها دوست دارند، تعطیل شوند. این‌ها روش‌های مورد علاقه محافظه کاران است؛ در حالی‌که اصلاح طلبان معتقدند این روش‌ها نادرست بوده و پاسخگوی نیازهای جهان مدرن نیست. ما مردمی هستیم که قرن‌ها زیر فشار استبداد زندگی کرده‌ایم، اکنون تمرین دمکراسی را تجربه می‌کنیم. از بین بردن حکومت مذهبی مورد نظر طرفداران اصلاحات نیست. ما معتقدیم که با حفظ شالوده‌های مذهبی و اسلامی‌مان می‌توانیم یک حکومت دمکراتیک داشته باشیم که روابط انسانی قابل قبول را در درون کشور ایجاد کند.

تایمز: به نظر شما چه چیزی محافظه کاران را از اصلاح طلبان جدا می‌کند؟

خوئینی‌ها: محافظه کاران معتقدند که اداره کشور باید براساس خواست انحصاری نخبگان قرار گیرد. آنها معتقد نیستند که خواست و رای مردم باید نقشی در حکومت بر کشور داشته باشد. آنها مجبور شده‌اند که در حرف از انتخابات ستایش کنند، ولی همین که رای مردم علیه آنهاست،

خوئینی‌ها: جنبش اصلاحی از دوران شاه شروع شده و بالغ بر ۲۰ سال است که ادامه دارد. من دلیلی برای توقف آن نمی‌بینم. اگر شما به تسخیر لانه جاسوسی، یعنی سفارت ایالات متحده در ایران در انقلاب ما نگاه کنید، این اقدام نیز حرکتی بود علیه آنهایی که با اصلاحات مخالف بودند. منظورم ایالات متحده است، که یکی از حامیان اصلی شاه بود. ملت ایران همانطور که با شاه بمثابة یک چهره ضد اصلاحات برخورد کرد، همانطور هم با تقویت دوباره ایالات متحده در ایران مخالفت کرد. سال‌های زیادی قبل از پیروزی انقلاب، یک جنبش اصلاحی در ایران جریان داشت که هر کسی که مخالف اصلاحات بود را حذف می‌کرد. امروز همان جنبش اصلاحی ادامه دارد و بنابراین من دلیلی برای توقف این جنبش نمی‌بینم.

تایمز: اختلاف نظرهایی که بحث در ایران را شکل می‌دهند کدامند؟

خوئینی‌ها: یکی از اختلافات عمده بین اصلاح طلبان و محافظه کاران این است که ما معتقدیم اداره کشور باید بر شالوده دمکراتیکی که از طرف مردم پذیرفته شده، استوار باشد. ما گروه‌های غیر قانونی که می‌توانند برای قتل یک فرد تحت عنوان دفاع از مذهب و یا جمهوری اسلامی تحریک و

خوبنی‌ها: قبلا مخالفت شدیدی با هر نوع رابطه بین ایران و امریکا وجود داشت، ولی اکنون آن نظر تغییر کرده است. ما نسل اول انقلاب بودیم و بنابراین طرز برخورد امریکا با انقلاب و حمایت آنها از رژیم شاه را شاهد بودیم. طبیعتا ما تنفر قوی نسبت به امریکا داشتیم؛ اما نسل امروز آن چیزها را تجربه نکرده و طرز برخورد امریکا را ندیده است. این تفاوت‌ها، آشکارا در شکل‌گیری شرایط جدید موثر بوده‌است. در مقایسه با گذشته، تغییر گفتمان برخورد در میان امریکائی‌ها را می‌توان احساس کرد و هر یک از این برخوردها و تفسیرها، خود بخود بر افکار عمومی در ایران تاثیر می‌گذارد. همینطور هم مردم امریکا قبلا نسبت به هر نوع رابطه بین ایران و امریکا یک بی‌زاری داشتند، اما همه آن مخالفت‌ها بمیزان قابل توجهی تضعیف شده‌است. همانطور که در امریکا گروه‌های با نفوذ سیاسی و طرفداران این گروه‌ها وجود دارند که هنوز مخالف هر نوع رابطه بین ایران و امریکا هستند، در ایران هم گروه‌های با نفوذ قدرتمند و طرفداران آنها وجود دارند که مخالف چنین روابطی هستند.

تایمز: ایالات متحده برای بهبود روابط چه می‌تواند بکند؟

خوبنی‌ها: خود امریکائی‌ها از ریشه‌های کینه مردم ایران در گذشته نسبت به خود آگاهند. دولت ایالات متحده، آشکارا مسئولیت کودتای سیا در سال { ۱۹۵۳ } در سرنگونی حکومت محمد مصدق، که در بین ملت ایران، حکومتی بسیار مردمی و دمکراتیک شناخته شده بود را پذیرفته‌است. بنابراین، آنها باید اصلاح رویه‌های خود را از آنجا شروع کنند. من تصور می‌کنم امریکائی‌ها باید به نقاط تاریک در تاریخ روابط ایران و امریکا توجه کرده و سعی در تصحیح آنها بکنند. چنین شیوه‌ای، مطمئنا بر سیاست ایران نیز تاثیر خواهد گذاشت.

دیگر اعتقادی به انتخابات ندارند. شعار اصلاح طلبان همان است که رئیس‌جمهور "محمد خاتمی" می‌گوید: «**زنده باد اپوزیسیون**». او می‌گوید مطبوعات خوب است، زیرا مخالفین ما هم می‌توانند در مطبوعات بنویسند. آزادی خوب است زیرا نظر مخالف من هم مطرح می‌شود.

تایمز: شما رابطه بین رئیس‌جمهور خاتمی و رهبر "علی خامنه‌ای" را چگونه توصیف می‌کنید؟

خوبنی‌ها: خاتمی و خامنه‌ای روابط بسیار صادقانه‌ای با هم دارند، زیرا هر دو انسان‌های بسیار مذهب و با فرهنگی هستند. البته یک اختلاف نظر جدی بین آنها در رابطه با نظرات سیاسی و فرهنگی‌شان، پیرامون موضوعاتی مانند آزادی وجود دارد. خاتمی پذیرفته است که خامنه‌ای رهبر بوده و بموجب قانون از موقعیت مشخصی برخوردار است. همانطور هم خامنه‌ای پذیرفته است که خاتمی رئیس‌جمهوری است که از طرف اکثریت قاطع مردم انتخاب شده است. خاتمی از همه منابعی که در اختیار دارد، برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند، در حالیکه خامنه‌ای منابع قدرتی را که در اختیار دارد، برای پیشبرد ایده‌آل‌های خود بکار می‌گیرد. من معتقدم که قدرت خاتمی و قدرت خامنه‌ای دو ماهیت متفاوت دارند. قدرت خاتمی در افکار عمومی است، در حالیکه قدرتی که خامنه‌ای در اختیار دارد از یک منبع رسمی مانند نیروهای مسلح، قوه قضائیه، صدا و سیما، جمهوری اسلامی نشات می‌گیرد. وقتی خاتمی می‌خواهد دست به کاری بزند، برای جلب توجه افکار عمومی تلاش می‌کند، اما خامنه‌ای منابع قدرتی را که در اختیار دارد بکار می‌گیرد. وقتی خامنه‌ای می‌خواهد روزنامه‌ها را تعطیل کند، سعی در منزوی کردن مطبوعات از طریق افکار عمومی نکرده و نهادهای رسمی را که در اختیار دارد بکار می‌گیرد.

تایمز: آیا برداشت محافظه کاران و اصلاح طلبان از حکومت فرق می‌کند؟

خوبنی‌ها: از حکومت اسلامی و "ولایت فقیه" برداشت‌های متفاوتی وجود دارد. در برداشت ما، این اصل با دمکراسی سازگار است، ولی محافظه کاران از ولایت فقیه‌ی طرفداری می‌کنند که با دمکراسی هیچ همخوانی ندارد؛ خداوند فردی را که دارای صفات لازم برای رهبری است، انتخاب و منصوب کرده و مردم هم از این فرد که در برابر آنها پاسخگو نیست، باید اطاعت کنند.

تایمز: نقش شما در گروگانگیری در سفارت امریکا چه بود؟

خوبنی‌ها: دانشجویانی که این ایده را داشتند، اول با من مشورت کردند و خواستند که من امام خمینی را در جریان گذاشته و نظر او را جویا شوم. من مانع این کار شدم و گفتم که لازم نیست ایشان را در جریان بگذاریم. من به دانشجویان گفتم لانه - سفارت - را تسخیر کنید و اگر امام موافق نبود، دانشجویان آنموقع محل را ترک کنند. من روحانی بودم که از سال‌های قبل از انقلاب، بسیاری از مراکز دانشجویی، چهره‌های مذهبی و شخصیت‌های سیاسی مرا می‌شناختند. بنابراین، وقتی که من در سفارت در کنار دانشجویان ایستادم کسی احساس نکرد که این حرکت علیه انقلاب هدف گیری کرده‌است. [در ماجرای گروگانگیری] من سهم خود را در تصمیمات گرفته شده داشتم و شاید مناسب باشد یادآوری کنم که حضور من موجب شد که از تصمیمات افراطی و نادرست مشخصی احتراز شود!

تایمز: آینده روابط ایران و امریکا را چگونه می‌بینید؟

سرحدی زاده:

ثروت مقامات از صدر تا ذیل

باید رسیدگی شود!

پس از سخنرانی "رهبر" در سفر به اردبیل، که اصلاحات را در چارچوب مقابله با فقر، تبعیض و فساد اصلاحاتی انقلابی اعلام کرد، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، رئیس کمیسیون "امور اجتماعی" مجلس شورای اسلامی در گفتگویی با خبرگزاری دانشجویی "ایسنا" گفت: برخورد با ثروت‌های نامشروع، نخست از مقامات عالی نظام باید آغاز شود؛ از مقام معظم رهبری که در پاکی ایشان شکی نیست تا وزراء، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و خبرنگاران و ائمه جمعه. آیا کسی از خود پرسیده‌است که قله‌های ثروت چگونه شکل گرفته‌اند؟ چرا کسی به فکر قله‌های ثروت که عمدتا از ناحیه صاحبان نفوذ در دستگاه‌های نظام شکل گرفته‌اند، نیست؟ یکی از دلایل شکل‌گیری انقلاب اسلامی فقر زدائی از جامعه بود. قرار بود با پیروزی انقلاب به فقر پایان دهیم، اما امروزه در این زمینه اوضاع بهتر نشده چرا که سخت‌تر از فقر، برافراشته شدن قله‌های ثروت در کنار آنست. امروزه ۸۰ درصد ثروت جامعه در اختیار ۲۰ درصد جمعیت کشور است، باید به شکاف عمیق طبقاتی پایان داده شود.

موریانه تجارت

ریشه صنایع ایران را جوید!

رونق تازه‌ای گرفت. دفاع از اسلام و میهن جای خود را به دفاع از منافع تجاری - مالی داد. نه تنها انواع تولیدات مصرفی از این طریق و با دلارهای قرضی از خارج وارد ایران شد، بلکه ممنوع‌ترین کالاها نیز وارد کشور شد و از طریق شبکه‌های مافیائی توزیع در سراسر کشور پخش شد. همان‌ها که آنتن‌های ماهواره‌ای تلویزیون را منع می‌کردند و هر چند وقت یکبار گشت‌های نهی از منکر را روی بام خانه‌های مردم می‌فرستادند، خود در وارد کردن همین آنتن‌ها دست داشتند. انواع پوشاک زنانه که سمبل بد حجابی اعلام می‌شد توسط شبکه‌هایی که به خود آنها وصل بودند به ایران سرازیر شد. در حالیکه کارخانه‌های تولید و مونتاژ اتومبیل، بدلیل نداشتن مواد اولیه قادر به تولید کامل نبودند، مدرن‌ترین اتومبیل‌های ساخت اروپا وارد ایران شد و بازار را تصرف کرد. کارخانه‌های تولید یخچال، تلویزیون و دیگر وسائل صوتی، کارشان به رکود کشید و تولیداتشان در رقابت با انواع مشابه، اما وارداتی، ناتوان ماند. ایران، وارد کننده بزرگ پارچه از انگلستان شد و صنعت نساجی ایران نابود شد.

موریانه تجارت خارجی که به جان صنایع و تولیدات داخلی افتاده بود، با وارد کردن انواع چوب و تخته، شکر، چای، پارکت، موکت، رنگ، تایر ماشین، انواع لاستیک، پمپ آب و بالاخره هر آنچه که سال‌ها در ایران تولید می‌شد، کارخانه‌ها و شرکت‌های تولید کننده آنها را به زانو درآورد. کمیته امداد، بنیادهای کوچک و بزرگ، تولیدات، ستاد تبلیغات اسلامی و خلاصه هر بنیاد و نهادی که سهمی از قدرت حکومتی داشت، با گرفتن سهم خود از دلارهای قرضی، وارد شبکه تجارت و بازرگانی خارجی شد، حتی ستادهای نماز جمعه و بسیاری از امام جمعه و خانواده‌هایشان به شبکه تجارت حکومتی پیوستند. آن دسته از فرماندهان سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، که بند ناف خودشان را به ناف سرمایه‌داری بزرگ تجاری کشور وصل کرده بودند، نه تنها به حافظ منافع خود، بلکه به حافظ منافع سرمایه‌داری بزرگ تجاری تبدیل شدند و یگانه هنر نظامی که در طول دوران پس از جنگ از خود به نمایش گذاشتند، انواع مانورهای ضد شورش در شهرهای بزرگ کشور بود. مانوری که بیش از تمرین جنگ با نیروی متجاوز خارجی، سرکوب مردم ناراضی و هستی بر باد رفته ایران بود. وزارت اطلاعات و امنیت نیز، با اعلام آزاد بودن در تجارت، خودکفا اعلام شد!

این خوان یغما، به گفته "بهنام ملک‌ی"، عضو کانون دانش‌آموختگان اقتصاد، در گفتگو با خبرنگاری دانشجویی "ایستا" به تاریخ ۲ مرداد ۷۹ «طی سال‌های اخیر، در مقابل حداقل ۱۴ میلیارد دلار واردات سالانه، معمولا کمتر از ۴ میلیارد دلار کالاهای غیر نفتی از کشور صادر شده‌است.»

بحرانی که تولید و صنایع ایران را در بر گرفته، بحرانی است ناشی از تسلط سرمایه‌داری بزرگ تجاری بر اقتصاد کشور. تسلط ده ساله این سرمایه‌داری بر اقتصاد ایران، در عمل بر تمرکز نقدینگی کشور در دست این سرمایه‌داری سرعت و گسترش بخشید و این نقدینگی با چنان قدرتی در حاکمیت جمهوری اسلامی همراه شد، که سیاست‌گذاری‌ها و جهت‌گیری‌های عمده اقتصادی را مستقیما تحت تاثیر خود گرفت. تجارت و بویژه بازرگانی خارجی، که مطابق بند ۴۹ قانون اساسی باید تحت نظارت دولت باشد، با نقض صریح قانون اساسی، تحت سلطه این سرمایه‌داری قرار گرفت. دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی که وزرای کلیدی اقتصادی آن در اختیار وابستگان این سرمایه‌داری قرار داشت، علیرغم شعارهایی که برای بازسازی ویرانی‌های ناشی از ادامه خانمان برانداز جنگ با عراق می‌داد، در عمل استراتژی دروازه‌های باز به روی واردات را دنبال کرد. این در حالی بود که اتاق بازرگانی و صنایع، عملا کانون هدایت سمت‌گیری اقتصادی کشور بود و وسیع‌ترین مناسبات اقتصادی را با انگلستان برقرار کرد. مناسباتی که بطور طبیعی، پیوندهای آشکار و پنهان سیاسی با انگلستان را نیز برای این سرمایه‌داری به همراه آورد.

در طول همین دوران، چند ده میلیارد قرض خارجی، که با قبول برنامه "تعدیل اقتصادی" بانک جهانی و به بهانه بازسازی ویرانه‌های جنگ و در چارچوب سازندگی از صندوق بین‌المللی، بانک جهانی و به تبع آن، کشورهای بزرگ سرمایه‌داری گرفته شده بود، در همان مسیر و جهتی خرج شد که سرمایه‌داری تجاری حاکم تعیین کرد و دولت مجری آن بود. شرکت‌های نوظهوری که در طول جنگ با عراق، برای خرید تجهیزات جنگی دایر شده و در اقصی نقاط جهان شعبه داشتند و در آخرین ماه‌های جنگ از رونق افتاده بودند، با تزریق دلارهای قرضی دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی جانی تازه گرفتند.

هشت سال ارتباط و چانه‌زنی با مافیای اسلحه جهانی، تجربه بزرگی را برای بخشی از حاکمیت، سرمایه‌داری تجاری ایران و سرمایه‌داری بوروکراتیک جمهوری اسلامی به همراه آورده بود. آنها در این دوران، خود به دلالت‌های کارکشته اسلحه تبدیل شده بودند. بخش‌هایی از وزارت دفاع، ستاد نیروهای مسلح، شورای فرماندهی جنگ، سازمان خرید و تامین تسلیحات جنگی در سپاه پاسداران و دستگاه عریض و طویل نمایندگی ولی فقیه و فرماندهی کل قوا و سازمان گسترش تسلیحات نظامی، که در طول جنگ تجربه بزرگ معامله و تجارت را آموخته بودند، پس از جنگ نیز، در کنار سرمایه‌داری تجاری بزرگ و وابسته کشور به این پیشه ادامه دادند.

دفاع مقدس، که در دوران منجر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تبدیل به تجارت مقدس شده بود، پس از پایان جنگ و با تزریق دلارهای قرضی

گریزی در این بازار اجتناب ناپذیر بود. نیروهای نظامی و انتظامی و قضائی در این فساد غوطه خوردند. به همین دلیل، وقتی در جریان محاکمه غلامحسین کرباسچی، ناگهان گوشه‌ای از پرونده مالی "علی‌رازینی"، رئیس کل دادگستری تهران رو شد و مشخص شد که او حساب‌های امانی مردم در دادگستری را در بورس تهران به کار انداخته، تعجیبی را در حاکمیت موجب نشد! همانگونه که پرونده ۱۲۳ میلیاردی برداران رفیق‌دوست و "فاضل خداداد" تعجیبی را در حاکمیت برنیاخت!

از کنار این سفره یغما، یگانه کار تولیدی که انجام شد ساختمان سازی و برج سازی بود، که هم سود سرشار داشت و هم بازگشت اصل و بهره آن یکی دو سال بیشتر به طول نمی‌انجامید و بالا و پائین شدن حوادث سیاسی نیز تاثیری در اصل و فرع پول نداشت! برج‌ها را مقامات بالای حکومتی بالا بردند و سودش را به جیب زدند و از کنار این سود سرشار، بساز و بفروش‌ها و شرکت‌های ساختمان سازی هم به نوائی رسیدند!

این یگانه تولید هم، که به هر حال رونقی به کار ساختمان‌سازی و تولیدات وابسته به آن داده بود، با دستگیری و محاکمه کرباسچی از یک طرف و کمربندی که دولت خاتمی در اطراف بودجه و بانک‌ها سفت کرد تا بدهی‌های بالا آمده در دوران طلائی هاشمی رفسنجانی را پرداخت کند، از رونق سابق افتاد. این کم رونقی را سه سال حادثه‌آفرینی سیاسی-کودتائی سرمایه‌تجاری حاکم و مافیای تحت هدایت آن به کساد کشاند. کارخانه‌های از تولید باز مانده "اکسیژن" در سراسر کشور، نمونه‌ای از این کساد است.

در کنار این تجارت و غارت، زمینداران بزرگ نیز سر از حاکمیت درآوردند. هر مقامی که در گوشه‌ای از ایران حق آب و گل داشت، این حق آب و گل را به حق مالکیت و بلعیدن زمین تبدیل کرد. ناطق نوری روی زمین‌های جنگلی و ساحلی مازندران و نور چنگ انداخت و مرحوم آذری قمی روی زمین‌های اطراف شهر قم. دومی حق ابتکار در مقاومت در برابر آیت‌الله خمینی را در طول حضورش در روحانیت مبارز و مدیریت روزنامه "رسالت" داشت و اولی حق رهبری گروه ۹۹ نفره مخالف دولت میرحسین موسوی و رهبری جامعه روحانیت مبارز را!

اختاپوس تجارت، اینگونه صنایع کشور را به نابودی کشاند و بحرانی که اکنون کارخانه‌ها و صنایع ایران با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، بحرانی که ریشه‌هایش را در اینجا باید جست. بحرانی که حل شدنی نیست، مگر دولت با قدرت تمام بازرگانی خارجی را در اختیار خود بگیرد، نقدینگی موجود در کشور را به سمت سرمایه‌گذاری صنعتی هدایت کند و دست سرمایه‌داری تجاری و مافیای وابسته به آن را از ساختار حکومتی قطع کند. در یک کلام: **حل بحران صنعتی کشور در گرو جابجایی طبقاتی در حاکمیت و نظارت و دخالت قاطع دولت در تولید از یکسو و جلوگیری از ورود کالاهای مشابه تولیدات داخلی از خارج است!**

این‌ها راه‌حل‌های شناخته‌شده‌ایست که امروز از زبان کارگران متحضر و کارگران بیکار شده کارخانه‌های فلج مانده در مطبوعات کشور مطرح می‌شود.

دولت کنونی، اگر فرصت بسیج کارگران، برداشتن موانع موجود بر سر راه تشکلهای کارگری و ایجاد تسهیلات برای حضور متشکل و همه جانبه آنها در عرصه سیاسی را به منظور بهره‌گیری از آن جهت به عقب راندن سرمایه‌داری تجاری و مقابله با توطئه‌ها از دست بدهد، یک فرصت تاریخی را از کف داده‌است.

حتی بنیاد مستضعفان، که ده‌ها کارخانه صادره شده را در اختیار داشت، در مسیر نابودی این کارخانه‌ها حرکت کرد و خود تبدیل به ستاد بزرگ بازرگانی و تجارت تبدیل شد. کارخانه‌های فلج شده و ورشکسته تحت تکفل و مالکیت بنیاد مستضعفان، همسو با برنامه تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی، به بخش خصوصی واگذار شدند. خریداران این کارخانه‌ها، که گاه یک سوم قیمت واقعی کارخانه‌ها را به بنیاد مستضعفان پرداختند، شرکت‌های دولتی را تشکیل دادند. شرکت‌های دولتی که کارخانه‌های بنیاد مستضعفان را در حراج تاریخی صنایع ایران خریدند، ابتدا پیش شرط موافقت با تاسیس شرکت‌های دولتی را به دولت هاشمی قبولانده بودند. این شرکت‌ها، در حالیکه کاملاً خصوصی بودند، نام "دولتی" را به این دلیل یدک می‌کشیدند که از کمک‌های دولت و رانت‌های دولتی به بهانه تلاش برای به بهره‌وری رساندن کارخانه‌های خریداری شده، استفاده کنند!

این کمک‌ها و رانت‌ها را گرفتند، اما نه مدیریت لازم - حتی در حد سرمایه‌داران صنعتی - را برای اداره آنها داشتند و نه انگیزه تقویت خط تولید را. آنها ابتدا با وام‌های دولتی کارخانه‌ها را در حراج تاریخی کارخانه‌ها، گاه با ده در صد قیمت واقعی خریدند و سپس از دولت وام و کمک مالی نیز گرفتند، حتی همین کمک‌های دولتی را هم صرف راه‌اندازی کارخانه‌ها نکردند و با کمک‌هایی که از دولت گرفته بودند به آن تجارتی مشغول شدند که سود سریع و نجومی داشت. حتی مایحتاج اولیه کارخانه‌ها را نیز با پولی که برای راه‌اندازی کارخانه‌های خریداری شده گرفته بودند، وارد نکردند. خریداران کارخانه‌های قنبد، وارد کننده شکر شدند، همانگونه که خریداران کارخانه‌های پارچه بافی، تجارت پارچه را به تولید پارچه ترجیح دادند. در عرصه‌های دیگر تولید نیز همین وضع ادامه یافت. بسیاری از فرزندان و اعضای درجه اول بلندپایگان حکومتی، صاحبان همین شرکت‌های دولتی بودند و هستند. آنها در حالیکه کارخانه‌ها را صاحب شده بودند و باید سرمایه‌دار صنعتی کشور به حساب می‌آمدند، به سرمایه‌دارانی دو زیستان تبدیل شدند: صاحب صنایع، اما وارد کننده تولیدات خارجی! از کنار همین حراج تاریخی و توزیع دلارهای قرضی، سرمایه‌داری بوروکراتیک نوین ایران نیز سر درآورد.

پس از یک دوره پر جنجال خرید و فروش ارز در خیابان فردوسی و کوچ پس کوچ‌های آن، که دست‌های پنهان مافیای "ارز" پشت آن بود، بورس تهران رونق گرفت و حرف آخر را زد. این پایان بازی موش و گربه‌ای بود، که مافیای حکومتی خود در آن نقش داشت. اخبار این جنگ و گریز بر سر تصاحب دلارهای قرضی بین ماموران انتظامی و دلالت ارز، مدت‌ها در صدر اخبار روزنامه‌های سانسور شده دوران هاشمی رفسنجانی بر مسند قوه مجریه بود. "بورس تهران"، در چارچوب تعهدات دولت هاشمی برای اجرای نسخه‌های بانک جهانی رونق گرفت. راه‌افتادن "بورس تهران"، به این فاجعه ابعاد تازه‌ای داد. آنها که کارخانه‌ها را با پرداخت یک سوم تا ده در صد قیمت، آنهم با وام دولتی صاحب شده بودند، حالا کارخانه‌ها را در بورس تهران گذاشتند. فصل تازه‌ای از کلاه برداری و یکه‌تازی مافیای اقتصادی-حکومتی شروع شد. این نوع معاملات نیز، برای کسانی که در حاکمیت حضور نداشتند، با انواع خطرات همراه بود. از جمله مصادره اموال، چنانچه سودی را ببرند و سهمی را ندهند!

حاکمیت ۲۰ درصد جامعه بر ۸۰ درصد جامعه، که ابوالقاسم سرحدی زاده از سر دردمندی و با افسوس از آرمان‌هائی که در برابر چشمان مذهبیون آرمان‌گرائی نظیر او بر باد رفت، نه تنها با قدرت نظامی، بلکه به کمک مافیای نظامی - سیاسی ممکن بود. (۱) مافیائی که از درون این ۲۰ درصد بیرون آمد. فساد، تبعیض، دزدی، مال اندوزی و آرمان

آزادی‌ها، حمله به مطبوعات، عوام‌فریبی پیرامون بحران اقتصادی و مخالف خوانی با دولت خاتمی سوژه‌ای برای طرح آن ندارند، گهگاه مطالبی را در ارتباط با ضرورت توجه به صنعت و تولید مطرح می‌کند که در نوع خود فاصله‌گیری از تجارت و تجارت‌پیشگی است. او در یکی از آخرین نماز جمعه‌های خود گفت: بیش از چهار صد کارخانه صنعتی در استان وجود دارد که بیشتر از ۲۰۰ کارخانه آن تعطیل شده‌است، مسئولان باید برای فعال شدن صنایع و ایجاد اشتغال کاری بکنند.

مازندران - در نشست مشترک نمایندگان کارگران واحدهای

صنعتی و خدماتی مازندران با مدیر کل صدا و سیمای استان، دبیر اجرائی خانه کارگر تشکیلات مازندران طی سخنانی گفت: در حال حاضر نزدیک به سه هزار نفر از کارگران شاغل در کارخانه‌های چیت سازی بهشهر، سیمرغ شمال، تخته سه لائی رجائی، صنایع فلزی، فرش مازندران و سه ماه تا یکسال است حقوق دریافت نکرده‌اند. در حال حاضر ۴۳ درصد کارگران مازندران فاقد مسکن هستند. واگذاری کارخانه‌ها به بخش خصوصی، استهلاک تجهیزات کارخانه‌ها، ورود بی رویه کالاهای خارجی و سوء مدیریت‌ها مشکلات کارگران استان را مضاعف کرده‌است. قراردادهای موقت کار سستی است مضاعف بر کارگران. این قراردادها امنیت شغلی کارگران را با مخاطرات جدی روبرو کرده‌است.

بوشهر - دبیر اجرائی خانه کارگر تشکیلات استان بوشهر، در

جلسه اعضای هیات اجرائی و هیات مدیره کانون هم‌آهنگی شوراهای اسلامی کار استان، خواستار تصویب هر چه سریعتر طرح بازنشستگی پیش از موعد در رشته‌های سخت و زیان آور شد و ضمن انتقاد شدید از عملکرد مجلس پنجم به جهت تصویب طرح خروج کارگران کارگاه‌های کمتر از پنج کارگر از شمول قانون کار، از مجلس ششم خواست تا هر چه سریعتر این قانون را لغو کند.

استان مرکزی - مدیرکل استان مرکزی در گفتگو با روزنامه

کار و کارگر گفت که دولت به تنهائی قادر به حل معضل عظیم تولید و صنعت در کشور نیست و این امر به یک عزم ملی نیاز دارد!

ساوجبلاغ - کارگران کارخانه "فراسا" که تولید کننده

فرآورده‌های ساختمانی "سیپورکس" است، در اعتراض به عقب افتادن چهار ماه حقوق خود، در مقابل ساختمان فرمانداری این شهرستان دست به تحصن زدند. واحد تولیدی "فراسا" در سال‌های ۷۴ و ۷۵ با ۹۲۰ کارگر کار می‌کرد که با واگذاری این واحد به بانک صنعت و معدن ۵۰۰ کارگر آن اخراج و یا باز خرید شدند و تولید با ۴۲۰ کارگر ادامه یافت. هنگام اخراج کارگران مسئولان بانک استدلال کردند که شرکت "فراسا" توان پرداخت حقوق ۹۲۰ کارگر را ندارد و اکنون حقوق ۴۲۰ کارگر باقی مانده را نیز پرداخت نمی‌کنند.

شهر ری - دبیراجرائی خانه کارگر شهر ری: مجلس ششم

باید با تصویب طرح‌های حمایتی برای جامعه کارگری، ستیز مجلس پنجم با جامعه کارگری را جبران کند. در شرایطی که کارخانجات با مشکل کمبود شدید نقدینگی و مواد اولیه وسوء مدیریت‌ها مواجه هستند و کارگران از نبود امنیت شغلی رنج می‌برند، مجلس پنجم با تصویب طرح ضد کارگری کارگاه‌های زیر پنج کارگر بیش از پیش امنیت شغلی کارگران را زیر سؤال برد.

با این مضمون و هدف است، که پیوند جنبش دانشجویی کشور با جنبش کارگری ایران، به یک ضرورت تاریخی برای پیروزی جنبش عمومی مردم ایران در این مرحله از مقاومت در برابر مخالفان تحولات انقلابی تبدیل شده‌است.

تابلوی تمام نمای این خواست جنبش، آگاهی کارگران، بیان حقایق و ضرورت تاریخی، در اخباری منعکس است که در زیر و برگرفته از مطبوعات داخل کشور می‌آوریم. این اخبار خود حکایت کاملی است که گرایش به چپ جنبش کنونی کشور. امری که چپ ایران، اعم از مذهبی و غیر مذهبی در صورت توجه به آن و حضور در کنار آن، می‌تواند نه تنها فضای سیاسی کشور را به سود جنبش و خود باز کند، بلکه به سمت گیری جنبش در جهت مقابله قطعی با سرمایه‌داری تجاری حاکم و مافیای وابسته به آن که هر دو از ارتجاع مذهبی بهره می‌برند، جهت‌گیری‌های آگاهانه‌تر ببخشد و عرصه نارضائی کنونی را برای بخش دیگری از نیروهای راست خالی نگذارد!

۱- روزنامه کار و کارگر شماره ۲۶ تیرماه ۷۹

جنبش کارگری را باید به جنبش دانشجویی وصل کرد!

همدان - چنگیز اصلانی، دبیر اجرائی خانه کارگر تشکیلات

استان همدان، در گردهم‌آئی روسای شورای اسلامی کار کارخانجات استان گفت:

«تغییر قانون کار و جا انداختن قراردادهای موقت کافی نبود، حالا همانهایی که تغییر قانون کار را پیگیری می‌کنند، قصد حذف هیات‌های تشخیص و حل اختلاف را هم دارند. براساس اطلاعات موثق آنها قصد دارند این هیات‌ها را حذف کنند و وظیفه آن‌ها را به دادگستری واگذار کنند.»

وی در ادامه گفت: «به گفته وزیر کار، در سال ۷۸ بیش از ۵۰۰ کارخانه در کشور تعطیل شده‌اند که این روند در سال جاری همچنان ادامه دارد.»

وی در مورد گسترش اعتیاد و برخی از بیماری‌های خطرناک نظیر «ایدز» و «هپاتیت» در واحدهای تولیدی هشدار داد و گفت که براساس شنیده‌های ما، اعتیاد به کارخانه‌ها راه یافته‌است.

زنجان - در نشست نمایندگان کارگران استان زنجان در خانه

کارگر، رئیس هیات مدیره کانون شوراهای اسلامی کار استان با تشریح وضعیت اسفبار واحدهای صنعتی و کارگران منطقه، از روند رو به افزایش تعطیلی کارخانه‌ها و اخراج رو به افزایش کارگران اظهار نگرانی کرد.

همچنین، دبیر اجرائی خانه کارگر تشکیلات استان زنجان، با اظهار نگرانی نسبت به ادامه تعطیلی کارخانه‌ها و بیکاری کارگران این واحدها گفت: علت تعطیلی این کارخانه‌ها قانون کار و کارگر نیست، بلکه مشکل موجود ناشی از کمبود نقدینگی و مواد اولیه، فرسودگی ماشین آلات، واردات بی‌رویه کالاهای خارجی و سوء مدیریت است. مخالفان قانون کار دست از سر این قانون بردارند و مشکلات کارخانه‌ها را بصورت ریشه‌ای بررسی کنند. هرگونه استعمار کارگران در قالب طرح‌های مختلف محکوم است.

کرمانشاه - آیت‌الله زرنندی، امام جمعه کرمانشاه بر خلاف اکثر

امام جمعه‌های سراسر کشور که در خطبه‌های نماز جمعه خود جز حمله به

زنجان - واحد تولیدی ریسندگی نخ "امیدان" زنجان با بیش از ۲۰ سال سابقه کار تعطیل شد. کارگران این کارخانه طی نامه‌ای به مسئولان استان نوشتند: ما از سال ۵۶ به دستمزد روزانه ۲۰ تومان در این واحد تولیدی شروع بکار کردیم و حالا نه تنها بازنشسته نشده‌ایم، بلکه در شهر آواره گشته‌ایم.

قزوین - مدیران بخش‌های مختلف شرکت‌های کابل‌سازی ایران در جریان بازدید خبرنگاران این شرکت کابل البرز گفتند: توان تولید کابل در ایران ۳ برابر ظرفیت کنونی است، ما بدلیل نبود مواد اولیه، حتی برخی از کارخانه‌ها مجبور شده‌اند تعدادی از خطوط خود را تعطیل کنند. کارخانه مس سرچشمه تنها تامین کننده مواد اولیه شرکت‌های کابل‌سازی ایران می‌باشد، که باید مواد اولیه را بر اساس سهمیه به این شرکت‌ها برساند، ولی بخشی از تولیدات این کارخانه به خارج از کشور صادر می‌شود و به همین دلیل بیش از ۵۰ درصد از نیاز شرکت‌های داخلی برآورده نمی‌شود. اکنون صادرات حرف اول را می‌زند نه تولید. تولید کابل با پروژه‌های عمرانی و اقتصادی ارتباط مستقیم دارد. شرکت کابل البرز نیز از آن دسته از شرکت‌هایی است که بر اساس ماده ۱۴۱ قانون تجارت، جهت انحلال در فهرست کارخانه‌هایی قرار گرفته که باید تعطیل شوند، در حالیکه این شرکت هنوز تا سال گذشته بیش از ۲۵ میلیارد ریال سود خالص داشته‌است.

از یک نامه وارده - (۱۰ مرداد، روزنامه کار و کارگر) «وقتی گزارش شما در باره شرکت کابل البرز را خواندم، دریغ آمد، این اطلاعات را درباره شرکت‌های تحت پوشش بانک صنعت و معدن که کابل البرز را هم زیر پوشش دارد و اکنون مقدمه تعطیلی آن را فراهم می‌کند در اختیاران نگذارم. می‌خواهم در خصوص وضعیت شرکت فرآورده‌های ساختمانی تحت پوشش این بانک بنویسم. این شرکت در کیلومتر ۸۳ اتوبان تهران - قزوین قرار دارد و متشکل از ۷ واحد تولیدی (بلوک، تیرچه، آهک، شن و ماسه، ماشین‌سازی و آجر و ماسه آهکی) است که ۹۰ درصد مواد اولیه مورد نیاز این واحدها از کوه‌های مجاور تامین می‌شود. تا همین چند سال پیش ۱۲۰۰ نفر در این شرکت شاغل بودند که با ترفندهای مختلف مسئولان بانک صنعت و معدن این تعداد هم اکنون به ۴۰۰ نفر کاهش یافته‌است، که این تعداد هم اکنون ۵ ماه است حقوق دریافت نکرده‌اند. کارگرانی که در تمام دوران انقلاب حضوری فعال در عرصه‌ها داشته و در سخت‌ترین شرایط حامی و پشتیبان کارخانه بوده‌اند، امروز خیلی خوب دستمزشان را پرداخت می‌کنند...»

واردات اتومبیل - مهندس علی‌اکبر طاهری، مدیرعامل سایکو در گفتگو با خبرگزاری دانشجویی ایسنا: چنانچه واردات خودرو را به صورت یک جریان واسطه‌گری در مقابل تولید قرار دهیم، تولیدات داخلی قادر به مقاومت نخواهند بود. طی سال‌های اخیر در بخش پولی و بانکی هیچ نوع کمکی به توسعه صنعت خودرو نشده‌است. در مقطعی به علت کمبود نقدینگی فشار زیادی به این بخش وارد می‌شود.

اراک - معاون بازرگانی شرکت آلومینیوم اراک "ایرالکو"، در مراسم شهدای جنگ این شرکت گفت: صدور حکم تعطیل یک خط تولید واحد احیاء این شرکت خطری جدی برای تولید محصولات آلومینیوم در ایران است. هم اکنون هشتاد هزار نفر به صورت مستقیم در این واحد و واحدهای پائین دست آن کار می‌کنند. با تعطیل این واحد عظیم، تامین معاش پانصد هزار نفر با تهدید جدی مواجه می‌شود. تنها در استان مرکزی چهل واحد تولیدی با ۲۱ هزار و ۶۰۰ نیروی کار، مواد اولیه تولیدات خود را از "ایرالکو" دریافت می‌کنند. برخوردهای مقطعی با جلوگیری از آلوده‌زدایی تاثیر مطلوبی به همراه نخواهد داشت.

یزد - استاندار یزد در جمع مدیران صنایع استان یزد که حضور وزیر صنایع تشکیل شده بود، گفت: ۴۰ واحد نساجی تعطیل شده و یا در شرف تعطیل است. تاکنون ۵۰۰ کارگر این واحدها بیکار شده‌اند و حدود ۲ هزار کارگر دیگر هم درانتظار بیکاری‌اند. سالانه ۱۲ هزار شغل جدید باید در استان ایجاد شود، که اگر متوسط هزینه هر شغلی را ده میلیون تومان در نظر بگیریم، به ۱۲۰ میلیارد تومان برای ایجاد اشتغال نیاز است.

ساری - ۱۵۰ تن از کارگران شرکت تخته سه لائی رجائی شهر ساری به دلیل عدم دریافت حقوق طی ۶ ماه گذشته و بلاتکلیفی این شرکت، دو بار در مقابل ساختمان استانداری مازندران تجمع کرده و خواهان رسیدگی فوری مسئولان به مشکلات خود شدند. این شرکت از سال ۷۴ به بخش خصوصی واگذار شده و تا سال گذشته با فراز و نشیب‌های فراوان به کار خود ادامه داد تا اینکه در شهریور ماه سال گذشته مدیریت این شرکت به فردی واگذار شد که پس از مدتی بدلیل مشکلاتی که پیش آمد [در اینجا این مشکلات توضیح داده نمی‌شود - راه‌توده] اکنون زندانی است. شرکت مذکور با ۲۴۵ کارگر کار می‌کند.

قم - ۳۰۰ کارگر شرکت "کامراد" قم در اعتراض به عدم پرداخت به موقع حقوق خود، در محل کارخانه دست به تحصن زدند. روزنامه کار و کارگر که از سومین روز این تحصن گزارش داده‌است می‌نویسد: کارگران این کارخانه می‌گویند که علیرغم مراجعات مکرر به ادارات مربوطه در استان قم، هیچ نتیجه‌ای نگرفته‌اند. کارگران گفتند: از روز دوشنبه سهمیه شام ما را نیز قطع کردند و کارگران ۴۸ ساعت است که هیچ غذائی نخورده‌اند و در وضعیت جسمانی بدی بسر می‌برند. دو سال است که حقوق‌های ما بموقع پرداخت نمی‌شود. مدیر کارخانه وضع این کارخانه را بحرانی جلوه داده و وام‌های کلان از منابع مالی استان گرفته، اما این کمک مالی صرف بهبود وضع کارخانه نشده‌است. ما مستاجریم و صاحب‌خانه‌ها کرایه‌شان رامی‌خواهند!

کرمانشاه - روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی و بهداشت و درمان کرمانشاه: از ترکیه آدامس‌هایی در بسته‌بندی مستهجن وارد کشور می‌شود. این آدامس‌ها، که بصورت غیر قانونی وارد می‌شود به رنگ‌های سرطان‌زا آلوده‌اند. کودکان و نوجوانان در میادین و چهار راه‌ها این آدامس‌ها را، هر عدد ۵۰۰ ریال می‌فروشند. تاکنون چند هزار عدد از این آدامس‌ها با تصاویری مستهجن توسط نیروهای امر به معروف و نهی از منکر استان جمع آوری شده‌است.

محمودآباد - قطعه‌نامه نشست دو روزه نمایندگان کارگران خانه‌های کارگر سراسر کشور: آنچه به عنوان خصوصی سازی در برنامه سوم توسعه مطرح گردیده، واگذاری حاکمیت دولت بر منابع زیربنائی جامعه و آنچه مد نظر جامعه کارگری می‌باشد تسریع خصوصی سازی به بخش عمومی جامعه است. یعنی خصوصی سازی مورد تایید و تاکید ماست که عموم جامعه بتوانند وارد این حلقه شوند و در این میان کارگر نیز بی‌بهره نماند. کاهش موانع موجود بر سر راه تولید از طریق اعمال سیاست‌های تشویق و کاهش عوارض متعدد و هدایت سرمایه‌های سرگردان به سمت تولید از جمله راهکارهای موثر برای کاهش معضل بیکاری است. مجلس باید قوانینی در جهت قانون‌مند شدن اعتصابات با هدف احقاق حقوق کارگران شود.

حزب توده ایران و ۳ نگرش به ضرورت پابندی به قانون و قانون اساسی از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ تا جنبش کنونی مردم ایران!

شمشیر خون چکان "بی قانونی" در ج.ا.

۲- گروه دوم سازمان‌های سیاسی بودند، که از موضع چپ‌روی، تصور می‌کردند قانون‌مداری در عمل یعنی نفی انقلاب و انقلابی بودن. حزب ما به شهادت اعلامیه‌ها، مقالات منتشره در ارگان مرکزی حزب "مردم" و سپس "نامه مردم" و سخنرانی‌های رهبران حزب در جریان کارزار انتخابات مجلس تدوین قانون اساسی و مجلس شورا با این برداشت و اندیشه مخالفت کرد. مواضع حزب توده ایران در این دوران و در ارتباط با این سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی که بی‌قانونی به معنای "انقلاب" نیست، بلکه "قانون انقلابی" مفهوم انقلاب و ادامه آن را دارد. یعنی "قانون" باید باشد، اما این قانون باید بار انقلابی داشته و بازتاب دهنده خواست مردم در انقلاب باشد. از جمله و با همین ارزیابی، حزب توده ایران تلاش بسیار کرد تا در کردستان و گنبد آتش جنگ‌های منطقه‌ای و محلی را خاموش کند و تمکین به قانون را هم به گروه‌های مسلح از یک سو و به حاکمیت از سوی دیگر تفهیم کرده و بقبولاند.

۳- گروه‌بندی‌ها و عناصری در حاکمیت چندگانه جمهوری اسلامی، که با اندکی تفاوت در تصورات و تفاوتی فاحش در شعارها، همان سیاستی را دنبال می‌کردند، که چپ‌روها در دانشگاه‌ها و مناطق خلق نشین ایران دنبال می‌کردند.

حزب توده ایران یقین داشت، که در میان کسانی که می‌خواهند به زور اسلحه سخن بگویند و معتقد بودند قانون از لوله تفنگ و مسلسل و تانک بیرون می‌آید، هستند عناصری که آگاهانه می‌دانند چه می‌کنند و چه سیاست خانمان براندازی را برای ایجاد انحراف در مسیر واقعی انقلاب دنبال می‌کنند.

در سرانجام یک مرحله خونین از نبرد بر سر "قانون" یا "بی‌قانونی"، حزب توده ایران بعنوان مدافع و سخنگوی مشی تمکین به قانون به بند کشیده شد، به آن یورش برده شد، با قانون شکنجه و شلاق در شکنجه‌گاه‌ها با آن گفتگو شد و این مقدمه‌ای شد برای تداوم آن بی‌قانونی که امروز به یکی از دلائل بزرگ بحران همه جانبه در جامعه تبدیل شده است. تا آنجا که ۲۱ میلیون رای به ریاست جمهوری را یک اقلیت مافیائی نمی‌پذیرد و بدان تمکین نمی‌کند، با وضع قانون جلوگیری از ورود نیروهای مسلح به دانشگاه‌ها مخالفت می‌کند، چند میلیون آراء مردم تهران را می‌خواست باطل کند تا مجلس ششم تشکیل نشود، برای قلب و تحمیل بی‌قانونی بر انتخابات، تن به شمارش آراء انتخاباتی با کامپیوتر نداد، بر انصار حزب‌الله و گروه‌های فشار تحت فرمانش قانونی را ناظر نمی‌داند و اساساً فعالیت آن را در چارچوب قانون نمی‌پذیرد و حاضر به ثبت

هیچ حزب و سازمان سیاسی و هیچ یک از گروه‌بندی‌های سیاسی-حکومتی و یا حاشیه حکومتی، که اکنون با نام‌ها و اسامی مختلف در صحنه سیاسی کشور حضور دارند، بیشتر و یا عمیق‌تر از حزب توده ایران ضرورت پابندی به قانون و قانون‌مداری را درک نکرده و اجرای آن را از همان ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ خواستار نشدند. فریاد و فغانی که اکنون در جامعه ایران از "رانت‌خواهی" اقتصادی و سیاسی حکومتیان و وابستگان آن‌ها بر آسمان است و یا پافشاری بی‌امان "محمد خاتمی" بر سر پابندی به قانون و اجرای قانون اساسی، آن ضرورت مبرمی را در برابر دیدگان میلیون‌ها رای‌دهنده به محمد خاتمی و بر پا کننده مجلس ششم قرار داده است، که حزب توده ایران نزدیک به دو دهه پیش بر آن انگشت نهاد و حفظ انقلاب و دستاوردهای آن را منوط به آن اعلام داشت.

حزب توده ایران، که با سرنگونی نظام استبداد سلطنتی و پیروزی انقلاب ۵۷ توانست فعالیت علنی و قانونی خود را در جامعه از سر بگیرد، از همان ابتدا از هر تلاشی برای تسلط قانون بر جامعه حمایت کرد. حزب ما با همین انگیزه، در فراندوم برپائی جمهوری در ایران شرکت کرد، از انتخابات مجلس تدوین قانون اساسی حمایت کرد، در فراندوم قانون اساسی- با حفظ انتقادهای خود به آن و امید به تصحیح آنها در متمم قانون اساسی- نه تنها شرکت کرد، بلکه همگان را نیز فراخواندن که علیرغم انتقادهای اصولی که به نحوه برپائی مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی و اصولی از این قانون دارند، در این فراندوم شرکت کنند. این سیاست بعدها در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات مجلس و هر انتخابات دیگری که پیش آمد دنبال شد. از جمله انگیزه‌های پر قدرت حضور در انتخابات، رفتن به سوی برپائی ارگان‌های قانونی در جامعه، تدوین قانون و قانون‌مند شدن جامعه بود.

حزب توده ایران، معتقد به برپائی جامعه‌ای نوین و تثبیت و گسترش دستاوردهای انقلاب بود و به همین دلیل و از همان ابتدا در برابر سه برداشت از قانون و قانون انقلاب قرار گرفت:

۱- دولتمردان جدیدی که برچیده شدن بساط سلطنت را نه تنها پذیرفته، بلکه یک دستاورد بزرگ معرفی می‌کردند، اما آنجا که می‌خواستند مانع فعالیت قانونی حزبی مانند حزب توده ایران در جامعه شوند، با ذکر قوانین شاهنشاهی می‌خواستند مانع این فعالیت شوند و در عرصه تبلیغاتی نیز از همان حربه‌های زنگ زده‌ای استفاده می‌کردند که در دوران جنگ سرد داخلی، دستگاه‌های تبلیغاتی ساواک و دربار شاهنشاهی به کمک انگلستان و امریکا در جامعه رواج داده بودند. حزب ما را تحت عنوان "توده نفتی" خطاب می‌کردند و فعالیت آن را متکی به ماده ۱۰ لایحه‌ای که پس از تیسراندازی به شاه، در سال ۱۳۲۷ از مجلس گذرانده بودند، همچنان غیر قانونی می‌دانستند! (۱)

حزب سیاسی ایران بیرون آمد. هشداری که امروز به یک جنبش عظیم تبدیل شده است و می‌رود تا در صورت ادامه قانون‌گریزی بخش پر قدرت حاکمیت، به بزرگترین رویارویی‌ها بین توده مردم و این بخش از حاکمیت تبدیل شود!

۱- نخستین سخنرانی‌های مرحوم مهندس بازرگان در تلویزیون جمهوری اسلامی، که بعدها توسط ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و برخی اطرافیان آنها، هم‌صدا با مائوئیست‌ها دنبال شد!

ارتجاع

روی موج

"بی‌قانونی"

به قدرت رسید!

در ادامه مقاله "شمشیر خون چکان بی‌قانونی"، بعنوان مستندات تاریخی تلاش حزب توده ایران برای برقراری نظم و قانون در جامعه و اجرای همه‌جانبه قانون اساسی، از مجموعه‌ای بنام "نظری به سیر انقلاب کشور ما" که در شهریور ماه ۱۳۶۱ (چند ماه پیش از یورش اول به حزب توده ایران) توسط حزب ما در داخل کشور منتشر شد، بخش‌هایی را در زیر می‌آوریم. مجموعه "نظری به سیر انقلاب در کشور ما" در نوع خود یک سند تاریخی است و ما به همگان - حتی مخالفان کم اطلاع حزب توده ایران - توصیه می‌کنیم این مجموعه را یک بار مرور کنند و سپس درباره نقش، موقعیت و فعالیت حزب توده ایران در جمهوری اسلامی قضاوت کنند.

در این مجموعه دو محور اساسی وجود دارد، نخست عواقب و عوارض بی‌قانونی و قانون‌گریزی در جمهوری اسلامی، سپس نقش و موقعیت ارتجاع مذهبی در تحمیل بی‌قانونی و قانون‌گریزی در جامعه، ضرورت اجرای قانون اساسی و خطر نهائی ارتجاع مذهبی در به شکست کشاندن انقلاب ۵۷.

کلام و استدلالی که در این مجموعه بکار رفته، چنان است که گوئی ۱۸ سال پیش، حزب توده ایران مقاله‌ای برای اوضاع کنونی جامعه ایران نوشته است. پاسخ نهضت آزادی ایران به پیام تبریک راه‌توده بمناسبت برگزاری کنگره این نهضت، که در همین شماره راه‌توده منتشر شده است و روی شبکه اینترنت نهضت آزادی نیز منعکس شده است، خواست‌هایی را مطرح می‌کند، که ۱۸ سال پیش حزب توده ایران ضرورت تمکین همگان به آن را توصیه کرده و برای جلوگیری از پیشروی ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری بزرگ و وابسته خواستار آن شده بود. از مجموعه مورد نظر، دو بخش را در زیر نقل می‌کنیم:

نام قانونی آن نیست. برای جامعه روحانیت فعالیت قانونی را سبک می‌داند و گرفتن پروانه فعالیت را حد خود نمی‌داند، قانون اساسی را قبول ندارد و سرانجام نیز نه تنها جمهوریت را قبول ندارد، بلکه در پی انحلال آن و برقراری حکومت یک حاکم است. یعنی همان سیستمی که بر قوه قضائیه تحمیل کرد و نقش دادسرا و دادستان و قاضی و هیات منصفه را به "حاکم محکمه" داد، می‌خواهد در سراسر جامعه اعمال کند.

هفت سال تمام، در پشت درهای بسته زندان‌های جمهوری اسلامی، آنچه را توانستند با رهبران و اعضای حزب توده ایران کردند و آنچه را خواستند علیه حزب توده ایران تبلیغ کردند، تا یورش به حزب ما را تحت عنوان تخلفات قانونی حزب ما تبلیغ کنند.

جرم حزب ما را اینگونه تبلیغ کردند که:

الف- یکبار به "ناخدا افضلی" گفته شده بود یک قطعه یدکی از یک هواپیمای امریکائی سرنگون شده در آب‌های خلیج فارس را در اختیار "روس"ها بگذار و بعد از مدتی هم به او گفته شده بود لازم نیست، چون آنها خودشان همه قطعات آن را در اختیار دارند.

ب- چند قبضه تفنگ را که در جریان انقلاب و سقوط پادگان‌های نظامی بدست توده‌ای‌ها افتاده بود، تحویل نداده است.

این دو اتهام را که هرگز در دادگاهی علنی عنوان نشد تا پاسخ‌های رهبران حزب در برابر آن عنوان شود، اکنون مقایسه کنید با ملاقات محمد جواد لاریجانی با انگلیس‌ها، مناسبات واعظ طیبی و عسگر اولادی و واعظ طیبی و دیگران با محافل انگلیسی، با حضور سعید امامی در وزارت اطلاعات و امنیت، با انتقال انواع سلاح‌ها و از جمله خمپاره‌انداز از پادگان‌های سپاه و نیروهای انتظامی به داخل حسینیه‌های تیمی و شلیک آنها به طرف خانه‌های مسکونی مردم و تحت عنوان فعالیت‌های چریکی مجاهدین خلق، مقایسه کنید با ترور سعید حجاریان و سرلشکر صیاد شیرازی توسط تیم‌های ترور وابسته به حسینیه‌های تیمی ... این مقایسه را همچنان می‌توان ادامه داد تا به مرز توطئه انحلال جمهوری و حاکمیت عربان و بدون شعارهای به ظاهر انقلابی توطئه‌گرانی که اکنون در برابر جنبش مردم ایستاده‌اند.

هر عقل سلیمی در پایان این مقایسه، حتی اگر مخالف حزب توده ایران هم باشد، باید به خود پاسخ بدهد: واقعا یورش به حزب توده ایران برای آن دو تخلف بود و یا جرم حزب توده ایران دفاع از قانون و قانون‌مداری بود؟

زنده یاد دکتر کیانوری، در همان نخستین مصاحبه‌هایی که پس از قتل عام زندانیان سیاسی با وی صورت گرفت و در روزنامه‌ها منتشر شد، در همین ارتباط و در برابر سؤال تحریک‌آمیزی دلیل یورش به حزب ما را تخلفات و جرم‌های قانونی عنوان کرده بود گفت:

«حتی اگر این تخلفاتی که شما بر می‌شمردید هم از طرف حزب ما صورت گرفته باشد، پاسخ آن، این رفتاری است که با حزب ما شد؟»

او بعدها، بخش اندکی از این رفتار جنایتکارانه را در نامه‌ای که برای "رهبر" کنونی جمهوری اسلامی نوشت، شرح داد، که راه توده پس از درگذشت دکتر کیانوری آن را منتشر کرد. در بخش‌های گوناگونی از نامه، اشاره به بی‌قانونی، قانون‌گریزی و زیر پا گذاشتن قانون اساسی در کنار شرح جنایات شده است. یعنی همان مسیری که جمهوری اسلامی، متأثر از سه گرایش که در بالا به آن اشاره شد، طی کرد تا به لحظه کنونی رسید. لحظه‌ای که یک جنبش عظیم و ده‌ها میلیونی در کشور ما برای اجرای قانون و قانون اساسی شکل گرفته است. در این جنبش ده‌ها میلیونی، هستند هوشیارانی که تاریخ را فراموش نکرده و بدرستی می‌دانند نخستین هشدارها از ضرورت تمکین به قانون از گلوی قدیمی‌ترین و پر تجربه‌ترین

به قانون اساسی پایبند بمانید!

بخش دیگری از مجموعه "نظری به سیر انقلاب در کشور ما" را، که مربوط به ضرورت پایبندی همگان به قانون اساسی است، در زیر آورده می‌شود. تدوین‌کنندگان و نویسندگان این مجموعه در جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی در شوق‌افز خانه و حسینیه اوین شبانه به دار آویخته شدند و اکنون در قطعاتی از "گلستان خاوران" چهره در نقاب خاک کشیده‌اند، اما اندیشه و تفکر واقع‌بینانه آنها امروز به جنبشی عظیم تبدیل شده‌است. توده‌ای‌ها در آگاهی، اندیشه و عمل توده‌ها زنده‌اند! با هم بخوانیم:

« آنچه هم برای تداوم انقلاب و هم برای مردم تحمل‌ناپذیر است، آن است که "بی‌قانونی"، قانون انقلاب شود، دوران گذار به درازا بکشد، آنچه "موقت" باید باشد، جنبه "دائم" به خود بگیرد.»

قانون اساسی جمهوری اسلامی فعالیت احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده را قانونی می‌شناسد، به شرط آن که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند.

قانون اساسی می‌گوید «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آن که مُخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند». اما به عیان می‌بینیم که نشریات احزاب وفادار به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی بدون هیچ دلیل قانونی و حتی بدون طی مراحل قانونی توقیف شده‌اند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایجاد امنیت قضائی را از وظائف حتمی دولت جمهوری اسلامی ایران قرار داده‌است، اما دست‌هایی با اقدامات خود "امنیت قضائی" مردم مومن به انقلاب را متزلزل می‌کنند.

قانون اساسی بازرگانی خارجی را دولتی اعلام کرده‌است، اما سه سال است که در این راه کارشکنی می‌شود، زیرا شورای نگهبان مهمترین اصول آن را مخالف موازین شرع تشخیص داده و قانون اساسی از نظر تطابق آن با احکام شرع زیر علامت سؤال قرار گرفته است.

جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری از اصول قانون اساسی است، ولی کسانی نه فقط استثمار را بد نمی‌دانند، بلکه کارگر را اجیر کارفرما می‌خوانند.

انقلاب فقط در سایه اجرای قانون و با شناختن حقوق تمامی شهروندانی که به نظام جمهوری اسلامی وفادارند، می‌تواند خود را تحکیم و تثبیت کند. از سوی برخی عناصر برای توجیه قانون شکنی‌ها چنین استدلال می‌شود که: در سال قانون، اگر قانون اجرا نشد، نظم اجرا شد! زیرا بدون نظم هیچ کاری از پیش نمی‌رود. این استدلال مخدوش است، نظمی که متکی به قانون نباشد، زورگوئی است و با زور نمی‌توان جامعه را در روندی سالم اداره کرد. یک نظام عادلانه و مردمی که حمایت توده‌های زحمتکش را پشتوانه دارد، نیاز به زورگوئی ندارد. کافی است که به قانون تکیه کند تا مشکلات را گام به گام از پیش پا بردارد. (نظری به سیر انقلاب کشور ما شهریور ۱۳۶۱)

«انقلاب ایران، انقلابی است واقعی، خلقی و برجوشیده از ژرفای ده و شهر ایران، از نوع انقلابات رهائی بخش ضد امپریالیستی. حتی اگر انقلاب ایران، سرانجام "سخن شود" یا شکست بخورد و بدست دژخیمان ارتجاعی و امپریالیستی در خون غرق گردد - احتمالی که قوی نیست، ولی بطور عینی محتمل است - این توصیف از انقلاب اعتبار و قوت علمی خود را حفظ می‌کند. انقلاب ما می‌تواند شکست بخورد، ولی شکست، خصلت انقلاب را آنچنان که بود وهست دگرگون نمی‌سازد و نمی‌توان گفت: "دیدنی ما گفتیم!"

وجود خطوط مختلف در این انقلاب، نبرد گاه پنهان و گاه آشکار این خطوط با هم، تلاش آنها برای خنثی گذاشتن عمل یکدیگر و در نتیجه در جا زدن انقلاب، برخی را گیج کرده‌است.

ما در این نوشته می‌خواهیم از مسلمان‌نماها و انقلابی‌نماها سخن بگوئیم. آنها مواضع مهمی را در دولت و نهادهای آن، در ارتش و سپاه و در دیگر نهادهای انقلابی در دست دارند و در سیاست خارجی، داخلی، اقتصادی و فرهنگی رخنه کرده‌اند و دارای نظرات خاص خود هستند که در جهت حفظ بهره‌کشی خان‌ها، ملاکان و سرمایه‌داران بزرگ است. اعضای این خط هر نامی که روی آن بگذارید عملاً "جبهه متحد نیروهای ضد انقلاب" می‌هستند که با دکوراسیون مذهبی وارد میدان شده‌اند و می‌خواهند ثابت کنند که یک انقلاب به زبان بهره‌کشان، شرعی نیست!

در یک کلمه، این خط در این لحظات که این سطور نوشته می‌شود، به پیروزی نهائی خود اگر کاملاً مطمئن هم نباشد، باور دارد و این تهدیدی است برای انقلاب و انقلابیون راستین.

این مبارزه یکی از بغرنج‌ترین و خطرناک‌ترین مراحل مبارزه "که بر که" در انقلاب ماست. مبارزه‌ای که در همه انقلاب‌ها تا حل نهائی خود از مراحل متعدد و بسیار دشواری می‌گذرد و فضای پر بیم و امید را بوجود می‌آورد. نمی‌توان حل مساله را خیلی آسان گرفت. برای عده‌ای از مردم ایران که غالباً در اثر تحلیل‌های سرسری و با بکار بردن اصطلاحات مبهمی مانند "حکومت اینها"، "حکومت آخوندها" همه را به یک چوب می‌رانند، درک منظره مغشوش کنونی محال است.

این خط که ماهیتاً ضد انقلاب است، از این گیجی برای سرخورده کردن و دلسرد ساختن مردم از انقلاب استفاده می‌کند و استفاده هم کرده‌است. در واقع اگر سرانجام گرفتن این نبرد بطول انجامد، بر درجه سردرگمی و دلسردی عمومی به حد خطرناکی افزوده خواهد شد. امید است مبارزه دو خط به آن درجه از وضوح و خوانائی برسد که مردم حساب "خط امام" را از مغلطه‌های ارتجاعی خط دوم که در پوشش مذهب و احکام قرآنی و تفسیرهای فقهی صورت می‌گیرد، جدا کنند و بدانند که در ایران انقلاب نشده است که مثلاً "صاعد لخت مردان را در روزهای گرم تابستان در سطل رنگ غوطه‌ور سازند" یا بر در و دیوار شهر "مرگ بر نیمه حجاب" بنویسند و جلوی لوايح خلقی مانند ملی کردن بازرگانی خارجی و اصلاحات ارضی و غیره را سد کنند و افکار عمومی را علیه انقلاب برانگیزند.» (نظری به سیر انقلاب کشور ما تیرماه ۱۳۶۱)

.....

مردان جسوری. که یک صبح مه آلود می‌خواستند به دیدار عزیزان باز گردند!

با آرزوهای بزرگ بر خاک افتادند!

خ. بابک

پائیز تهران، وقتی از کوه‌های البرز عبور می‌کند و از کوهپایه‌های دامنه توجال می‌گذرد، ابتدا سفزه زرد رنگ خود را زیر پای درخت‌های ازگیل و زالزالک "اوین" پهن می‌کند. درخت‌های باغچه علی‌خان، با هر نسیم شهریوری بی‌شاخ و برگ‌تر می‌شوند و گلیم یزد باف روی تخت‌های چوبی را اگر شب جمع نکنند، تا صبح بستر مرگ صدها برگ زرد و سرخی می‌شوند که از شاخه جدا شده‌اند!

این سرگذشت هر ساله دره اوین و باغچه علی‌خان است، اما شهریور ۶۷ دره اوین و باغچه انقلاب سرگذشت دیگری داشتند. آنهایی که برخاک افتادند زردی پائیز بر چهره‌شان ننشسته بود، هر چه بود سرخی و جوانی انقلاب بود. پیر و جوان را از تیغ گذراندند تا درخت امید و انقلاب را تا پیش از رسیدن بهاری دیگر و رویشی دیگر از ریشه درآورند. کسی، آنهایی را که از دارهای اعدام پائین می‌آوردند، حتی از سر دینداری بر گلیمی نیچید و بر تختی ننهاده تا پیکرشان سرد شود!

آنهایی که ۷ بهار و پائیز اجازه نیافته بودند، در بندها و راهروهای اوین، حتی به رسم آشنائی دیرینه سری برای هم تکان بدهند، در پائیز ۶۷ در کنار هم به گورستان خاوران منتقل و در گودال‌ها، دسته جمعی به خاک سپرده شدند. در آنجا دیگر از نگهبان‌ها، تواب‌ها، شکنجه‌گرها و اوباشی که حاکم زندان‌ها بودند، خبری نبود، اما صد افسوس که دیگر قلبی برای تپیدن و زبانی برای گفتن نیز نبود! ابتدا نفس را گرفته بودند و سپس رهایی را در گودال‌ها، دسته جمعی هدیه کرده بودند!

مردان جسور در دل شب‌های مه آلود پایان تابستان و آستانه پائیز ۶۷ از خفیه‌گاه خویش به دیدار عزیزان بازگشته بودند:

آصف، صابر، حجری، باقرزاده و ذوالقدر به دیدار آقا رضا شلتوکی و پرویز حکمت‌جو بازگشتند و جوانشیر، جودت، اخگر، بهزادی و نیک آئین به دیدار ارانی. زرشناس و مهرداد فرجاد بر سر قرار با بزرگ‌نیا و قندچی حاضر شدند و دکتر احمد دانش در کنار پیکر برادرش عسگر دانش پیشانی و گرده بر خاک نهاد.

قیاسوند، اصغر محبوب، برادران دلیلی، رجالی‌فر، افرائی، بینائی، راوندی، قنبری، هاشمی‌نژاد، بیگدلی و دیگران و دیگران به آن گردان سرخی وصل شدند که فرمانده‌اش خسرو روزبه، سرهنگ سیامک، سرهنگ مبشری و سردارانش امثال ستوان مختاری بودند. در آن شب‌های مه آلود پائیز سال ۶۷، تیزابی، جزنی، پویان، گل‌سرخ، حنیف‌نژاد، فاطمه مدرسی

(فردین) و ده‌ها در صدها در خاک و خون غلطیده دیگر، عزیزانی بودند که مردان جسور به دیدارشان رفتند.

رسم تاکنون بر این بوده که در هر سالگرد و هر مناسبتی شهدای شناخته شده‌ای از حزب توده ایران و یا سازمان‌های سیاسی دیگر، بعنوان یادآور خاطرات قهرمانان کمتر شناخته شده یاد شود. این رسم راه در این یادداشت کوتاه و بنام زندانیان سیاسی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی که افتخار هم‌پندی با بسیاری از آنها را در دو نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی داشته‌ام، می‌خواهم مراعات نکنم. می‌خواهم در سالگرد فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی، به یاد همه آنها که کمتر شناخته شده‌اند، اما قامتی به بلندای تاریخ زندان و شکنجه، سلوک و انسانیت، همدردی و غمخواری با دیگران و پایداری بر سر ایمان و اندیشه داشته‌اند، به زندان گوهردشت بروم و از چند زندانی توده‌ای یاد کنم. می‌خواهم از گوهردشت بنویسم، که هر گاه در شب‌های گرم تابستان تهران نسیم می‌وزید و به گرمای سیلی یورش می‌برد، می‌گفتم نفس بچه‌های اوین است: «بچه‌ها، نسیم شبانه‌ای که خودش را تا گوهردشت رسانده، از اوین سرازیر شده!»

زندان و یاد مانده‌های آن، در یادهای کوچک، در حوادث خرد و کلان، در عریانی روح و روان زندانیان در جمع کوچک و تنگ آنها نهفته است. اگر رمانی و داستان بلندی بخواهد نوشته شود، رمان نویس چاره‌ای ندارد که از درون همین مناسبات و از میان انسان‌هایی عبور کند، که گوئی روی بلندترین شاخه‌های چنار کهنسال امام‌زاده صالح در مشت صیاد جای گرفته‌اند و در قفسی بنام "زندان" به اسارت درآمده‌اند. اگر جز این شود، گزارش‌ها تکراری خواهد شد و قهرمانان فصول بلند کتاب زندان، که انسان‌هایی با خصلت‌های خود ویژه خویش‌اند در این فصول گم خواهند شد.

غلامعلی واحد، استوار دوم ژاندارمری بود و به جرم توده‌ای بودن به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود. در یورش دوم دستگیر شده بود. او مدت‌ها ریاست یک پاسگاه ژاندارمری را برعهده داشت و آنها که از نزدیک آقا غلام را می‌شناختند، از دست پاک‌ی او، علیرغم تنگ‌دستی و حقوق کمی که می‌گرفت، داستان‌های بسیاری نقل می‌کردند. سلوک او با همه زندانیان و رفتار جوانمردانه‌اش با همگان، اغلب موجب خشم و کینه شکنجه‌گران و زندانبانانی بود که لباس نظامی با آرم سپاه پاسداران بر تن داشتند و در کنار رفتارهای اوباشانه خودشان نمی‌توانستند امثال غلامعلی واحدی را تحمل کنند. زیر شلاق و شکنجه خوب دوام آورده بود و در دوران بعد از بازجویی و دادگاه در اطرافش تعدادی تواب گمارده بودند تا روحش را بیازارند. این فشار روحی را در خارج از زندان نیز به خانواده‌اش می‌آوردند. پدر همسرش مذهبی بود و در یکی از هیات‌های مذهبی فعالیت می‌کرد. فشار او به همسر غلامعلی واحد چنان بود که همه ما را به این نتیجه رسانده بود، که فشار روحی روانی به همسر غلامعلی واحد از داخل زندان و از طریق رابطه‌ای که با پدر همسر وی می‌گیرند، هدایت می‌شود تا بلکه روحیه غلامعلی واحد را در زندان بشکنند. این آرزوی زندانبانان هرگز تحقق نیافت. غلامعلی واحد، که زندانیان سیاسی به پاس رفتار و منش مردانه‌اش او را "شاه غلام" صدا می‌کردند تا لحظه‌ای که از اتاق محاکمه چند دقیقه‌ای منجر به اعدام‌های دسته جمعی بیرون آمد و برای اعدام برده شد، همان ماند، که طی ۶ سال در زندان همگان شاهد و ناظر آن بودند. تا پایان توده‌ای ماند و توده‌ای به پای چوبه اعدام رفت.

محمد رضا یزدان دوست و رضا پیمان دوست، هر دو اهل شهر "رشت" و استوار دوم هوا نیروز بودند. در پایگاه اصفهان بازداشت شده بودند. در سال‌های سخت زندان گوهردشت، همدم و هم سفره "اصغر محبوب" شده بودند و به سه یار شهرت یافته بودند. اصغر برای همه ما محبوب بود و در کنار رضا و پیمان، به جمع محبوب تبدیل شده بودند. یزدان دوست، دختر کوچکی داشت بنام "لاله" که با مادر بزرگش در

احمد چراغی قواره‌ای پهلوانی داشت و در زندان گوهردشت، همیشه مجبور بود با کینه، حسادت و نفرت "ناصریان"، رئیس زندان و حاج داود لشکری، معاون او مقابله کند. ناصریان به پهلوانی احمد چراغی و به اراده توده‌ای او رشک می‌بردند. هر گاه کنار او قرار می‌گرفت، یک سرو گردن از احمد چراغی کوتاه‌تر بود. حتی لشکری که از لات‌های تهران بود و لاجوردی دستش را گرفته و برای شکنجه به زندان‌ها آورده بود نیز در کنار احمد چراغی نمی‌ایستاد تا قواره نفرت انگیزش و فک برآمده‌اش در مقایسه با قامت بلند و ورزیده احمد چراغی به مقایسه و تحقیر زندانیان کشیده نشود! تردیدی وجود نداشت که ناصریان و لشکری اگر دستشان می‌رسید، احمد چراغی را در همان ساعات نخست آغاز محاکمات چند دقیقه‌ای روانه اتاق حاکم شرع کرده و حکم اعدامش را می‌گرفتند. یک حادثه عجیب و غریب را از این سرنوشت محتوم جدا کرد. در آستانه قتل عام، حادثه‌ای در خانواده او روی داد، که ناچار شدند رفیق چراغی را ابتدا به اوین و سپس برای مدت کوتاهی به زندان شهربانی منتقل کنند. این نقل و انتقال بین زندان‌های گوهردشت، اوین و شهربانی به یک معجزه بیشتر شبیه بود تا حادثه! چرا که در فاصله همین نقل و انتقال ناصریان و لشکری دستشان به رفیق چراغی نرسید. وقتی یکماه پس از فاجعه قتل عام، او را دوباره به زندان گوهردشت بازگرداندند همه جان بدر بردگان حیرت زده شدند، چرا که یقین داشتند ناصریان و لشکری او را بدست جلاّد سپرده‌اند. احمد چراغی که بعد از انتقال مجدد به گوهردشت از فاجعه قتل عام زندانیان با اطلاع شده بود، فاصله خود را از لشکری و ناصریان چنان حفظ کرد که هیچ بهانه‌ای برای کشتن او پیدا نکنند و او را بعنوان محکوم به اعدامی که موقع اجرای حکم در محل نبوده و حالا باید اعدام شود، به دار نکشند.

رفیق چراغی، همراه با جان بدر بردگان قتل عام زندانیان سیاسی از زندان گوهردشت آزاد شد. هشدار او به بقیه زندانیان، در واقع پیش بینی حادثه‌ای بود که بر خود او فرود آمد. به جان بدر بردگان توصیه می‌کرد که مواظب خودشان باشند زیرا "سند" زنده یک جنایت تاریخی‌اند. مدتی پس از آزادی و در کمال ناباوری احمد چراغی در یک تصادف مشکوک به قتل رسید. همان زمان نیز همه آشنایان وی این تصادف را ساختگی اعلام کردند، اما سند و مدرکی برای این تردید خود نداشتند تا آنکه قتل‌های زنجیره‌ای که در واقع طی تمام سال‌های پس از قتل عام زندانیان سیاسی بصورت شکار در شهرها و جاده‌ها جریان داشته، بر این شک و تردید مهر تأیید زد.

دکتر حمید افشار نیز سرنوشتی همانند احمد چراغی پیدا کرد. او که دکتر دندانپزشک و افسر ارتش بود، از دوران بازجویی در کمیته مشترک (زندان توحید) تا زندان‌های جمشیدیه، اوین و قزل حصار سمبل پایداری و انسانیت بود. در قزل حصار فشار روانی سنگینی را که بر او وارد می‌آوردند تحمل کرد. خودش می‌گفت زندان‌های قبلی در مقایسه با آنچه در قزل حصار بر سر من آوردند "هتل" بود! این فشار روانی مربوط به همان دورانی بود که حسین شریعتمداری، سرپرست کنونی موسسه کیهان و حسن شایانفر، مدیر کنونی این موسسه، برای تواب‌سازی در زندان‌های گوهردشت و قزل حصار پرسه می‌زدند و انواع جنایات را مرتکب می‌شدند. دکتر افشار اهل کرمان بود و سرانجام به کمک خانواده‌اش که خانواده‌ای سرشناس در کرمان بود، به زندان این شهر منتقل شد. او بدین ترتیب از فاجعه قتل عام جان سالم بدر برد. پس قتل عام زندانیان آزاد شد. به تهران بازگشت و در "آریاشهر" تهران مطب دندانپزشکی باز کرد. هر آنچه از دستش بر می‌آمد برای دیگران، برای خانواده‌های توده‌ای و بخصوص بازماندگان شهدای حزب می‌کرد. پیکر بی جان او را در سن ۴۵ سالگی، یک روز در مطبخ یافتند. علت مرگ او را سخته اعلام کردند، اما نه تنها زندانیان سیاسی که او را می‌شناختند، بلکه خانواده‌اش نیز هرگز این نظر پزشک قانونی را نپذیرفتند و خواهان رسیدگی جنائی به ماجرای مرگ مشکوک او بودند.

اصفهان زندگی می‌کرد. مادر بزرگ با "لاله" می‌آمد گوهردشت، اما دیر دیر. در فاصله ریختن دندان‌های شیری او تا در آمدن دندان‌های ماندگار، در فاصله شیطنت‌های کودکانه تا رفتن به مدرسه، راهشان دور بود، از اصفهان تا گوهردشت برای مادر بزرگی که به سختی راه می‌رفت و هر ۶ ماه یکبار خودش را به گوهردشت می‌رساند، این رفت و آمد به اندازه یک سفر مکه بود. با اتوبوس می‌آمدند و با اتوبوس باز می‌گشتند. مادر بزرگ حریف خرج آمد و رفت نمی‌شد. "آخ لاله"، "آخ لاله" ها.

چه شب‌ها که پای زمزمه‌های عاشقانه پدرانی که به لاله‌هایشان عشق می‌ورزیدند و در دوری آنها می‌سوختند، صبح شد. کشتار شهریور ۶۷ حسرت دیدار دوباره و زندگی در کنار این لاله‌ها را بر دل آنهایی گذاشت که با از اتاق محاکمه چند دقیقه‌ای و با حکم مرگ بیرون آمدند. آنها نمی‌خواستند دروغ بگویند، نمی‌خواستند پیشانی ریا بر مهر تزویر بنشانند، نمی‌خواستند ایمان خود را حراج کنند، نمی‌توانستند به انقلاب و توده مردم پشت کنند. **جرم این بود!**

محمد رضا یزدان دوست و رضا پیمان دوست، در کنار اصغر محبوب، به دار کشیده شدند!

بهمن نظامی دانشجوی سال آخر پزشکی بود که دستگیر شد. صبور و غم‌خوار همگان بود. توده‌ای بود. به دادگاه قتل عام که برده می‌شد، گویی می‌دانست که دیگر بازگشتی ممکن نخواهد شد. داستان کوتاه مشاجره با یکی از دو فرزندش، یک روز پیش از دستگیری را برای چندمین بار، آهسته و فشرده تعریف کرد و اینکه چقدر دلش می‌خواست او را ببیند، ببوسد و بگوید که به خانواده‌اش همانقدر عشق می‌ورزد که به حبش.

دکتر قدرت‌الله مقیمی، ناو سروان نیروی دریایی بود. در یک خانواده پر جمعیت (۹ نفره) بزرگ شده بود. پیش از دستگیری پزشک پر افتخار خانواده‌اش بود، در زندان هم پزشک همه زندانیانی که گرفتار انواع امراض ناشی از شکنجه‌های جسمی و روحی شده بودند. رفیق "شهبازی" از جمله این بیماران بند بود که از زخم معده رنج می‌برد. یک روز مقیمی به رسم معمول و هر روزه رفقای پزشک در بندها، حال شهبازی را پرسید. او گفت که بهتر است بجای قرص "دیازپام"، یک قرص دیگر هم بخورد. مقیمی با خنده به او گفت: فکر نمی‌کردم کسی زیر شکنجه دکتر شود! این گفتگوی رفیقانه، که هم بیمار و هم دکتر او، در نوبت‌های مختلف آن را تعریف می‌کردند، تا مدت‌ها، در آن تنگنای بی‌خبری و مرور چند باره خاطرات، از سرگرمی‌های رفقای بند شده بود. آنها را با هم برای محاکمه چند دقیقه‌ای بردند و در کنار هم به سالن اعدام!

مرگ‌های مشکوک زندانیان سیاسی جان بدر برده، با قتل‌های زنجیره‌ای پیوند دارد!

با افشای شبکه قتل‌های زنجیره‌ای که حکام شرع قتل عام زندانیان سیاسی نیز بر اساس اشاراتی که مطبوعات می‌کنند در آنها دست داشته‌اند و فتوای قتل و ترور را صادر کرده‌اند، اکنون مرگ چند زندانی از قتل عام جان بدر برده در محافل مختلف زندانیان سیاسی زیر علامت سؤال است. بسیاری بر این عقیده‌اند که این زندانیان چون در جریان قتل عام جان بدر برده بودند، بعد از رهائی از زندان با احکام و با فتوای حکام شرع قتل عام زندانیان سیاسی کشته شده‌اند. حتی در این زمینه سؤالاتی از کمیته پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای نیز شده و اطلاعات اولیه در اختیار کمیته حقوقی پیگیری این سلسله از ترورها، آدم ربائی‌ها و قتل‌ها گذاشته شده‌است. از جمله درباره مرگ مشکوک سروان "احمد چراغی" که در زمان دستگیری رئیس کلانتری بود.

- شماری تاب شکنجه و زندان و گریز را نیافتند و غرور خود را به خاک سیاه کودتا سپردند.
- در نتیجه این کودتا، بسیاری از کانون‌های گرم خانوادگی از هم پاشید
- تحمیل فعالیت زیر زمینی به حزب، گذشته از محروم کردن جامعه ما از یک گذار مسالمت آمیز و قانونی به دموکراسی و آزادی، به تحزب در جامعه ما لطمات تاریخی زد.
- در تمام سال‌های پس از کودتا، رژیم سلطنتی - کودتائی، در حالیکه هیچ امکانی در اختیار حزب ما نبود تا از خود و آرمان‌هایش مستقیماً با مردم سخن بگوید، بر طبل "خطر کمونیسم" کوبید، و از آن سخیف‌تر و شرم‌آورتر آنکه، کودتاگران، با هدف همراه کردن مردم از واقعیت، حزب ما را در وقوع این کودتا مقصر اعلام کردند! و کارگزاران تبلیغاتی کودتاگران، حزب ما را بعنوان مقصر در وقوع کودتا معرفی می‌کردند.

این تبلیغات اخیر، در تمام ۲۵ سال پس از کودتا، چنان با وسعت در جامعه پخش شده بود، که حتی برخی مبارزان سیاسی - ملی و حتی بخش‌هایی از نیروهای چپ دهه ۴۰ - ۵۰ نیز تحت تاثیر آن قرار گرفته بودند. این تبلیغات فریبکارانه، گرچه سرانجام عرض دروغ پردازان را برد، اما واقعیت نیز آنست که زحمت بسیار برای حزب ما فراهم ساخت، چنانکه بخش بزرگی از انرژی حزب ما را نه تنها در دوران مهاجرت، بلکه پس از انقلاب ۵۷ نیز برای خنثی سازی آن به خود اختصاص داد.

به این ترتیب، دولت آمریکا و انگلستان بعنوان طراحان و مجریان کودتا، بنا بر اعترافات که اکنون صورت گرفته و اسنادی که بصورت رسمی منتشر شده (برخی از این اسناد در شماره‌های اخیر راه‌توده منتشر شده است) مسئول و پاسخگوی خون‌هایی است که از توده‌های ریخته شد، خسارت‌های مالی و صدماتی روحی است که به خانواده بزرگ توده‌ای‌ها وارد آمد. مردم ایران بزرگترین مدعی آمریکا در زمینه این کودتا می‌باشند، اما توده‌ای‌ها و حزب توده ایران علاوه بر این ادعای ملی، دادخواه قربانیان، اعدام شدگان، زندانیان و هستی از کف دادگان توده‌ای کودتای ۲۸ مرداد است.

حزب توده ایران نه تنها حق دارد، بلکه وظیفه دارد تا به وکالت از جانب همه توده‌ای‌های قربانی کودتای ۲۸ مرداد، علیه آمریکا به دادگاه‌های جهانی شکایت کند. همانگونه که آمریکا و دولت کودتائی "پینوشه" تحت فشار مردم این کشور باید درباره کودتا علیه دولت ملی "سالوادور آلنده" به مردم این کشور و به جهانیان پاسخ بدهد، آمریکا و انگلستان، همراه با مجریان کودتای ۲۸ مرداد که امروز دیگر به اعتراف خود آمریکا و اسنادی که منتشر شده کودتائی علیه استقلال ملی ایران بوده، باید به مردم ایران، در یک دادگاه بین‌المللی پاسخ بدهند.

باید همه رفقای رنج و درد کشیده از این توطئه را که هنوز در قید حیاتند تشویق و ترغیب کرد تا دادخواستی علیه دولت آمریکا تهیه کرده و از طریق سازمان ملل متحد و یا هر مرجع دیگر بین‌المللی پیگیری عواقب کودتای ۲۸ مرداد برای توده‌ای‌ها و حزب توده ایران شد. حتی خانواده رفقائی که اعدام شدند و یا از دنیا رخت بر بسته‌اند نیز می‌توانند چنین کنند. تشکیل یک کمیته حقوقی برای پیگیری این امر را پیشنهاد می‌کنم. حتی اگر هیچ دادگاهی حاضر به رسیدگی به این شکایت و دادخواست نشود، ما وظیفه داریم این امر را دنبال کنیم.

این گام اولیه، نه تنها هشدار است به جنایتکارانی که زندانیان سیاسی را قتل عام کردند و سرانجام باید درباره این جنایت پاسخ بدهند، بلکه هشدار است به کسانی که امروز، در جمهوری اسلامی گام‌های کودتائی علیه جنبش مردم بر می‌دارند. آنها نیز باید بدانند که گذشت زمان، هیچ جنایت و خیانت ملی را به فراموشی نخواهد سپرد!

م. مصطفی ۲ شهریور ۷۹
گیرندگان: نامه مردم و راه‌توده

اکنون که آمریکا رسماً مسئولیت کودتای ۲۸ مرداد را پذیرفته، حزب توده ایران باید یک کمیته پیگیری حقوقی تشکیل داده و از طریق مجامع بین‌المللی به دادخواهی قربانیان توده‌ای این کودتا برخیزد!

به دادخواهی قربانیان توده‌ای کودتای ۲۸ مرداد برخیزیم!

رفقا گرامی!

همانطور که آگاهید، سرانجام آمریکا به طرح و اجرای توطئه کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ اعتراف کرد و بر همگان روشن شد که تمامی افشاگری‌های حزب توده ایران در این زمینه صحت داشته‌است و آن لجن پراکنی‌های هدایت شده در مورد "خیانت حزب توده ایران به مصدق" نه فقط نعل وارونه، بلکه یک دروغ بزرگ و تاریخی بوده‌است. دروغی که سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس در طی همه این سال‌ها به آن دامن می‌زدند.

در نتیجه این کودتا، دولت ملی دکتر محمد مصدق سرنگون شد، کلیه برنامه‌های ملی - میهنی مورد نظر او و مردم ایران متوقف ماند، پیروزی‌های بدست آمده مردم در تعیین سرنوشت خویش - از جمله در صنعت نفت - پایمال شد، به آرمان‌های میهن دوستانه مهر خیانت زده شد، ادامه حرکت مردم ایران در راه استقلال که می‌رفت تا آرزوهای برآورده نشده انقلاب مشروطه را جامعه عمل پوشاند مسدود شد و اراده دشمنان ایران و غارتگران جهانی و از طریق دیکتاتوری دربار شاهنشاهی بر جنبش مردم غلبه کرد.

از آن زمان تاکنون تمامی گرفتاری‌ها و شوربختی‌های مردم ایران مستقیم و غیر مستقیم از این چشمه زهرآگین آب خورده‌است. حزب ما و همه توده‌ای‌ها نه تنها تمامی رنج و حرمانی که از ناحیه این توطئه ضد ملی به ملت ایران وارد آمد را با پوست و گوشت خود لمس کردند، بلکه بیش از هر حزب و سازمان سیاسی و حتی بیش از دولتی که با کودتا سقوط کرد صدمه دید:

- ضربه اساسی کودتا، پیش و بیش از همه بر سر توده‌ای‌ها، بعنوان برجسته‌ترین و آگاه‌ترین فعالان راه‌بهریزی مردم ایران فرود آمد. حزب ما را نه تنها منحل اعلام کردند، بلکه هزاران عضو و هوادار آن را دستگیر و زندانی کردند و به زیر شکنجه بردند و به پای میز محاکمات فرمایشی کشاندند و سرانجام نیز تعدادی از برجسته‌ترین میهن دوستان حزب ما را تیرباران کردند.
- شمار بسیاری از بیم دستگیری، خانواده‌های خود را بی‌سرپرست رها کرده و سر به کوه و بیابان گذاشتند و جمع زیادی به ناچار جلالی وطن کردند و تن به مهاجرت سپردند.
- گروه پر شماری از کار اخراج شدند و یا زیر فشارهای گوناگون شغل و پیشه خود را رها کردند.

آن سربازان گمنام امام زمان، که آیت‌الله خمینی در سال ۶۰ و در اوج ترور و انفجار و اعدام به یاری طلبید، بعدها به دو صف چپ و راست و طرفداران و مخالفان جنبش اصلاحات تبدیل شدند!

صف در هم شکسته سربازان گمنام امام زمان!

- جنایت و فساد مالی، فساد اطلاعاتی را به همراه آورد.
- در گرداب فساد و جنایت، نفوذ دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا، اسرائیل و انگلستان ممکن شد.
- عوامل نفوذی در کنار "ناطق نوری" و در معاونت وزارت اطلاعات و امنیت علیه آزاد اندیشی، انقلاب و استقلال مملکت وارد میدان شدند!

گمنام امام زمان، خود را آماده کشتار جوانان و نوجوانان عضو سازمان مجاهدین خلق کرده بود، فصل دیگری را در تاریخ انقلاب ۵۷ رقم زد. فصلی که فضای امنیتی را برای جامعه از انقلاب بیرون آمده ایران به ارمغان آورد و هنوز تا پایان آن راه درازی در پیش است.

شاید این فرمانی برای آوردن "دست" بود، اما "لاجوردی" به کمک و راهنمایی آنها، که در پشت صحنه این فرمان، منتظر آن و زمینه ساز آن بودند "سر" آوردند. همان‌ها که جاده قدرت را، از همان ابتدا می‌خواستند از این طریق، تا پایان یک قتل عام تاریخی طی کنند!

مادری در هم شکسته و مسخ شده را به تلویزیون آوردند و مادر نمونه معرفی‌اش کردند. او دو فرزندش را بدست سربازان امام زمان داده بود تا به نزد لاجوردی ببرند. برده بودند و کشته بودند!

به خانه آیت‌الله "حسن لاهوتی" امام جمعه رشت ریختند، که سال‌ها زندانی شاه بود و زمانی که حبیب‌الله عسگراولادی و اسدالله بادامچیان با هدایت "پرویز ثابتی" مقام امنیتی ساواک - در مراسم "سپاس آریامهر" شرکت کردند تا از کنج زندان بر سر کسب و کارشان در بازار تهران باز گردند، امثال لاهوتی سینه سپر کرده و تن به سپاس نسپرده بودند!

ابتدا فرزندان لاهوتی را به دیوار تیرباران زندان اوین چسباندند و سپس خود او را به زندان بردند. چه بر سرش آوردند، کسی بدرستی نمی‌داند، اما خبر درگذشتش در زندان را علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، با دو قطره اشک، از جایگاه ریاست مجلس اعلام داشت. دختران وی، همسر پسران آن دیگری بودند.

تر و خشک را از مجاهد تا چریک فدائی، به فرمان لاجوردی به گلوله بستند، حتی "محمد رضا سعادت" از رهبران منتقد مشی براندازی سازمان مجاهدین خلق را که مدت‌ها پیش از انفجارهای مهیب به زندان افتاده بود. او هم از زندانیان مقاوم زمان شاه بود.

در یک غروب دل‌گیر خردادی تلویزیون جمهوری اسلامی فیلمی از دیدار خانواده و بازماندگان دو انفجار مهیب حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری با آیت‌الله خمینی را پخش کرد. در این دیدار، برای نخستین بار اصطلاح "سربازان گمنام امام زمان" بکار رفت.

آیت‌الله خمینی از سربازان گمنام امام زمان که معلوم نبود چه بخشی از آنها مردم محله‌ها و وابستگان به مساجد محل بودند، چه تعداد از جمع فاتحین سفارت امریکا، چه تعداد در وزارت در حال شکل‌گیری اطلاعات و امنیت بودند، چه تعداد در سپاه پاسداران و یا کمیته‌ها و چه تعداد در نخست وزیری، خواست تا خانه‌های تیمی مجاهدین خلق را کشف کرده و اطلاع بدهند.

سپاهی از سربازان گمنام، به این ترتیب شکل گرفت و در گردان‌های خود انواع دیدگاه‌ها و گرایش‌ها سیاسی - حکومتی را جای داد. چتر امنیتی سوراخ سوراخی، بر فراز سر انقلاب ایران گسترده شد، که در زیر آن انواع جنایات و خیانت‌ها صورت گرفت و بزرگترین ضربات را به انقلاب بهمن ۵۷ زد.

بسیاری از سربازان گمنام اولیه این سپاه، بسرعت و برخی بتدریج از این سپاه آلوده بیرون آمدند. وجود و حضور انواع تشکیلات امنیتی در جمهوری اسلامی، پیوستن بسیاری از فرماندهان اولیه سپاه سربازان گمنام امام زمان به جنبش مردم، تصفیه‌های نوبتی در وزارت اطلاعات و امنیت و رویارویی سازمان‌های موازی امنیتی در برابر هم، از جمله بدلیل همین چند پارچگی است. به تعبیری دیگر، چند پارچگی در حاکمیت جمهوری اسلامی و نبرد گرایش‌های سیاسی - طبقاتی در حاکمیت، در صفوف سپاه سربازان گمنام نیز بازتاب خود را یافت.

ماجراجویی کودکانه و درعین حال خونین مجاهدین خلق برای ادامه انفجارها و ترورها از یک سو و اعمال جنایتکارانه اسدالله لاجوردی که بسیار جلوتر از فرمان آیت‌الله خمینی برای به صف کردن سربازان

در باره عاقبت امنیتی شدن جامعه و بسته شدن فضای سیاسی کشور، امروز باید دوباره اندیشه کرد و پرسید شانه‌چی، دور اندیش‌تر بود یا علی خامنه‌ای؟ عاقبتی، که در نتیجه آن، امروز کوچکترین اشاره مطبوعات به هر یک از جنایاتی که در فضای بسته امنیتی و پس از سرکوب آزادی‌های برآمده از انقلاب مردم روی داد، به تعبیر بلند پایه‌ترین مقامات دهه دوم جمهوری اسلامی، ارکان نظام به لرزه در می‌آید.

مناسبات شانه‌چی و علی خامنه‌ای به زمانی باز می‌گشت که خامنه‌ای در مشهد کتاب "ما چه می‌خواهیم؟"، نوشته "سید قطب"، رهبر اخوان المسلمین را از عربی به فارسی برمی‌گرداند. این کتاب را از آنجا که آشکارا گوشه چشمی به اندیشه‌ها و برداشت‌های حجتیه داشت، بعد از انقلاب جمع کردند. او در آن دوران، در مشهد برای امثال علی‌اکبر ولایتی و مهندس مصطفی میرسلیم کلاس اسلام شناسی گذاشته بود. میرسلیم، بعد از انقلاب رئیس شهربانی شد و ولایتی وزیر خارجه.

"رهبر" کنونی جمهوری اسلامی در نخستین دوره ریاست جمهوری‌اش بسیار کوشید ولایتی نخست وزیرش شود، اما مجلس متمایل به آیت‌الله خمینی به او رای نداد و کاندیدای دوم و سوم او، یعنی "محمد غرضی" و "علی‌اکبر پرورش" را هم رد کرد، تا نوبت به میرحسین موسوی رسید و او را تأیید کرد!

در توطئه بزرگ "انفجار"، "ترور"، "اعدام"، که مجاهدین خلق، بدام آن کشانده شدند، آنچه حاصل آمد، خون بزرگی بود که از تن انقلاب ۵۷ رفت و فضای کشور را هر چه بیشتر امنیتی کرد و بر تعداد سپاه چند انگیزه سربازان گمنام امام زمان افزود.

از این سو امثال آیت‌الله مدنی، آیت‌الله قدوسی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله هاشمی‌نژاد، حجت‌الاسلام محمد منتظری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله ربانی شیرازی، حجت‌الاسلام باهنر، رجائی و بسیاری دیگر به خاک و خون کشیده شدند و یا امثال گلزاده غفوری، حسن لاهوتی و ده‌ها روحانی دیگر که فرزندان‌شان با سازمان مجاهدین خلق ارتباط داشتند و یا خودشان با اعدام‌ها موافقت نداشتند منزوی شدند؛ و از آن سو صدها جوان و نوجوان جلوی جوخه اعدام قرار گرفتند و فضای سیاسی کشور به سود ارتجاع مذهبی و کسانی که زبانشان با انقلاب، اما دلشان با ضد انقلاب بود بسته شد. همان‌ها که با اساس سلطنت موافق بودند، به آن شرط که این سلطنت به روحانیون متحد زمینداران بزرگ و سرمایه‌داری بزرگ تجاری برسد و در راس آن "ولی فقیه" بعنوان نایب امام زمان قرار بگیرد. وزارت اطلاعات و امنیت از دل این فضا بیرون آمد و به تشکیلاتی عریض و طویل تبدیل شد که به هیچکس پاسخگوی نبود و نیست!

هاشمی رفسنجانی در کتاب "عبور از بحران" خود، چند بار به اشاره می‌نویسد، که اسدالله لاجوردی، با امضای دادستان انقلاب مرکز و به بهانه مقابله با انفجارها و مجاهدین خلق، اعلامیه بسته شدن مطبوعات را صادر کرد. او حاضر به ملایمت در زندان‌ها نبود. (صفحات: ۳۰۲، ۱۲۳، ۱۴۰، ۳۳۳)

شاید "سعید حجاریان"، از هوشمندترین فرماندهان سربازان گمنام امام زمان باشد که حساب خود را، خیلی زود از حساب بقیه سربازان گمنام جدا کرد و از صف آنان جدا شد. صفی که بعدها چند پاره شد؛ بسیاری از آن رفتند و بسیاری به آن پیوستند.

در فضای حاکم امنیتی دهه ۶۰ نه نوشتند، نه گفتند و نه مردم دانستند "چه کسی" رفت و "چه کسی" آمد! اما صف‌بندی‌های امروز و قرار گرفتن عده‌ای از سربازان گمنام امام زمان سال ۶۰ در صف سربازان نام و نشان‌دار جنبش تحول طلبی کنونی و افشای باندهای جنایتکار و فاسد امنیتی که در قتل‌های سیاسی - حکومتی دست داشته‌اند، نشان داد که

خبر تیرباران فرزندان آیت‌الله "گلزاده غفوری" را وقتی در صحن مجلس به وی دادند، عمامه‌اش را همانجا از سر برداشت و برای همیشه سالن مجلس را ترک کرد. او که حقوق‌دانی روحانی بود و آیت‌اللهی پیش از میدان‌داری امثال محمد یزدی و جنتی و مصباح یزدی، از جمله روحانیون مترقی بود که بسیاری امید ریاست او بر مجلس را داشتند. پس از ۱۸ سال، وقتی هفته‌نامه "پیام هاجر" گفتگویی همراه با عکس از وی چاپ کرد، آیت‌اللهی بود که زیر عبا و در گوشه‌ای از کتابخانه‌اش مجاله شده بود. هنوز هم عمامه بر سر نداشت!

حاج "مدیر شانه‌چی"، که خرج خیلی از آقایان را تا پیش از انقلاب داده بود و سال‌ها مایه افتخار مذهبیون زندانی شاه بود، در غم اعدام دو پسر و یک دخترش، که مجاهد و فدائی بودند، سر به بیابان‌ها گذاشت و سرانجام در گوشه‌ای از کشور فرانسه دوران فراموشی را آغاز کرد. بعد از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، به سراغش رفتند. می‌خواست به ایران باز گردد تا در وطنش چشم از جهان بریند. تا فرودگاه مهرآباد تهران هم رفت، اما سربازان جدید و تازه نفس امام زمان از همان فرودگاه برش گرداندند تا در غربت چشم از جهان بر بندد.

سربازان امام زمانی که شانه‌چی را از فرودگاه برگرداندند، همان‌ها بودند که "فرج سرکوهی" را برای اعتراف به سفر نکرده به آلمان و بازگشت بازنیامده از ترکمنستان به فرودگاه مهرآباد برده بودند، اکثر آنها بندرت در سال‌های انقلاب ۱۲ - ۱۰ سال داشتند و از گردان و لشکرهای اواخر ده ۶۰ و دهه ۷۰ بودند، که زیر دست سعید امامی و علی فلاحیان سرباز امام زمان شده بودند!

در غیاب بسیاری از سرداران اولیه سربازان امام زمان، که به فرمان آیت‌الله خمینی لبیک گفته بودند، حالا گردان‌های جدیدی به سپاه سربازان گمنام امام زمان پیوسته بودند. امثال حجاریان، پورنجاتی، علی ربیعی و حتی اکبر گنجی و عمادالدین باقی و دیگران، که خود را سربازان گمنامی می‌دانستند که با فرمان آیت‌الله خمینی در سپاه پاسداران ارکان‌های امنیتی به صف شده بودند، یکی بعد از دیگری با چشمانی حیرت زده از آنچه دیده بودند و آنچه شده بود، صفوف اولیه را ترک کردند و سرداران گمنام دیگری از قماش "احمد خوش‌کوش"، "سعید امامی"، "کاظمی"، "پورمحمدی" و دیگران جای آنها را گرفتند. این دسته دوم نه تنها در قتل‌عام زندانیان سیاسی، که در قتل‌های زنجیره‌ای نیز مستقیماً دست داشتند!

اگر سرداران اولیه و سربازان زیر دست آنها با هدف و انگیزه حراست از انقلاب و جلوگیری از انفجار و ترور به صف شده بودند، گروه بعدی در اندیشه "رانت‌خواهی"، "سود جوئی" و ... به خدمت در آمده بودند. در ابتدا امثال عمادالدین باقی از جنوب تهران به صف شدند، بعدها امثال سعید امامی از شمال ایالات متحده آمریکا!

خبر هر اعدام دسته جمعی مجاهدین در زندان اوین، آمار انفجارها و ترورها را در شهرها بالا برد: اعدام‌های کور، انفجار و تروهای کورتر! آنچه حاصل آمد، تقویت موقعیت ارتجاع مذهبی بود.

گفتگوی شانه‌چی با علی خامنه‌ای

حاج "مدیر شانه‌چی"، یک شب از ساعت ۱۲ تا ۴ صبح با "علی خامنه‌ای"، رهبر کنونی جمهوری اسلامی گفتگو کرد تا بلکه راه حلی برای کشتار و انفجارهای سال ۶۰ پیدا شود. خامنه‌ای بر تسلیم بلاشروط تکیه می‌کرد و شانه‌چی بر یافتن راه‌حلی میانه. وقتی شانه‌چی به پا ایستاد تا خداحافظی کند، گفت: به عاقبت این وضع فکر کرده‌اید؟ خامنه‌ای پاسخ داد: یا تسلیم، یا مرگ ...

"چه کسانی" از صف سربازان گمنام جدا شده و "چه کسانی" به این صف پیوسته‌اند!

سعید حجاریان، پیش از آنکه هدف گلوله سربازان جدید امام زمان قرار گیرد، در گفتگویی با عمادالدین باقی، درباره عزم و اراده خلل ناپذیر اسدالله لاجوردی در به راه انداختن حمام خون و کشتن مجاهدین به کوره راه ترور و انفجار گفت:

«مرحوم لاجوردی و برخی دیگر، به برخورد قانونی و به بیانیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی اعتقاد نداشتند و معتقد بودند که باید برخورد قاطعی با آن گروه‌ها کرد و لازم نیست خیلی خودمان را به ضابطه و قانون ملزم کنیم. در رابطه با ماجرای سعادتی دوستان رفته بودند صحبت کرده بودند که او حفظ شود و نگه داشته شود ... یک مرتبه خبر آوردند که آقای لاجوردی کار سعادتی را تمام کرده‌است ... رجوی به این احتیاج داشت که لاجوردی بیشتر بچه‌های او را بزند تا او بیشتر بتواند نیرو جذب کند و کینه و نفرت آنها را به نظام افزایش دهد. لاجوردی هم به این احتیاج داشت که رجوی بیشتر ترور کند تا بتواند مسئولان را توجیه کند که باید تا آخر خط رفت و نه تنها سازمان منافقین، بلکه هر کسی که ذره‌ای دگراندیشی دارد جارو شود. این را می‌گویند سیکل معیوب!»

انحراف در مسیر انقلاب

این کلامی تاریخی از زنده یاد "منوچهر بهزادی" است، که در همان آغاز مسیری که مجاهدین و برخی گروه‌های چپ‌نما در گنبد، مازندران و کردستان طی می‌کردند گفت: «این اعمال می‌تواند مسیر انقلاب را منحرف کند!»

او حق داشت، مسیر انقلاب چنان منحرف شد، که آوار بر سر حزب توده ایران نیز فرود آمد. حزبی که همگان را به آرامش برای عبور از مرحله دشوار تثبیت انقلاب فرا می‌خواند و پیوسته نگران توطئه‌های امپریالیسم جهانی و عوامل داخلی آن علیه انقلاب بود.

سرانجام، کمربند امنیتی را چنان دور کمر پیکر کم‌جان و کم نفس آزادی‌ها سفت کردند، که مطبوعات حتی نتوانستند بنویسند چه کسی در زندان درگذشت؛ خبر اعدام‌ها که جای خود داشت!!

انحراف مسیر انقلاب در اینجا هم متوقف نماند، بهمنی که از قله انقلاب به راه افتاده بود، نه فقط "سید مهدی هاشمی"، که آیت‌الله منتظری را هم با خود برد! آیت‌الله منتظری، اکنون در کتاب خاطراتش، که سر به بالای دو هزار صفحه می‌زند، می‌نویسد: «امام در یکسال و نیم آخر حیات خویش زندانی بود!»، او نمی‌نویسد، اما آشکار است که زندانبانان امام "سربازان گمنام جدید امام زمان" و فرماندهان آن‌ها بوده‌اند. همان‌ها که اکنون نماز جمعه‌ها، نمایندگی‌های ولی فقیه در سپاه و ارتش و نیروی انتظامی و دستگاه‌های امنیتی، ارگان‌های وابسته به دستگاه رهبری، شورای نگهبان و دهها نهاد دیگر را در اختیار دارند و از بیم افشای آنچه طی دو دهه در جمهوری اسلامی گذشته، نه تنها در مقابل آزادی مطبوعات ایستاده‌اند، نه تنها افشاءکنندگان رازهای مگو را به زندان می‌اندازند، بلکه تکرار خواب و خیال‌های خونین دهه ۶۰ را نیز در سر می‌پروارند. آنها که فرمان حمله به کوی دانشجویی را دادند، خود را آماده تحقق این رویای خونین می‌کنند!

بعدها، پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، سربازان گمنام امام زمان به سراغ "احمد خمینی" هم رفتند! "احمد خوش‌کوش" از اوباش جنوب تهران، که در صف سربازان امام زمان به لاجوردی پیوسته بود و بعد از انواع جنایات در زندان‌ها، به وزارت اطلاعات منتقل شده تا در کنار سعید امامی و علی فلاحیان خدمت کند، وقتی باتهام شرکت در قتل‌های زنجیره‌ای دستگیر شد، به قتل احمد خمینی اعتراف کرد. لاجوردی و هم اندیشانش او در دستگاه امنیتی - اطلاعاتی بسیار از اوباش محلات و بقول

"بچه‌محل"های خود را، در صف سربازان گمنام امام زمان بر سر زندان‌ها و دستگاه‌های امنیتی گماشتند، گرچه آنها چندان هم گمنام نبودند و یا گمنام نماندند: حاج داوود رحمانی، نصریان، برادر حسین، برادر حسن و انواع "برادران" دیگر که مرتکب انواع جنایات در زندان‌ها شدند. بعدها از درون همین صفوف کسانی برآمدند که با اسرائیل و امریکا هم در ارتباط بودند و پسر "محسن رضائی"، فرمانده وقت سپاه پاسداران و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام را برای سازمان اطلاعات نظامی امریکا "ناسا" عضوگیری کردن و ترتیب خروجش از کشور را دادند! محرمانه‌ترین اصرار درون زندان‌ها و وزارت اطلاعات از این طریق به اسرائیل منتقل شد. وقتی رادیو اسرائیل به محرمانه‌ترین قسمت زندان اوین تلفن کرد و حال کمک خلبان اسرائیلی را از نگهبان مخفی‌ترین بند زندان اوین پرسید، همگان پیش از آنکه جوابی حال "زون آزاد"، کمک خلبان اسرائیلی باشند، از اطلاعات و امکانات و نفوذ اسرائیل در دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی متعجب شدند. در بین مقامات جمهوری اسلامی حساسیت درباره افشای نفوذ سازمان‌های جاسوسی اسرائیل و امریکا و انگلستان در دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی آنقدر بالاست که حتی در جریان محاکمه چند یهودی ساکن فارس نیز کوشیدند سابقه واقعی این ماجرا افشاء نشود. سابقه‌ای که به چهار سال پیش و خروج چند نظامی سپاهی و ارتشی مرتبط با اسرائیل باز می‌گشت. فرارهای نوبتی مقامات امنیتی به آلمان، فرانسه و حتی امریکا نیز باندازه کافی حکایت از ریشه‌های پر قدرت نفوذ امریکا در دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی و حتی بخش نظامی آن دارد. این همان دردی است که امثال سعید حجاریان و علی ربیعی (از سربازان اولیه سپاه سربازان گمنام امام زمان) را به فغان آورده است، اما آلودگی چنان است که سربازان جدید امام زمان دهانش را با سرب پر کردند. اصلاح طلبانی از این دسته، نه تنها نگران توطئه‌های هدایت شده علیه تحولات از طریق این شبکه‌های نفوذی اند، بلکه نگران استقلال و تمامیت ارضی کشور نیز هستند. نفوذ تا کنار دست عالی‌رتبه ترین و بلند پایه‌ترین مقامات در جریان است. در کنار کسانی چون ناطق نوری که می‌خواست به ریاست جمهوری برسد و اکنون در نقش مشاور ویژه رهبر در جلسات سران سه قوه شرکت می‌کند.

در برخی محافل وابسته به دوم خرداد، با تعجب و حیرت از اطلاع مقامات امریکائی از تعداد دندان‌های مصنوعی مقامات عالی‌رتبه جمهوری اسلامی یاد می‌کنند و از آن حیرت‌آورتر، اطلاع آنها از تعداد دندان‌های مصنوعی و یا روکش طلای دندان برخی از گمنام‌ترین اما پر مسئولیت‌ترین مقامات اطلاعاتی جمهوری اسلامی است. به همین دلیل است که وقتی "رهبر" و یا "محسن رضائی" از نفوذ دستگاه‌های اطلاعاتی غرب در ارگان‌های جمهوری اسلامی یاد می‌کنند، پیش از آنکه در مطبوعات و در میان روزنامه‌نگاران یک لاقبا دنبال این عوامل بگردند باید به اطراف خود نیم نگاهی بیاندازند.

نگرانی خاتمی

وقتی در روزهای اخیر، محمد خاتمی نیز علیرغم همه احتیاطی که در بکارگیری لغات و جملات دارد، نسبت به کارشکنی‌های بیگانگان و رابطه توطئه‌های کنونی با عوامل خارجی ابراز نگرانی می‌کند، نمی‌تواند این ابراز نگرانی ریشه در برخی اطلاعات پشت پرده نداشته باشد. نه امریکا و نه انگلستان، هرگز طرفدار آزادی در ایران نبوده و پیوسته علیه آن توطئه کرده‌اند. بخشی از توطئه‌های امروز علیه آزادی و جنبش مردم نیز ریشه در همین دشمنی و مخالفت دیرینه دارد: «تجربه ایجاد حکومت آزادی و مردم سالار، مطابق با ریشه‌ها و پایه‌های اسلامی، با دشمنی نظام سلطه جهانی مواجه شده‌است ...» (۱۹ مرداد، خاتمی در دیدار با نمایندگان هیأت فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج از کشور)

راست تقسیم شدند. بخش چپ به وزارت اطلاعات رفت و بخش راست تشکیلات اطلاعاتی سپاه و کمیته‌ها را تصرف کرد.

این مسیر تا ادغام نیروهای پلیس، ژاندارمری و کمیته‌ها ادامه یافت. پس از این ادغام، دستگاه اطلاعاتی واحدی مرکب از نیروهای اطلاعاتی این سه نیرو تشکیل شد بنام "حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی"، که جناح راست حاکمیت آن را کاملاً در اختیار گرفت و بعنوان یک سازمان اطلاعاتی موازی عمل کرد. سردار نقدی، از کمیته‌چی‌های مشهد، به خواست واعظ طبسی به تهران منتقل شد و در راس این تشکیلات قرار گرفت. تحت فرمان او، گردان‌های جدیدی مرکب از سربازان گمنام امام زمان تشکیل شد. "نیروی ویژه پاسداری از ولایت" با نام "نویو"، که به "لباس شخصی‌ها" شهرت دارند، سربازان امام زمان تحت فرمان سردار نقدی‌اند. هر جا که آنها، با چوب، چماق‌های یکدست و سازمانی، زنجیر و اسلحه کمری و گاز اشک‌آور وارد عمل می‌شوند، نیروهای لباس بر تن انتظامی، تنها نقش حفاظت از آنها را ایفاء می‌کنند. آخرین عملیات آنها، یورش به فرودگاه خرم آباد و جلوگیری از ورود حجت‌الاسلام کدیور به این شهر و سخنرانی در اردوی دفتر تحکیم وحدت بود.

حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی، که خود دستگاهی عریض و طویل است، تحت امر دادستانی انقلاب عمل می‌کند و سردار نقدی نه به دولت و نه به فرمانده نیروهای انتظامی، بلکه به این دادستانی پاسخگوست و این دادستانی سر نخش در دست واعظ طبسی و مافیای قدرت در جمهوری اسلامی وصل است. اما این هنوز دادستان کاملی از چتر سوراخ امنیتی بر فراز سر جمهوری اسلامی نیست.

نه تنها حجت‌الاسلام ریشهری، پس از رفتن از سر وزارت اطلاعات و امنیت بخشی از این دستگاه را با خود برد، بلکه علی فلاحیان نیز چنین کرد. وقتی "علی یونسی" در جریان اظهار نظر، پیرامون حوادث خرم‌آباد می‌گوید: «گروه‌های فشار در بسیج و وزارت اطلاعات هم هستند، آنها همدیگر را در بیرون پیدا کرده و برای خودشان رئیس هم دارند» (نقل از روزنامه "ایران" ۶ شهریور ۷۹) در واقع اشاره به همین دسته‌بندی‌ها و علی فلاحیان می‌کند!

در واقع، علاوه بر وزارت اطلاعات و دستگاه‌های امنیتی - انتظامی موجود در سپاه و نیروهای انتظامی، تعداد زیادی از سربازان گمنام سال‌های دهه ۶۰ همچنان تحت فرمان فلاحیان و ریشهری فعالیت می‌کنند. آنها که در بازجویی از سید مهدی هاشمی، پرونده سازی علیه آیت‌الله منتظری، کارگذاری شوند در خانه روحانیون و حکومتیان نقش داشته‌اند و حتی دستشان در قتل‌های حکومتی آلوده‌است، با فرماندهانشان در ارتباط‌اند. همانگونه که جنایتکاران دوران علی فلاحیان با وی کار می‌کنند و هنوز از او فرمان می‌برند. حجت‌الاسلام حسینیان، رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی و از حکام شرع زندان‌ها نیز تشکیلات امنیتی جداگانه خود را دارد، که عمدتاً مرکب از بازجوها و شکنجه‌گران دهه ۶۰ اند و با سربازان گمنام امام زمان در لباس شخصی همکاری می‌کنند! متکی به همین تشکیلات و امکانات و در اختیار داشتن انواع نوارهای شونود از مقامات و نگهداشتن آنها در مرکز اسناد انقلاب اسلامی‌است، که وقتی دادستان نظامی "حجت‌الاسلام نیازی" او را برای پاسخ به چند سؤال مختصر پیرامون پرونده قتل‌ها به دادستانی فرا می‌خواند، او پیغام می‌فرستد: *اگر با من کار داری به خانه من بیا!*

نیازی به خانه حسینیان رفت، اما حسینیان در خانه‌اش نبود و "نیازی" از پشت در خانه، با دست‌های خالی بازگشت. حسینیان به کارش ادامه داد و می‌دهد.

این هنوز تمامی صفحه شطرنج نیست. "میرحجازی"، منشی مخصوص مقام رهبری، که خود روزگاری از گرداندگان وزارت اطلاعات و امنیت و از

"عمادالدین باقی" که از اعترافات سعید خوش‌کوش، درباره قتل احمد خمینی اطلاع داشت، در سخنرانی خود، در اصفهان به این قتل، از قول دادستان نظامی "حجت‌الاسلام نیازی" که در جریان اعترافات پرونده قتل‌های زنجیره‌ای بود، اشاره کرد. سربازان گمنام امام زمان که حالا قوه قضائیه را هم در اختیار دارند، باقی را، از جمله به جرم افشای همین خبر روانه زندان کردند. سرنوشت او، اکبر گنجی، عبدالله نوری، شمس‌الواعظین و دیگران و دیگران در زندان چه خواهد شد؟ به سرنوشت رهبران و اعضای حزب توده ایران در زندان دچار خواهند شد؟

پاسخ این سؤال در گرو تعیین تکلیف سربازان گمنام امام زمان در جمهوری اسلامی است، که در تلاش فراهم آمدن شرایط یورش به دفتر تحکیم وحدت و تکرار فاجعه دهه ۶۰ اند.

سازمان‌های موازی

در آغاز پیروزی انقلاب دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی بطور موازی شکل گرفت: سپاه، کمیته‌ها، نخست وزیری، که سازمان دهندگان این سومی اغلب از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند و رهبری آنها را سعید حجاریان بر عهده داشت.

با آغاز انفجارها، ترورها و فاش شدن وجود خانه‌های تیمی سازمان مجاهدین خلق و بدنبال آغاز درگیری‌های خیابانی، وظایف این سه ارگان تفکیک شد. همانگونه که سعید حجاریان در گفتگو با عمادالدین باقی می‌گوید، ضد جاسوسی به نخست وزیری واگذار شد و امنیت داخلی به سپاه و کمیته‌ها. آلوده‌ترین بخش اطلاعاتی، مانند یک غده سرطانی در کمیته‌ها رشد کرد. رفیق‌دوست، لاجوردی و دوستان گرمابه و گلستان آنها در میدان تره بار تهران و بازار و میدان بزرگ تهران یکی بعد از دیگری در بخش اطلاعات کمیته‌ها جا سازی شدند و بعد هم بعنوان سرپرست زندان‌ها، بازجو، زندانبان و شکنجه‌گر راهی زندان‌های گوهر دشت، قزل‌حصار، بند ۳ هزار و اوین شدند. نام دستگاه اطلاعاتی - امنیتی که در کمیته‌ها بوجود آمد "نیروهای دادستانی" شد. دست پر قدرت آیت‌الله مهدوی کنی و مهر تأیید علی‌اکبر ناطق نوری (وزیر کشور وقت) نوازشگر پشت رفیق‌دوست و لاجوردی و تأییدکننده آنها برای هر چه خشن‌تر و گسترده‌تر شدن بخش امنیتی در کمیته‌ها شد. مساجد را به کمیته‌ها وصل کردند و از این طریق بسیاری از توزیع‌کنندگان مایحتاج مردم در محلات به خبرچین‌های "نیروهای دادستانی" تبدیل شدند.

سربازان گمنام امام زمان بیش از هر جا در این بخش رشد کردند! هر اندازه که تشکیلات وابسته به نخست وزیری به سوی تعقل و تفکر برای برپائی یک تشکیلات امنیتی برای حفاظت از انقلاب رفت، نیروهای دادستانی وابسته به کمیته‌ها به سمت خشونت، شکنجه در کمیته‌ها! از همین آزمایشگاه کسانی برای شکنجه و نگهبانی زندان انتخاب شده و به زندان‌ها منتقل شدند. نفوذ اوباش محلات در کمیته‌ها، بتدریج به نفوذ آنها در دستگاه امنیتی نیز انجامید. مدیرکلی "احمد خوش‌کوش" که در یاغچی‌آباد به "احمد خوش‌گوش" شهرت داشت، در وزارت اطلاعات یک نمونه‌است.

در سال ۶۳ طرح تشکیل وزارت اطلاعات به مجلس برده شد تا از رشد دستگاه‌های موازی اطلاعاتی - امنیتی جلوگیری شود. حجاریان با جلب موافقت آیت‌الله خمینی این طرح را تهیه کرده و از تصویب مجلس گذراند. فراکسیون ۹۹ نفره که تمام زمینه‌های لازم برای قبضه "رهبری" پس از گذشت آیت‌الله خمینی را فراهم می‌دید، از برپائی وزارت اطلاعاتی حمایت می‌کرد که زیر نظر دولت نبوده و تحت امر ولی فقیه باید می‌بود. الگویی نظیر ساواک شاهنشاهی که به اعلیحضرت پاسخگو بود و نه دولت!

امروز و با مطالبی که در روزنامه‌ها منتشر شده، مشخص شده‌است که بعد از تشکیل وزارت اطلاعات، نیروهای اطلاعاتی به دو جناح چپ و

(دادستان دادگاه انقلاب)، علی‌فلاحیان اند، و فارغ‌التحصیلان دومی امثال حجابیان، عمادالدین باقی، علوی تبار و ...

حجت‌الاسلام "یونسی" که اکنون وزارت اطلاعات و امنیت را وزارت می‌کند، خود از فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی است، او تا پایان در کنار محمد خاتمی خواهد ایستاد و دستگاه امنیتی تحت وزارت خود را از عوامل فاسد و نفوذی پاک خواهد کرد؟

فسادی که آلوده به کارهای تجاری وزارت اطلاعات و امنیت بوده، در دهه دوم جمهوری اسلامی به وابستگی و حتی نفوذ سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلستان و اسرائیل در این وزارتخانه انجامید. اعتراف به وابستگی سعید امامی به سازمان‌های جاسوسی آمریکا و اسرائیل، حتی اگر با هدف منحرف ساختن پرونده قتل‌های زنجیره‌ای از ریشه‌یابی آن در داخل حکومت باشد، خود اعترافی تاریخی است که ابتدا از دهان محسن رضائی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام و سپس از دهان رهبر جمهوری اسلامی بیرون آمد!

نفوذ اطلاعاتی در دستگاه‌های امنیتی ج.ا.

ریشه این نفوذ امنیتی در دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی راه، که بی‌تردید در حد وزارت اطلاعات خلاصه نمانده و بیش از آن در دستگاه‌های موازی اطلاعاتی - امنیتی ریشه دوانده است، باید در توطئه‌های سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده با دولت خاتمی، جنبش مردم و تحول خواهان جستجو کرد. وقتی نماینده کنگره آمریکا "بردلی شرمن" در "تئوری تنش" خود که در کنگره آمریکا طرح کرد، علنا می‌گوید "ایران دمکراتیک و قدرتمند" به ضرر خاورمیانه است. (نقل از روزنامه بهار) چه جای تردید در همسوئی و هماهنگی دستگاه‌های امنیتی - انتظامی علیه روند دمکراتیک در جامعه ایران؟

وقتی از پتر سوراخ سوراخ امنیتی بر فراز جمهوری اسلامی سخن گفته می‌شود، انگشت اشاره تنها متوجه حضور امثال سعید امامی در وزارت اطلاعات و امنیت نیست، بلکه سخن از حضور در بالا و پائین و در کنار مقامات و از میان کارگزاران مقاماتی است که با تمام قدرت برای قبضه قدرت اجرائی کشور تلاش کردند و هنوز هم در این اندیشه به سر می‌برند. اگر روی آشکار این حضور و نفوذ در دیدار "محمد جواد لاریجانی" با "نیک براون" انگلیسی است، حضور افشاء شده دو تن از کارگزاران ستاد انتخاباتی "علی‌اکبر ناطق نوری"، روی دیگر این سناریوست. سناریوی نفوذ دستگاه‌های امنیتی امپریالیسم جهانی در کنار مخالفان تحولات و هدایت آنها به سوی مخالفت با جنبش مردم و فراهم ساختن زمینه کودتا و رفتن به سوی جنگ داخلی. به این ترتیب است که بازبینی دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی، اهمیتی در حد خنثی سازی توطئه‌های جهانی علیه موجودیت ایران یافته است.

هفته‌نامه "عصرما" در شماره ۱۴ اردیبهشت ۷۹ خود و در ارتباط با بازداشت اکبر گنجی، خبری را در لابلای مقاله‌ای با عنوان "از این گنجی" تا آن "گنجی" چاپ کرده است، که شاید اگر دولت ناطق نوری بصورت کودتائی مصدر امور می‌شد، بعدها تاریخ‌نویسان و پژوهشگران هنگام ورق زدن دفتر این حکومت، به اسامی رابطین امریکائی و انگلیسی مجری حکومت کودتائی وی برخورد می‌کردند. همانگونه که اکنون، با ورق زدن دفاتر دهه ۳۰ و حوادث منجر به کودتای ۲۸ مرداد، نام مظفر بقائی و حسین مکی، برادران رشیدیان، سعید مهدی میراشرفی، سیهید زاهدی، شمس قنات‌آبادی و دیگران در ارتباط با سازمان‌های اطلاعاتی انگلستان و آمریکا بر کاغذ می‌آید.

نشریه عصر ما می‌نویسد "مرتضی فیروزی" از کادرهای بالای ستاد انتخاباتی ناطق نوری، اکنون متهم به جاسوسی است. منوچهر گنجی از دیگر همکاران انتخاباتی ناطق نوری نیز به همین اتهام در زندان است.

جمع سربازان گمنام بوده، اکنون دستگاه امنیتی جداگانه‌ای را زیر نظر مستقیم رهبری اداره می‌کند.

این سفره آنقدر گسترده است، که حسین شریعتمداری، سرپرست موسسه کیهان هم، در کنار خود یک دستگاه اطلاعاتی - امنیتی دایر کرده است، همانگونه که دادگاه مطبوعات و قاضی "سعید مرتضوی" هم دم و دستگاه اطلاعاتی - امنیتی در اختیار دارد. همانگونه که "محسن رفیق‌دوست"، در بنیاد مستضعفان چنین کرده بود. در واقع، همه ادارات "حفاظت" در کلیه دستگاه‌های دولتی و نظامی، بنیادهائی نظیر کمیته امداد و بنیاد مستضعفان، تولیدها و حتی سیمای جمهوری اسلامی همین نقش را بر عهده دارند و افراد و کارکنان آن، بنابر آشنائی‌ها و سوابق گذشته، با یکی از دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی وابسته به افراد مختلف در ارتباط‌اند!

حتی در زمان وزارت "دری نجف‌آبادی" نیز این شبکه‌ها به همین شکل عمل کرد و او فقط اسما وزیر بود و بقول آیت‌الله منتظری، "ماشین امضاء" شده بود!

قتل و جنایت و توطئه، دستگیری، بازداشت و محاکمه در این دایره گسترده و به ظاهر غیر قابل کنترل ادامه دارد. می‌توان گفت "به ظاهر غیر قابل کنترل"، زیرا مافیای اقتصادی - سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی سر نخ همه این تشکیلات موازی را در اختیار دارد.

هرکس از مصادر امنیتی کنار رفته، بخشی از تشکیلات امنیتی را با خود برده و با این مافیا هماهنگ عمل می‌کند و هر جا که یکی از چرخ‌های متعدد این تشکیلات از گردش باز می‌ماند، تلاش برای ترمیم آن و یا خارج کردنش از دور شروع می‌شود.

یورش دوباره‌ای که در ماه‌های پایانی مجلس پنجم آورده شد تا اداره حفاظت اطلاعات برای وزارت اطلاعات و امنیت درست کنند و آن را تحت فرمان "ولی فقیه" که در واقع همان مافیای سیاسی - اقتصادی است قرار دهند یک نمونه است. پاکسازی‌های ادامه‌دار در وزارت اطلاعات و امنیتی که محمد خاتمی می‌کوشد نظارت خود را بر آن تحمیل کند، با رضایت این مافیا همراه نبود و نیست. در نتیجه همین نارضائی است که دادستانی مرکز، در نقش هماهنگ کننده بخش‌های اطلاعاتی - امنیتی نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران، از بعد از افشای باندهای آدم ربائی و قتل در وزارت اطلاعات و آغاز پاکسازی آن، نقش وزارت اطلاعات و امنیت را در شکل و شمایل که همیشه خواهان ادامه آن بوده، بر عهده گرفت و وزارت اطلاعات و امنیت را خلع ید کرده‌اند!

چپ و راست در تشکیلات اطلاعاتی - امنیتی

دو تشکیلات اطلاعاتی - امنیتی، ظاهراً همیشه در جمهوری اسلامی در برابر هم بوده‌اند. آن بخش که ریشه در چپ مذهبی داشت و بخش دیگری که از درون کمیته‌ها بیرون آمده بود. دو دیدگاه و دو نگرشی که در مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی طی ۲۰ سال جریان داشته، در این جدائی نیز موثر بوده است. بنابراین، سربازان گمنام امام زمان هم، سربازان یکدستی نبودند، چنانکه امروز شلیک به دهان حجابیان را باید، شلیک سربازهای جدید امام زمان، به دهان سربازهای قدیمی و اولیه امام زمان تلقی کرد؛ و یا شلیک سربازان قدیمی وابسته به راست، به دهان بخش دیگری از سربازان قدیمی که مدت‌هاست از خواب دهه ۶۰ برخاسته و با جنبش مردم برای دفاع از آرمان‌های انقلاب همگام شده‌اند.

از درون همین اختلاف، امثال سعید حجابیان، علی ربیعی، پورنجانی و حتی "میرسلیم" در برابر حجت‌الاسلام حسینان، سعید امامی، فلاحیان و کاظمی و خوش‌کوش قرار گرفتند. این تقابل، چیزی است شبیه تقابل فارغ‌التحصیلات مدرسه حقانی، در برابر دوره دیدگان موسسه پژوهش‌های استراتژیک، که اولی را مصباح یزدی اداره کرد و فارغ‌التحصیلاتش امثال علی‌رازمی، محسنی اژه‌ای، حسینیان، رهبریور

در این ترفند ضد انقلابی، هرگز اشاره به آن نبرد اساسی در دوران پس از انقلاب‌های پیروز، که نبردی طبقاتی است و عمدتاً ناشی از مقاومت سرسختانه طبقه شکست خورده در مرحله اول پیروزی انقلاب‌هاست، نمی‌شود.

مثلاً گفته نمی‌شود که انقلاب کبیر فرانسو فرزند آن نبلعید، بلکه شخصیت‌های انقلاب، با فائق آمدن ضد انقلابیون از طریق کودتای ضد انقلابی که در نهایت خود به بنایار تیسیم منجر شد و فرانسه را به دوران سلطنت باز گرداند از بین برده شدند. به گفته "مارکس" در هیجدهم برومر لوئی بناپارت، «آن‌ها نه تنها کاریکاتور ناپلئون سابق، بلکه خود ناپلئون سابق را به صورت کاریکاتور تحویل گرفتند. یعنی به همان صورتی که می‌بایست در نیمه قرن نوزدهم داشته باشد ... به جای آن که جامعه محتوای نوین کسب کند، تنها دولت به کهنه‌ترین شکل خود، یعنی به سلطه عریان و بی‌پروای شمشیر و طبلسان بازگشت»

بنابراین، فرزندان انقلاب را انقلاب نبلعید، بلکه ضد انقلابی که توانست برای دورانی، دوباره به حکومت بازگردد، بلعید و تنها فرزندان انقلاب را نبلعید، بلکه کشتار وسیعی نیز از مردم کرد و آرمان‌های والای انقلابی را نیز بلعید!

وقتی درباره حوادث پس از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ صحبت می‌شود و از "لوف" و "رودزیاتکو" و "کرنسکی" بعنوان فرزندان بلعیده شده انقلاب یاد می‌کنند، می‌کوشند این واقعیت را پنهان کنند که آنها می‌خواستند دستاوردهای انقلاب دمکراتیک - بورژوازی را بلعیده و نه تنها زمان را به عقب برگردانند، بلکه از فراووی این انقلاب به انقلاب پرولتاری جلوگیری کنند.

تاریخ انقلاب اکتبر سرشار از فراز و نشیب‌ها، قهرمانی‌ها و حتی تراژدی‌هاست. فرازهای آن را می‌توان در جهش عظیم و تاریخی روسیه برای صنعتی شدن، گسترش فرهنگ تعاون در سراسر اتحاد شوروی سوسیالیستی، مقاومت در برابر ضد انقلابی که جنگ داخلی را به انقلاب تحمیل کرد، تقویت تاریخی روحیه ملی در کشور، پیروزی در جنگ میهنی و مقابله با تهاجم فاشیسم و یاری به خیزش‌های انقلابی در سراسر جهان برشمرد. بخش عظیمی از این جهش در دوران استالین - بویژه پیش و در دوران جنگ و بازسازی کشور بعد از جنگ - بوقوع پیوست، همچنان که تراژدی تحمیل فضای بسته به جامعه و حزب و تبعات خونین آن نیز در دوران وی اتفاق افتاد. اینها واقعیاتی است که در تاریخ جهان معاصر ثبت است، اما هرگز در هیچ رسانه امپریالیستی نمی‌توان کوچکترین اشاره‌ای به "فراز"های انقلاب اکتبر و دوران استالین - حتی پیروزی بر فاشیسم - پیدا کرد؛ در عوض "فروود"ها در اغراق‌آمیزترین حد خود همچنان تبلیغ می‌شود، تا با اندیشه‌های سوسیالیستی، انقلاب‌ها، جنبش‌های مردمی و فلسفه علمی مقابله شود. در این تبلیغ خصمانه و آگاهانه، آنچه پیگیری می‌شود، کاشتن این بذر مسموم در جهان است، که "انقلاب، یعنی کشتار، یعنی تصفیه، یعنی جنگ، یعنی جلوگیری از آزادی، یعنی قحطی، یعنی جلوگیری از ابتکار فردی". اینکه همین تبلیغ‌کنندگان و هدایت‌کنندگان جهانی آن چه نقشی توانستند در تحمیل روش‌ها، تحمیل قحطی، محاصره اقتصادی، تقویت نیروهای ضد انقلاب، ترورها و انواع رویدادهای دیگر داشته‌اند، هرگز مطرح نمی‌شود. آنچه برای تضمین ادامه حیات سرمایه‌داری و جلوگیری از اندیشه‌های انقلابی در سراسر جهان مطرح است، جا انداختن این شعار است که "انقلاب، یعنی نابودی".

کارزار تبلیغاتی دیگری که شدت در پی جا انداختن آن در اذهان عمومی‌اند، آن است که «هر انقلابی، سرانجام به پیروزی ضد انقلاب می‌انجامد».

در این کارزار نیز، بی‌وقفه پدیده‌های منفی سیستم بوروکراتیک حکومتی در اتحاد شوروی، دوران پس از پیروزی در جنگ میهنی بزرگ شده و تبلیغ می‌شود. یعنی همان غفلت بزرگی برجسته می‌شود که اکنون حزب کمونیست روسیه نیز بدقت آن را بررسی کرده و تره‌های آن، تحت

بر خلاف این تبلیغ عمیقاً ضدانقلابی، که انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد این ضد انقلاب است که فرزندان انقلاب را می‌بلعد!

فرزندان انقلاب را ضد انقلاب می‌بلعد!

• رحیمی

اصطلاحات و مفاهیمی که در طول جنگ سرد علیه اتحاد شوروی، سوسیالیسم و بطور کلی هر انقلابی به کار گرفته شد، پس از پاشیدگی اردوگاه سوسیالیسم نیز در اشکال و بسته‌بندی‌های نوینی ادامه دارد. اگر ستیز با سوسیالیسم و به زانو درآوردن اردوگاه سوسیالیسم در طول جنگ سرد هدف سرمایه‌داری بزرگ جهانی و کارنامه ایدئولوگ‌های آن بود، امروز ستیز با هر گرایش انقلابی، هر خیزش ملی و هر نوع مقاومت در برابر یورش همه جانبه امپریالیسم جهانی به بشریت و نابودی همه دستاوردهای آن طی یکصدسال گذشته هدف است. به همین دلیل، ضرورت دارد ترفندهای تبلیغاتی امپریالیسم چه در گذشته و چه امروز پیوسته شناخته شده و افشاکاری پیرامون آن ادامه یابد.

یکی از این ترفندها همسان سازی تاریخی انقلاب کبیر فرانسو با انقلاب سوسیالیستی اکتبر است. این کارزار حتی بخشی از ادبیات و هنر را نیز در بر گرفته‌است.

پس از این همسان سازی، رویدادهای هر دو انقلاب را در کنار هم قرار داده و با استفاده از انواع تبلیغات اصطلاح محیرالعقول "انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد" را در اذهان جای می‌دهند. از جمله درباره انقلاب ۵۷ در کشور خودمان و جنایاتی که سرمایه‌داری بزرگ تجاری و ارتجاع مذهبی متحد آن علیه انقلابیون مذهبی و غیر مذهبی مرتکب شده‌اند. جنایاتی که راه را برای حاکمیت آنها گام به گام طی ۲۰ سال پس از انقلاب هموار کرد.

طی تمام این ۲۰ سال، بر خلاف آنچه که در مطبوعات داخل کشور نوشته می‌شود و یا در ارتباط با آنچه که با آیت‌الله منتظری کردند و یا محاکمه عبدالله نوری در ایران نوشته و گفته می‌شد انقلاب فرزندان خود را نخورد، بلکه ضد انقلاب توانست توازن نیروها را به سود خود چنان تغییر دهد که فرزندان انقلاب را بلعد! همانگونه که توده‌ای‌ها و دیگر انقلابیون و آرمان‌خواهان انقلابی را بلعید و برای بلعید طرفداران جنبش کنونی نیز خود را آماده می‌کند! به بند کشیدن طرفداران جنبش و خیزهای کودتائی که طی سه سال گذشته برداشته شده، برای همین بلعیدن بوده‌است.

در اینجا، با این نیرنگ نیز باید عمیقاً مقابله کرد و آن را نزد مردم افشا کرد، که ضد انقلاب، تنها فقط همان وابستگان به رژیم سلطنتی سرنگون شده است، که در خارج از کشورند و یا معدود طرفداران بازگشت سلطنت به ایران که در داخل کشور بسر می‌برند. ضد انقلاب تعریف و ماهیتی طبقاتی دارد. وقتی این تعریف مشخص و دقیق شود، آنوقت مشخص می‌شود که بر خلاف شعارهایی که داده می‌شود، بخش اعظم حاکمیت کنونی در جمهوری اسلامی ضد انقلابی است که بتدریج به قدرت دست یافته و انقلابیون و آرمان‌های انقلاب را بلعیده‌است. بنابراین، ضد انقلاب همیشه و در همه جهان انقلاب و انقلابیون را می‌بلعد، نه انقلاب!

امپریالیستی برای تقسیم جهان در برافروختن آنها سهم عمده دارد را حل مسلحانه مشکلات ژئوپولتیکی معرفی می‌کند.

این تحریف از نوشته‌ها و نظرات استالین درباره جنگ در حالی صورت می‌گیرد که پیام تاریخی استالین در همان آغاز تجاوز ارتش هیتلری به خاک اتحاد شوروی در تاریخ ثبت است. او در پیام خود در ۳ ژوئیه سال ۱۹۴۱ جنگ علیه تجاوز فاشیستی را یک جنگ میهنی اعلام داشت و وظیفه نهائی این جنگ میهنی را آزاد کردن نه تنها مناطق موقتا به غنیمت گرفته شده از اتحاد شوروی توسط فاشیسم، بلکه همه کشورهای اروپا که توسط فاشیسم به اسارت گرفته شده بودند، اعلام داشت. این پیام ظاهر ژئوپولتیکی دارد، اما هرگز ماهیتی را در بر نداشت که امروز تئوریسین‌های امپریالیسم جهانی آن را برجسته کرده و جنگ‌های قومی و منطقه‌ای را پشت آن پنهان کرده‌اند. اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و کشورهای اروپای شرقی که زیر چکمه فاشیسم رفته بودند، با شکست آلمان هیتلری از چنگال فاشیسم نجات یافتند، ولی هرگز ضمیمه خاک اتحاد شوروی نشدند تا مشکلات ژئوپولتیکی اتحاد شوروی حل شود. در تعدادی از این کشورها، از درون مقاومت ضد فاشیستی، مبارزات کارگری و علیه سرمایه‌داری داخلی که نقش متحد طبیعی فاشیسم و آلمان هیتلری را بازی کرده بود، بنا به خواست و اراده مردم احزاب سوسیالیست قدرت حکومتی را بدست گرفتند و بصورت طبیعی در یک بلوک، با اتحاد شوروی، علیه سرمایه‌داری امپریالیستی و توطئه‌های آن متحد شدند، اما این امر را هرگز نمی‌توان به حساب حل مشکلات ژئوپولتیکی گذاشت! نجات جهان از چنگال فاشیسم که اتحاد شوروی و خلق‌های آن برای این پیروزی تاریخی بهای سنگینی پرداختند، هرگز مفهوم جنگ‌های شبه فاشیستی را ندارد که امروزه امپریالیسم جهانی به خلق‌های گوشه و کنار جهان تحمیل کرده‌است. جنگی که کشور آلمان را نیز از زیر یوغ فاشیسم هیتلری بیرون کشید، جنگ ملتی علیه ملتی دیگر نبود.

محاصره کوبا و تبلیغات امریکا!

نشریه UZ ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان

ایالات متحده مدتی است تبلیغ می‌کند که در تحریم اقتصادی کوبا، باصطلاح "نرمش"‌هایی را قائل شده‌است، اما واقعیات خلاف اینست و دولت کوبا این تبلیغات را قاطعانه رد کرده‌است. برپایه گزارشی که روزنامه "گرانما" در کوبا منتشر کرد، دو قانونی که بر اساس آنها کنگره ایالات متحده فروش بعضی اقلام داروئی و غذائی را به کوبا مجاز دانسته، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. این نشریه می‌نویسد: «کوبا این مسئله را نمی‌پذیرد و اصولاً با این روش قادر به خرید دارو و مواد غذائی نیست و ابزار لازم برای اقدام به این کار را ندارد.»

براساس داده‌های منابع کوبائی، کوبا بایستی برای خرید داروها و مواد غذائی که فروش آنها به آن کشور مجاز اعلام شده ۷ میلیارد دلار به ایالات متحده پرداخت کند، این مبلغ بایستی نقداً و یکبار پرداخت شود؛ از آنجا که طبق محاصره اقتصادی کوبا توسط امریکا و بر اساس قانون "هلمز-برتن" هرگونه وامی به کوبا، چه از طریق موسسات خصوصی و چه عمومی ممنوع است، قانون جدید نیز فاقد هرگونه محتوائی جز محتوای تبلیغاتی برای امریکا نیست.

عنوان "لحظه تاریخی رفرم در اتحاد شوروی چگونه از دست رفت" منتشر شد. (مراجعه کنید به شماره ۹۷ راه توده)

در اینجا نیز هرگز سخنی درباره توطئه‌ها و بهره‌گیری ضد بشری از مشکلات داخلی اتحاد شوروی و روسیه، توسط سرمایه‌داری جهانی برای یورش به تمام دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی مطرح نمی‌شود. فاجعه‌ای که امروز در روسیه جریان دارد را به حساب پیروزی ضد انقلاب نمی‌گذارند، بلکه حاصل منطقی انقلاب و شکست آن می‌گذارند. شکستی که در بخش دیگری از کارزار تبلیغاتی خود، آن را نیز اجتناب ناپذیر تبلیغ می‌کنند. یعنی "شکست انقلاب‌ها!"

"تغییر توازن نیروها" نیز یکی دیگر از شعارهای تبلیغاتی است که بویژه پس از درهم پاشیدن اتحاد شوروی باب شده‌است. رسانه‌های امپریالیستی و تئوریسین‌های آن می‌کوشند نام "ضد انقلاب" را از صفحات نشریات و تاریخ حذف کنند و به همین دلیل نام جدیدی برای آن یافته‌اند: "تغییر توازن نیروها"

بدین ترتیب کوشش می‌شود مردم به این نکته بسیار مهم و محوری توجه نکنند و یا اگر توجه دارند بتدریج جایگزین امپریالیستی آن را پیدا کنند، که آنچه انقلاب را به زانو در آورده همان ضد انقلابی است که با انقلاب از صحنه حکومتی و بعنوان طبقه حاکمه رانده شده بود. اینکه این ضد انقلاب به صحنه و عرصه حکومت بازگشته چگونه می‌کوشد جبران سال‌های از حکومت برکنار بوده خویش را جبران کند، شکل این بازگشت به حکومت را تعیین می‌کند، نه ماهیت آن را! مثلاً در اتحاد شوروی سرمایه‌داری به قدرت بازگشته، غارت و جبران مافات را با برقراری سیستم مافیائی حکومت توأم کرده است، اما این سیستم مافیائی نیز در خدمت طبقه به حاکمیت بازگشته است. یعنی طبقه شکست خورده از انقلاب اکتبر، بعنوان نیروی ضد انقلاب، بنا براین آنچه با یورش روبرو شده "انقلاب" به مفهوم گامی بلند در جهت تکامل مناسبات اجتماعی - طبقاتی و آنچه پیروز شده "ضد انقلاب" است. کارزار تبلیغاتی امپریالیسم می‌کوشد این مفاهیم بدین گونه نه تنها مطرح نشود، بلکه به تاریکخانه‌های اذهان نیز رانده شود.

حال ببینیم در ادامه جنگ سرد علیه کشورهای سوسیالیستی سابق، که اکنون به کارزاری دقیق تر و مدرن تر علیه انقلاب، اندیشه‌های انقلابی و مبارزاتی سوسیالیستی شده، درباره "جنگ" چه گفته می‌شود.

در اینجا نیز با بهره‌گیری از تجربه‌ای که از دوران جنگ سرد علیه اتحاد شوروی باقی مانده‌است، ابتدا اینگونه گفته و تبلیغ می‌شود که مقاومت اتحاد شوروی سوسیالیستی در برابر فاشیسم، نه یک جنگ میهنی و برای دفاع از انقلاب و سوسیالیسم، بلکه جنگی "ژئوپولتیکی" بود! همین تبلیغ را درباره جنگ داخلی تحمیلی به انقلاب اکتبر نیز می‌کنند و تشکیل اتحاد شوروی، مرکب از خلق‌ها و کشورهای مختلف را نیز حل مسلحانه مشکلات ژئوپولتیکی منطقه تبلیغ می‌کنند.

آنها بدین ترتیب ادامه جنگ و برپائی جنگ در میان خلق‌ها و حتی میان کشورهای تازه تاسیس بعد از فروپاشی اتحاد شوروی را امری طبیعی برای حل مشکلات ژئوپولتیکی تبلیغ می‌کنند. همچنان که در عراق و کشورهای مختلف آفریقائی که در آتش جنگ داخلی می‌سوزند، تبلیغ می‌کنند.

در بخش دیگری از این تبلیغ، ماهیت طبقاتی جنگ‌ها، حتی دو جنگ بزرگ جهانی انکار می‌شود و با اشاره به برخی اندیشه‌های استالین که جنگ‌های آینده را نه طبقاتی، بلکه ژئوپولتیکی ارزیابی می‌کرده‌است، جنگ‌های تجاوزکارانه کنونی در پهنه ۵ قاره جهان که سرمایه‌داری بزرگ و امپریالیستی در همه آنها دست داشته و رقابت‌های غارتگرانه کشورهای

**با حرکت روی امواج حوادث، هرگز نمی‌توان به درک دقیقی
از روند جنبش عمومی مردم در ایران دست یافت!**

چپ نمائی در حاشیه "انفعال سیاسی"!

شده، واقعیت بزرگ‌تری نیز نهفته است؛ و آن اینکه، آنها جنبش، سیر تکاملی آن و روندی که طی می‌شود را بسیار آسان و سهل تصور کرده‌اند، به همان آسانی که شعار "طرد ولایت فقیه" را سر داده و طی ۱۰ سال گذشته به سایه تحولات خزیده بودند. این تصور از جانب آنها که دیدگاهشان دیدگاه علمی و طبقاتی نیست، تعجب‌آور نیست، اما وقتی کسانی با ادعای چنین دیدگاه و نگرشی دنباله‌روی از حوادث را پیشه سیاسی خود کرده و آن را به دیگران نیز توصیه می‌کنند، طبعاً تعجب‌آور است. این تعجب چند برابر می‌شود، وقتی کسانی بنام حزب توده ایران چنین راه و روشی را دنبال کنند. حزبی که تمام هنر و درک دقیقش از فلسفه علمی در تسلط به ظرایف تحولات اجتماعی، مواضع طبقاتی، نبرد بغرنج طبقاتی، ضرورت اتحادهای وسیع، انتخاب شعارهای عینی و بسیج‌کننده مردم و بازتاب دهنده تضاد لحظه و ... است.

در همین شماره راه‌توده، در صفحه "نامه‌ها و پیام‌ها" نامه‌ای را از کشور سوئد می‌خوانید که مطابق مندرجات آن، آقای "محمد امیدوار" در تشریح دیدگاه‌های نشریه "نامه مردم" از طریق رادیوی محلی که در سوئد برنامه پخش می‌کند، نامه "رهبر" به مجلس را مصداق درستی شعار "طرد ولایت فقیه" در ۱۰ سال گذشته از سوی "نامه مردم" معرفی کرده‌است. وی پس از ابراز نظرهای نسنجیده و تفرقه افکنانه پیرامون نشریه "راه‌توده"، در تشریح دیدگاه خود و نشریه "نامه مردم" نسبت به نامه "رهبر" به مجلس و خروج لایحه مطبوعات از دستور کار مجلس ششم گفته است: «... به این ترتیب معلوم نیست چرا مخالفت با "ولایت فقیه" امری چپ‌روانه است؟ آنها که این سیاست‌ها را چپ‌روی اعلام می‌کنند، لطفاً دلایل خود را نیز مطرح کنند!»

پیرامون این اظهار نظر، که در واقع "تنها به قاضی رفتن و راضی بازگشتن" است، نکاتی را باید یاد آور شد: طرح‌کننده این سؤال، که در جستجوی حقایقی برای چپ‌روی‌های توأم با انفعال ۹ سال اخیر نشریه "نامه مردم" است، ابتدا باید پاسخ بدهد که اگر واقعا در جستجوی پاسخی پیرامون چپ‌روی‌هاست، چرا ۹ سال این سؤال را در سینه خود نگهداشته و اکنون که می‌خواهد آن را طرح کند، چرا یگانه به قاضی می‌رود؟ چرا از طرح مستقیم این سؤال با کسانی که مدعی این چپ‌روی هستند، می‌گریزد؟ چرا این سؤال را آن زمان مطرح نکرد که با عنوان درشت صفحه اول نامه مردم «تحریم انقلابی انتخابات مجلس» پنجم را توصیه کرد؟ چرا آن زمان این سؤال را مطرح نکرد، که در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و با تأکید بر «تا ولایت فقیه هست هیچ امری پیش نمی‌رود» نوشت: «مگر جناح‌ها با یکدیگر تفاوتی هم دارند؟» که ایشان در انتخابات شرکت کند؟

نفس همین گریز و تنها به قاضی رفتن به این معنی نیست، که امثال ایشان در جستجوی حقیقت نیست، بلکه روی موج حوادثی که در روند تحولات در ایران روی می‌دهد، ذوق‌زده از نامه "رهبر" به "مجلس" می‌خواهد حقایقی برای نظرات خود جستجو کند. بدلیل همین ذوق‌زدگی

در ایران، تحولات اجتناب‌ناپذیر اجتماعی یک روند بسیار بغرنج و پرحادثه را طی می‌کند. هراندازه که تحولات و ضرورت تحولات چهره خود را بیشتر نشان می‌دهد، حوادث سنگین‌تری روی می‌دهد و بر بغرنجی‌ها می‌افزاید.

پیچیدگی روند تحولات و حوادثی که توأم با آن روی می‌دهد، اغلب موجب نوسان‌های سیاسی نوبتی از سوی تعدادی از سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی می‌شود. این نوع نوسان‌ها، طی سال‌های گذشته به شناسنامه سیاسی این سازمان‌ها، احزاب و شخصیت‌های سیاسی تبدیل شده است. آنها پس از اشتباهات سنگین در ارزیابی اوضاع ایران و درک جنبش کنونی مردم ایران، طی دهه دوم جمهوری اسلامی و بویژه در سال‌هایی که محمد خاتمی به ریاست جمهوری رسیده، هرگاه جنبش به دستاوردهائی دست یافته، با "اما" و "اگر" این دستاوردها را تأیید کرده‌اند و واقعیات را اجباراً پذیرفته‌اند، و هرگاه جنبش نتوانسته در این و یا آن مقطع دستاورد را حفظ کند و یا مخالفان جنبش توانسته‌اند سنگی بر سر راه جنبش بیاندازند، شتابزده عقب نشینی کرده‌اند. اسم رمز این عقب نشینی نیز، "ما که گفته بودیم" است. آنها که در پذیرش اشتباهات گذشته، هرگز جسارت ابراز علنی آن را نداشته‌اند، با این اسم رمز بار دیگر و روی موج حوادث به همان مواضع غلط و پر اشتباه گذشته خود بازمی‌گردند. مواضعی که تحریم انتخابات مجلس پنجم، تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و شرکت مشروط در انتخابات شوراها و مجلس ششم، با شعار "به مستقل‌ها رای بدهید" تاکنون بعنوان بارزترین علائم و نشانه عدم درک اوضاع ایران خود را نشان داده‌است.

نامه "رهبر" به مجلس شورای اسلامی، برای خروج لایحه جدید قانون مطبوعات از دستور کار مجلس، یکی از آخرین و در عین حال برجسته‌ترین نمونه‌ها در این زمینه‌است. کسانی که طی تمام این سال‌ها زیر شعار «تا ولایت فقیه طرد نشود هیچ کاری نمی‌توان کرد»، عملاً گوشه‌نشینی و انفعال خود را به دیگران نیز توصیه می‌کردند، یکباره یادشان افتاده که گویا چرخ جنبش به عقب برگشته است و می‌توان در توجیه "تحریم انتخابات" و کناره‌گیری از جنبش عمومی مردم ایران، به همان شعارها، توصیه‌ها و رهنمودهای انفعالی گذشته بازگشت و شانه خود را از زیر بار انتقادهای بسیار جدی که بر مواضع سیاسی و تشکیلاتی آنها وارد است، بیرون کشید!

واکنشی که این شخصیت‌ها، احزاب و سازمان‌ها، در ارتباط با نامه "رهبر" به مجلس از خود نشان دادند، عملاً نشان داد که آنها اساساً خود را بخشی از جنبش عمومی مردم ایران نمی‌دانند و آنچه را هم که تاکنون پذیرفته و بر آن مهر تأیید زده‌اند، از سر اجبار و تحمیل بوده و برای بازگشت از نیمه راهی که به اجبار طی کرده بودند لحظه شماری می‌کرده و می‌کنند.

در واکنش‌های شتابزده‌ای که بر سر هر یک از پیچ‌های تند جنبش از سوی این شخصیت‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی نشان داده

تفاهم داشته باشد. برعکس، حزب توده ایران طرفدار حضور مردم در هر مرحله از پیشروی جنبش، حضور در تحولات و حوادث و درک و تجربه خود توده‌ها از حوادث است. به آگاهی عظیم توده‌های مردم طی چهار سال گذشته، که حاصل حضور آنها در پای صندوق‌های رای است نگاهی بیاندازید و توان و امکان این آگاهی را برای تحولاتی بسیار فراتر از "طرد ولایت فقیه" با رهنمودها، فراخوان‌ها و توصیه‌های انفعالی خود بسنجید، آنوقت به خود پاسخ بدهید که کجا اشتباه کردید!

نه فقط "طرد ولایت فقیه"، بلکه شعار "برقرار باد سوسیالیسم" هم البته به خودی خود مضمون "چپ‌روانه" ندارد، اما به شرط آنکه در لحظه و شرایط فراهم آمده برای پذیرش آن توسط توده‌های مردم سر داده شود. اگر "لنین" هم در انقلاب اکتبر شعار "نان و صلح" را که مردم روسیه حاضر بودند برای دستیابی به آن به بزرگترین از خود گذشتگی‌ها تن بسپارند، شعار "برقراری سوسیالیسم" را سر داده بود، گرفتار "چپ‌روی" شده بود. وقایع بعد از پیروزی انقلاب، در سال‌های ۵۸ تا ۵۹ را مرور کنید! انواع چپ‌روی‌هایی را کشف می‌کنید که همگی به تسلط جناح راست در حاکمیت جمهوری اسلامی کمک کرد. شعار "نان، مسکن، آزادی" چریک‌های فدائی خلق که بعدها به سازمان فدائیان اکثریت تغییر نام داد- در سال ۵۸ همانقدر چپ‌روانه و بیگانه با خواست و درک مردم بود، که شعار "تحریم انتخابات"، گرچه صفت انقلابی هم به آن اضافه شده باشد!

عمده‌ترین و توده‌ای‌ترین شعار، همیشه برای حزب توده ایران برتری داشته‌است بر شعارهای "روبائی". شاید در آینده‌ای نزدیک حذف ولایت فقیه از قانون اساسی به سود جمهوریت به بزرگترین شعار توده‌های مردم مذهبی و غیر مذهبی ایران تبدیل شود، حتی شاید مردم فراتر از این را نیز با تغییر توازن نیروهای اجتماعی بخواهند و برای دستیابی به آن وارد میدان مبارزه نیز بشوند، اما این امر مربوط به شرایطی است که امکان دارد پیش بیاید، نه شرایط ۹ سال پیش که منجر به تحریم انتخابات و فراخواندن چپ مذهبی به خروج از حاکمیت و پیوستن به طرفداران طرد ولایت فقیه در مقالات نامه مردم شد! بحث بر سر یک مسیر ۹ ساله و ضرورت بررسی همه جانبه آن و درس آموزی از نتایج آن برای تدوین دقیق‌ترین سیاست‌ها و شعارهاست؛ امری که هرگز نمی‌توان با یک جمله، در مصاحبه با یک رادیو محلی در سوئد و با محاسبه ضعیف بودن حافظه‌ها از زیر بار آن شانه خالی کرد.

آنچه که امروز و در این لحظه مطرح است، بسیج نیرو برای جلوگیری از توطئه کودتا علیه جنبش، کودتا علیه دولت خاتمی، توطئه علیه جمهوریت و توطئه برقراری "حکومت اسلامی" است. از هر حادثه‌ای در این جهت باید استفاده کرد. اگر رویداد توطئه آمیز "نامه رهبر" انحلال مجلس ششم و برداشتن گامی بلند برای اعلام "حکومت اسلامی" بجای "جمهوری اسلامی" را در نظر داشت - که داشت - باید این رویداد را به ضد خود تبدیل کرد و مخالفان جنبش را به عقب راند. از این رویداد، بجای استفاده تبلیغاتی در جهت توجیه اشتباهات بزرگ خود در سال‌های اخیر، باید در جهت بسیج باز هم بیشتر همه نیروها، گسترش اتحادها و آگاهی بخشی وسیع‌تر مردم استفاده کرد و جنبش را به سوی اهداف بلندتر هدایت کرد. دلائل و انگیزه‌های این رویداد را باید در چارچوب نبرد طبقاتی که در جامعه جریان دارد و حزب توده ایران آن را، همچنان "نبرد که بر" می‌داند، تحلیل کرد و این تحلیل و ارزیابی را به داخل جامعه برد، جنبه‌های بسیار مثبت این رویداد را، که در راس آن آگاهی باز هم بیشتر مردم و تبدیل این آگاهی به نیروی اجتماعی است باید بر شمرد. از دل همین آگاهی است که آگاهی عمومی نسبت به الیگارش‌های بزرگ تجاری و یا "مافیای اقتصادی - سیاسی" تعمیق پیدا می‌کند و سرانجام "ولایت فقیه" با سرانجام این الیگارش‌های و مافیای اقتصادی پیوند پیدا می‌کند. تنها در این صورت است که جمع شدن بساط ولایت فقیه، به پهن شدن بساط رضاخان جدید ختم نمی‌شود، بلکه رفتن ولایت فقیه با یک تحول مهم اجتماعی همراه می‌شود. حزب توده ایران و متنی توده‌ای باید و وظیفه دارد در این جهت و در این مسیر گام بردارد. مردم را در این جهت باید هدایت کرد!

است، که ایشان فراموش می‌کند مشی توده‌ای، یعنی جستجوی راه‌حل‌ها، همگامی با مردم، کشف جنبه‌ها و پیامدهای مثبت و منفی رویدادها و بیرون کشیدن راه‌حل‌ها از درون همین بررسی‌ها. اگر اینگونه به حوادث نگاه شود، آنوقت پاره‌ای از تن واحد جنبش مردم شده و منتظر کودتا، منتظر سقوط دولت، منتظر نامه "رهبر" و منتظر دیگر رویدادهای منفی نمی‌شوند تا از دل این رویدادها حقانیتی را برای نظرات و شعارهای خود جستجو کنند. چپ‌روی توأم با انفعال یعنی همین!

مدال کشف ناهمخوان بودن اصل "ولایت فقیه" با جمهوریت، با آرمان‌های انقلاب و حتی با بسیاری از اصول مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی نه متعلق به ایشان است و نه متعلق به طیفی از راست‌روها و چپ‌نماها، این کشف نیز امروز ارائه نشده‌است. به ایشان که در میان بهت و حیرت توده‌های‌ها، حزب توده ایران را متهم به دادن رای تلویحی به "ولایت فقیه" در قانون اساسی کردند، برای چندین و چند باره باید توصیه کرد، بروید اسناد حزبی را بدقت بخوانید، به نامه‌های سرگشاده رهبری حزب به آیت‌الله خمینی و دیگر مقامات وقت جمهوری اسلامی مراجعه کنید، اگر دسترسی ندارید و یا اطلاع ندارید، از "راه‌توده" بخواهید تا در اختیارتان بگذارد؛ پس از این مطالعه دقیق و قرار دادن خود در شرایط سال‌های اول پیروزی انقلاب و فعالیت قانونی و علنی حزب توده ایران، آنوقت پاسخ بدهید که آیا واقعا حزب توده ایران به ولایت فقیه رای داد؟ شرکت در فراندوم قانون اساسی با حفظ انتقاد نسبت به بند ولایت فقیه و ابراز امیدواری نسبت به تجدید نظر در این بند در متمم قانون اساسی، یعنی رای تلویحی به ولایت فقیه؟ حتی اگر همین "راه‌توده" را هم امثال ایشان در این مدت خوانده بودند، در چنین دست‌انداختن‌هایی نمی‌افتادند.

بنابراین، بحث بر سر توافق با ادامه حیات ولایت فقیه و یا ولایت مطلقه آن نیست، بلکه بحث بر سر آنست که کدام شعار، در کدام شرایط به بسیج نیروهای اجتماعی برای پیشبرد تحولات اجتماعی کمک می‌کند، کدام شعار با آگاهی و درک توده مردم همخوانی دارد و کدام سیاست و تاکتیک به امر بسیار مهم پیشرفت جنبش اجتماعی یاری می‌رساند و توده‌های مردم را متناسب با شرایط موجود و متکی به توازن نیروهای اجتماعی بسیج می‌کند! پابندی به این اصول بسیار شناخته شده مبارزه توده‌ای، در یک کلام یعنی "مشی توده‌ای" و دوری از آن و گرفتار آمدن در اوهاام و تخیلات بیگانه به اوضاع روز و لحظه جامعه، یعنی "چپ‌روی" و قرار گرفتن در خدمت "راست".

آقای امیدوار و دیگرانی که مانند ایشان فکر می‌کنند، می‌توانند صادقانه و حتی در خلوت خویش، از خود بپرسند: چرا و بر اساس چه معیار و تحلیلی از مشی تحریم انتخابات مجلس پنجم و تحریم شرمگینانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم پیروی کردند و زیر نقاب شعارهای "چپ"، در همان مسیری گام برداشتند که "راست" خواهان آن بود؟ متاثر از چه اوهاام و تصوراتی نتوانستند حتی از تمام رویدادهای چهار سال گذشته درس لازم را بگیرند و در انتخابات مجلس ششم، از اکثریت کنونی مجلس ششم فاصله گرفته و توصیه کردند بروید به "مستقل"‌ها رای بدهید؟ چپ‌روی یعنی این!

نامه رهبر به مجلس ششم برای خروج لایحه مطبوعات از دستور روز مجلس را مستمسک قرار دادن و آن را نشانه در تضاد بودن "ولایت فقیه" با "جمهوریت" اعلام داشتن نه کشف جدیدی است و نه هنر سیاسی. حزب توده ایران ۲۰ سال پیش آن را گفت و امروز آگاهی از این واقعیت می‌رود تا به شناختی توده‌ای و سراسری در کشور تبدیل شود. برای یک حزب سیاسی جدی و بویژه برای حزب توده ایران، هنر آنست که برای دستیابی به اهدافی که آن‌ها را ضرورت گذار اجتماعی می‌داند، با شعارهای مرحله‌ای، گام به گام با مردم پیش برود. بی‌اعتنائی به همین اصل اساسی مبارزاتی است که موجب شده تا انواع فراخوان‌های "نامه مردم" محلی از اعراب در جامعه پیدا نکند. به فراخوان "تحریم انتخابات" نگاهی بیاندازید، به فراخوان ضرورت رای دادن به "مستقل"‌ها در انتخابات مجلس ششم نگاهی بیاندازید!

سیاست و مشی توده‌ای نمی‌تواند با شعار تحریم انتخابات به این بهانه که تا وقتی ولایت فقیه طرد نشود، هیچ امری پیش نمی‌رود، توافق و

یلتسین ایرانی را می‌خواستند در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد به قدرت برسانند!

یلتسین ایرانی کیست؟ گورباچف چه کسی بود؟

اگر قرار بر شبیه سازی باشد، دهه دوم جمهوری اسلامی، پایان کار کابینه تجدید نظر طلب هاشمی رفسنجانی در عرصه‌های اساسی قانون اساسی، دوران رهبری "علی خامنه‌ای"، که دوران قدرت یابی بی‌وقفه ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری است، بصورت بسیار طبیعی باید محصولی بنام "ناطق نوری"، بعنوان "یلتسین" وطنی، در جمهوری اسلامی می‌داشت، که جنبش دوم خرداد مانع آن شد!

بمناسبت دیدار کوتاه "بیل کلینتون"، رئیس جمهور ایالات متحده از روسیه، ن. کلومزف از نمایندگان حزب کمونیست فدراسیون روسیه در "دوما" (پارلمان روسیه) مجموعه قابل توجهی را از اظهارات سیاستمداران سابق ایالات متحده در رابطه با استراتژی امپریالیسم امریکا علیه اتحاد شوروی و روسیه تهیه کرد. این دستچین، در روزنامه "پراودا" به تاریخ چهاردهم تا بیستم ژوئن سال جاری منتشر شد. از این مجموعه، دو اظهار نظر را که حاوی اطلاعات قابل توجهی است، انتخاب و ترجمه کرده‌ایم. این دو اظهار نظر مقامات امریکائی در سال‌های منجر به فروپاشی اتحاد شوروی و سال‌های ابتدای فروپاشی درس‌های بزرگی را می‌تواند برای کسانی که همراه داشته باشد، که اصلاح طلبی کنونی در جمهوری اسلامی را به دوران "گورباچف" در اتحاد شوروی و به روی کار آمدن یلتسین در روسیه تشبیه می‌کنند.

در حقیقت، این اسناد نشان می‌دهد، که بسیاری از اهداف اولیه ایالات متحده برای کشاندن اتحاد شوروی به لبه پرتگاه سقوط، در سال‌های قبل از روی کار آمدن گورباچف زمینه چینی شده، در دوران وی بهره‌برداری از آن تشدید و در دوران یلتسین میوه آن چیده شد. رشوه خواری، فساد اداری، تهی کردن جامعه از آرمان‌گرایی انقلابی، فردگرایی، فاصله حکومت با مردم، بی‌اعتنائی به برخی حقوق خلق‌ها، گسترش اعتیاد به الکل چنان در جامعه رسوخ داده شد تا در دوران گورباچف بتوان پول پرستی، ناسیونالیسم، خشونت، سکس و میهن فروشی را به درختی که کاشته بودند، پیوند زده و میوه تلخ آن را در دوران یلتسین در سفره مردم اتحاد شوروی بگذارند: **فروپاشی کشور و بر باد رفتن دست‌آوردهای سوسیالیسم!**

حال، از همه آنها که تحول خواهی انقلابی در جامعه امروز ایران را با دوران گورباچف، سر برآوردن یلتسین و فروپاشی اتحاد شوروی مقایسه می‌کنند، باید پرسید: فساد، اعتیاد، پول پرستی، آرمان‌گریزی، تبلیغ آرمان‌های تقلبی بجای آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷، تبلیغ خشونت و آدم کشی، تبلیغ و تحمیل ارتجاع مذهبی، نفوذ سازمان‌های جاسوسی امریکا و اسرائیل و انگلستان در دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی و ظهور و صعود امثال "سعید امامی" بنا بر اعتراف "رهبر" در نماز جمعه تهران پیش از دوم خرداد رشد کرده و ممکن شده بود، یا بعد از دوم خرداد؟

مقابل خونین با حزب توده ایران، بعنوان وجدان بیدار انقلاب اجتماعی در ایران، تصفیه چپ‌های مذهبی و آرمان‌گرایان مذهبی از

دستگاه‌ها و ارگان‌های گوناگون حکومتی، خالی کردن مجلس از آرمان‌گرایان مذهبی انقلاب ۵۷ و سپردن صندلی‌های این مجلس به امثال "موحدی ساوجی"، دستچین کردن مرتجع‌ترین روحانیون و برگماری آنها در راس شورای نگهبان، بازگذاشتن دست امثال سردار نقدی‌ها، که براحتی به فرماندهان دوران یلتسین می‌توانند تبدیل شوند و پیش از دوم خرداد شکل گرفت یا بعد از دوم خرداد؟

در بخشی از سند منتشره در "پراودا" می‌خوانید که امریکا سرمایه بزرگی را صرف جلوگیری از افتادن مجلس روسیه بدست کمونیست‌ها و قدرت یابی آنها کرد. به توپ بستن مجلس روسیه باید عملی‌ترین نمونه این مقابله باشد. حال آنها که به مقابله با اصلاحات برخاسته‌اند و لولوی "گورباچف" را نشان می‌دهند، باید به خود پاسخ بدهند، چه کسانی و با چه انگیزه‌ای در شورای نگهبان، در قوه قضائیه و در نیروهای نظامی و انتظامی می‌کوشند مجلس ششم را منحل کنند، زیرا ارتجاع و نمایندگان سرمایه‌داری تجاری در آن به اقلیتی ناچیز تبدیل شده‌اند! مجلسی که ۶۰ درصد نمایندگان آن از مجروحین و معلولین جنگ و بخش بزرگی از آن طرفدار اصلاحات انقلابی با انگیزه نجات بخشی از آرمان‌های انقلاب ۵۷ هستند.

در واقع، اگر دهه دوم جمهوری اسلامی و دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی و رهبری "علی خامنه‌ای" را دوران تجدید نظر طلبی در تمام عرصه‌های اقتصادی و سیاسی قانون اساسی، دوران رشد قدرت مطلقه سرمایه‌داری بزرگ تجاری، دوران رشد مافیای اقتصادی - سیاسی، دوران ترور، دوران رشد ارتجاع مذهبی، دوران تعمیق فاصله مردم با حکومت، و به تعبیر آیت‌الله خمینی دوران رشد "اسلام سرمایه‌داری"، - اسلام امریکائی - که همان اسلام ارتجاعی وهابیون عربستان سعودی است، بدانیم، محصول این ده سال، یلتسینی بود که در قامت علی‌اکبر ناطق نوری قرار بود، با تائید انگلستان قوه مجریه را در اختیار گرفته و نقطه پایان بر انقلاب ۵۷ بگذارد. این دوران، یک دوران ۱۰ ساله است، زیرا آیت‌الله منتظری در کتاب قطور خاطرات خود که در ایران دست به دست می‌شود با صراحت می‌نویسد که «**آیت‌الله خمینی در یکسال و نیم آخر حیات خود زندانی کسانی بود که بعد از او قدرت را قبضه کردند!**»

در یک فاصله و فرصت تاریخی و متأثر از رشد سیاسی و آگاهی عمومی مردم ایران، که آن نیز حاصل انقلاب عظیم سال ۵۷ است، مردم ایران از عروج "یلتسین" بر مسند قوه مجریه. و از سقوط کامل انقلاب بهمین جلوگیری کردند. تمام توطئه‌های ۴ ساله اخیر برای مقابله با همین مقابله آگاهانه مردم است.

آنها که دوران کنونی در ایران را با دوران گورباچف مقایسه می‌کنند، اگر قصدشان کارزار تبلیغاتی برای مقابله با دولت خاتمی، فراهم ساختن زمینه یورش به جنبش مردم و باز گرداندن جامعه به دوران پیش از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری نباشد که به قدرت رسیدن "یلتسین" واقعی سرانجام آن بود و می‌تواند باشد، باید آن اسناد و مدارکی را مرور کنند، که نمونه‌ای از آن را در زیر می‌آوریم. اسناد و مدارکی که سند بسیار مهم "تحلیل پریزدیوم حزب کمونیست فدراسیون روسیه" منتشره در شماره ۹۷ راه‌توده را کامل می‌کند.

روزنامه پراودا منتشر می‌کند:

روزنامه پراودا، دستچین اسناد مورد اشاره را اینگونه منتشر می‌کند: «**ارج نهادن و بزرگ جلوه دادن پست‌ترین خصوصیات انسانی**» گزیده‌ای از نطق "آلن دالس" (از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵) مسئول جمع‌آوری اطلاعات و جاسوسی برای ایالات متحده در اروپا و از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ رئیس

جماهیر شوروی و متحدینش به صورتی متقاعد کننده ثابت کرد که طرح و روش ما برای از میان برداشتن یکی از قوی ترین قدرت های دنیا و یکی از اتحادیه های نظامی فوق العاده قوی درست بوده است. ما از اشتباهات دیپلماتی اتحاد شوروی و سیاست های گورباچف و اطرافیان، بخصوص آنهاست که آشکارا مواضع طرفداری از آمریکا را اتخاذ می کردند، استفاده کرده و به آن چیزی دست یافتیم که رئیس جمهور "ترومن" قصد داشت به کمک بمب اتمی در مورد اتحاد شوروی به انجام برساند، البته در این رابطه یک تفاوت فاحش وجود دارد و آن اینکه ما به یک منبع عظیم مواد خام در کشوری دست یافته ایم که اگر با بمب اتم نابود می شد، بازسازی آن به راحتی امکان پذیر نبود. طبیعی است که ما برای دستیابی به این مهم میلیاردها دلار خرج کردیم، ولی این میلیاردها دوباره به ما باز گردانده شد. در چهار سال گذشته ما و متحدین مان به مواد خام استراتژیک متفاوتی به مبلغ ۱۵ میلیارد دلار و همچنین صدها تن طلا، سنگ های قیمتی و غیره دست یافتیم. بیش از ۲۰ هزار تن مس، حدود ۵۰ هزار تن آلومینیوم، بیش از ۲ هزار تن سزیم، برلیوم، استرانسیوم و غیره در مقابل مبلغ ناچیزی به ما تحویل داده شد.

در سال های پرستریکا در اتحاد شوروی خیلی از نظامیان و بازرگانان ما به موفقیت عملیاتی که پیش رو بود اعتقاد نداشتند. پس از آنکه ما پایه های ایدئولوژیک اتحاد شوروی را بی ثبات و متزلزل کردیم، توانستیم بدون خونریزی کشوری را که رقیب اصلی ما بود از دور نبرد بر سر فرماندهی جهان خارج کنیم.

زمانی که در اوائل سال ۱۹۹۱ همکاران سازمان اطلاعات مرکزی ما ۵۰ میلیون دلار برای به واقعیت پیوستن برنامه های ما، در رابطه با "شرق" و جامه عمل پوشاندن به این برنامه ها خرج کردند و پس از آن نیز مبالغ دیگری نیز در این جهت سرمایه گذاری کردند، سیاستمداران و همچنین نظامیان زیادی به موفقیت این برنامه ها اعتقاد نداشتند. حالا پس از گذشت ۴ سال، کاملاً روشن است که برنامه ها در حال تحقق هستند. البته این بدان معنی نیست که برای ما چیزی که افکارمان را به خود مشغول کند وجود ندارد. در روسیه، کشوری که در آن نفوذ ایالات متحده آمریکا هنوز به اندازه کافی قوی نیست، بایستی بطور همزمان مشکلات زیادی حل می شد:

- ما بایستی به هر طریق ممکن از به قدرت رسیدن کمونیست ها جلوگیری کنیم. بایستی به کمک دوستانمان آن مقدمات و پیش فرض هائی فراهم شود که در چارچوب پارلمان، تمامی موانع قابل تصور و غیر قابل تصور برای احزاب چپ ایجاد گردند؛

- توجه ویژه ای بایستی به انتخابات ریاست جمهوری معطوف شود. رهبری کنونی کشور برای ما، از هر نظر مناسب است و به همین خاطر بایستی از کمک بی شائبه و سرمایه گذاری خودداری کرد.

این اقدامات نتایج مثبت خود را بدنبال خواهند داشت. ما بایستی تضمین کنیم که یلتسین برای بار دوم پست ریاست جمهوری را کسب کند، از این طریق محیط مناسبی را آماده کرده و آماده خواهیم ساخت تا دیگر هیچ وقت آن را ترک نکرده و از دست نخواهیم داد.

برای دستیابی به این دو مورد سیاسی مهم بایستی از اطرافیان یلتسین افرادی را که ثابت قدم نیستند و ممکن است با چپ ها به هر نوعی به تشکیل اتحادیه های دست بزنند، حذف کرد، البته، یک "گرایش به چپ" غیر مهم رئیس جمهور کنونی، برای ما به معنی شکست نخواهد بود و باید از آن بعنوان یک حقه ماهرانه سیاسی استفاده کرد.

سازمان اطلاعات مرکزی امریکا "سیا" در یک جلسه محرمانه سنای ایالات متحده در سال ۱۹۴۵: «مغز انسان و شعور انسان ها قابل دستکاری است. آن را می توان تغییر داد. ابتدا ما در آنجا (در اتحاد جماهیر شوروی) تخم هرج و مرج و بی نظمی را خواهیم پاشید، بدون آنکه متوجه شوند ضد ارزش ها را برایشان جا خواهیم انداخت و آنها را وادار خواهیم کرد که به این ضد ارزش ها اعتقاد پیدا کنند. چگونه؟ ما همفکران و همدستان و هم پیمانان را در خود روسیه پیدا خواهیم کرد. تراژدی عظیم و در نوع خود بی نظیر سقوط و از هم پاشیدن یکی از بدشگون ترین و نامیمون ترین خلق ها در جهان مرحله به مرحله به اجرا در می آید، نابودی قطعی و غیر قابل بازگشت اتکاء به خود و اعتماد به نفس این خلق.

برای مثال، ما ادبیات و هنر را از هسته اجتماعی و پرداختن به مسائل اجتماعی تهی خواهیم نمود و از هنرمندان انگیزه پرداختن به تحقیق، تفسیر و نشان دادن پروسه های اجتماعی که ریشه در زندگی توده های عظیم انسانی دارند را خواهیم گرفت. ادبیات، تئاتر و سینما همگی پست ترین و شنیع ترین خصائص انسانی را به نمایش گذاشته و ارج خواهند نهاد.

ما آن هنرمندانی را ارج می نهمیم و سپاسشان می داریم، از هر طریق تقویتشان می کنیم و برتر از دیگران جلوه شان می دهیم که سکس، خشونت، سادیسم (آزار رسانی به دیگران)، خیانت و در یک کلام هر نوع ضد اخلاقی را در مغز و شعور انسان ها بکارند و جا بیاندازند.

در رهبری کشور و در دستگاه حکومتی هرج و مرج و بی نظمی را تقویت خواهیم کرد. خود رائی کارمندان، رشوه گیری، رشوه خواری، بی نظمی و بی پرنسیبی را پیوسته، فعالانه و بدون آنکه کسی متوجه این روند شود جا خواهیم انداخت. بروکراتیسم (کاغذ بازی) و فساد اداری برجسته شده و جا انداخته خواهد شد. صفاتی چون صداقت و نظم مورد تسخر قرار خواهند گرفت، بطوری که هیچکس را دیگر نیازی به این دو صفت نخواهد بود. این دو صفت به گذشته تعلق خواهند گرفت و جز رد پائی کم رنگ هیچ اثر دیگری از آنها باقی نخواهد ماند.

بذر خشونت، دروغ، کلاه برداری، میخوارگی، اعتیاد به مواد مخدر، ترس و وحشت از یکدیگر، خیانت، ناسیونالیسم و خصومت بین خلق ها و قبل از همه، خصومت و نفرت علیه خلق روسیه را به اشکالی ماهرانه و بدون جلب توجه خواهیم کاشت. این بذری است که در آینده محصول خواهد داد. تعداد فوق العاده اندکی حدس خواهند زد و درک خواهند کرد که چه اتفاقی در شرف تکوین است. ما این افراد را نیز به آن چنان موقعیتی سوق خواهیم داد که هیچ راه گریزی از آن نداشته باشند و مورد تمسخر همگان قرار گیرند. ما آنها را تحقیر کرده و نابود خواهیم کرد. ما ریشه های روحی-روانی و پایه های اخلاقی جامعه را نابود کرده و از هم خواهیم پاشید. ما از این طریق تار و پود وابستگی های اجتماعی را از هم می پاشیم و نسلی را پس از نسل دیگر به نابودی خواهیم کشاند. برای نیل به این مقصود، ما روی انسان ها از دوران کودکی، نوجوانی و جوانی آنها کار خواهیم کرد. ما نیروی اصلی خودمان را متوجه جوانان خواهیم کرد، آنها را از درون تجزیه کرده، پوچ گرا و فاسد می کنیم. ما از اینان افراد بی روح و بی تفکر خواهیم ساخت که هر چیز جدی و اجتماعی را به باد تمسخر می گیرند، افرادی بدون تعلقات انسانی و اجتماعی. جان کلام اینکه جامعه را به مجموعه ای از افراد منفرد تبدیل خواهیم کرد که قادر به ایجاد ارتباط با یکدیگر نخواهند بود!»

سرمایه های میلیاردی در خدمت براندازی!

پنجاه سال بعد، در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۹۵ رئیس جمهور ایالات متحده، "بیل کلینتون"، در یک شورای محرمانه وابسته به کمیته متحد ژنرال های نظامی گفت: «سیاست ما در ده سال اخیر، در رابطه با اتحاد

مروری بر کارنامه استحاله طبقاتی مجمع تشخیص مصلحت نظام!

از آشتی مصلحتی تا خصومت طبقاتی!

مجمع تشخیص مصلحت نظام، از جمله نهادهائی است که از درون عدم درک و پذیرش واقعیت نبرد طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی و حل آن به سود انقلاب بیرون آمد. نبردی که حزب توده ایران بر آن نام "نبرد که بر که" را نهاد و سرانجام قطعی انقلاب ۵۷ را در گرو سرانجام این نبرد اعلام داشت.

این مجمع برای چاره جوئی جهت خاتمه بخشیدن به رویارویی‌های مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان و باب هدف آشتی بین دو خطی که زیر نقاب برداشت‌های مذهبی، اما در واقع با موضع‌گیری‌های طبقاتی در برابر هم قرار داشتند، به فرمان آیت‌الله خمینی بر پا شد. شورای نگهبان و فراکسیون ۹۹ نفره طرفداران سرمایه‌داری تجاری و بزرگ مالکی، که در طول جنگ توانسته بودند منسجم شده و بخشی از مجلس را اشغال کنند، نه تنها در برابر لویجی که آن را به مصالح طبقاتی خویش برابر نمی‌یافتند ایستادند، بلکه بتدریج خواهان برکناری میرحسین موسوی از نخست‌وزیری نیز شدند. آنها که در سال‌های اول پیروزی انقلاب جلوی اجرای بندهائی از اصول قانون اساسی که بازرگانی خارجی را تحت نظارت دولت قرار می‌داد و تقسیم زمین‌های کشاورزی بین کشاورزان را وظیفه حکومت اعلام می‌داشت، ایستاده و با سوء استفاده از شرایط جنگی در کشور مانع اجرای آنها شده بودند، حالا در مجلس فراکسیون تشکیل داده و در برابر احکام ثانویه و حکومتی - فقهی آیت‌الله خمینی ایستاده بودند، احکامی، که عمدتاً در جهت تقویت دولت میرحسین موسوی در زمینه‌ها و طرح‌های اقتصادی بود. تقسیم کوپنی مایحتاج مردم را "کمونیسم" اعلام کردند و برنامه‌های دولت را نیز کمونیستی!

آیت‌الله خمینی، که تا پایان عمر بر وحدت روحانیت پافشاری کرد، می‌توانست ترکیب شورای نگهبان را چنان تغییر دهد که این شورا در برابر دولت و لویج مجلس نیایستد، اما او بدو دلیل چنین نکرد:

۱- بسیاری از روحانیون و آیت‌الله‌های صاحب نام و عنوانی که همفکر او بودند و می‌توانستند بجای امثال جنتی‌ها و خزعلی‌ها در شورای نگهبان قانون اساسی جای بگیرند، در جریان موج ترورها و انفجارها از بین رفته بودند؛

۲- دو آیت‌الله هم‌تراز او در عرصه مرجعیت، یعنی آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله مرعشی پیوسته سرگرم تبلیغ خروج دین از دولت و مجلس بودند و روحانیونی را در کانون‌های مذهبی قم، مشهد و اصفهان رهبری می‌کردند که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی بر مسند قدرت حکومتی نشستند. امثال خزعلی‌ها!

انقلاب نیازمند وحدت صفوف انقلابیون بود، نه وحدت ناممکن صفوف روحانیونی که اساساً در جامعه مطرح نبودند و مردم برای بر قدرت نشاندن آنها انقلاب نکرده بودند. این واقعیتی بود که بدلیل وابستگی‌های آیت‌الله خمینی به روحانیت، او نتوانست خود را با آن تطبیق دهد. موج ترورها و انفجارهائی که اکنون روز به روز بیشتر مشخص می‌شود مشتاقان جوان عضو سازمان مجاهدین فقط عامل نا آگاه اجرای آن و هدایت‌کننده واقعی آن همان بودند که اکنون بعنوان صادرکنندگان فتوای ترور فروهرها و حجابیان و ... شناخته شده‌اند نیز، البته در این میان نقش مخرب خود را ایفاء کرد.

ادامه جنگ با عراق و اساساً شروع جنگ نیز در کنار امواج ترورها و انفجارها، نقش تقویت‌کننده ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری را در جمهوری اسلامی ایفاء کرد.

یگانگی کسی که می‌توانست شهادت بدهد، آیت‌الله خمینی در سال‌های آخر عمر خود و حتی در آخرین ماه‌های حیات خود به اشتباه بودن این سیاست پی‌برده بود یا نه، احمد خمینی بود که او را رهبران پشت پرده گروه ۹۹ به زیر خاک فرستادند و تا همه نانوشته‌ها و ناگفته‌ها به خاک سپرده شود!

مجمع تشخیص مصلحت شکل گرفت تا به نصیحت‌های آیت‌الله خمینی به روحانیونی که متأثر از مواضع اقتصادی - سیاسی خود در برابر هم صف کشیده بودند و به فتواهای جدید فقهی او جنبه قانونی بدهد، اما همین مجمع نیز بعدها خود به یکی دیگر از کانون‌های پرتشج و مرزبندی شده پیوست.

اکنون در روزنامه‌ها از رنج‌نامه آیت‌الله خمینی زیاد صحبت می‌شود. در فصلی از این رنج‌نامه، که ارتباطی با آن رنج‌نامه‌ای که حجت‌الاسلام ریشه‌ری و علی فلاحیان در ادامه توطئه بزرگ برکناری آیت‌الله منتظری از جانشینی آیت‌الله خمینی و بعنوان رنج‌نامه امام منتشر کردند ندارد، اشاره به نقل قولی تاریخی از آیت‌الله خمینی وجود دارد. این نقل قول مربوط است به نامه‌ای از آیت‌الله‌ها و روحانیونی که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی امور حکومتی و دینی را قبضه کردند. سخن آیت‌الله خمینی را احمد خمینی چنین نقل کرده‌است: «**آقایان نامه‌ای برای امام نوشتند. وقتی امام آن را خواندند گفتند، اگر فحش‌هایش را بردارند شبیه نامه نهضت آزادی است!**»

شاید، اگر این نامه در همان سال‌های اول پیروزی انقلاب نوشته شده بود و ضربه سنگین ناشی از ادامه جنگ، کشتار روحانیون طرفدار او و انواع حوادث دیگر روی نداده بود، آیت‌الله خمینی به این نتیجه قطعی می‌رسید که نبرد طبقاتی با نصیحت و با تشکیل مجمع تشخیص مصلحت و تذکر خاتمه پیدا نمی‌کند و باید تصمیمی قطعی گرفت، اما دیگر زمان از دست رفته بود!

همانگونه که شورای نگهبان را نویسندگان نامه‌ای، که آیت‌الله خمینی آن را فحش‌نامه‌ای خطاب به خویش نام گذاشت قبضه کردند، مجمع تشخیص مصلحت را هم قبضه کردند. همانگونه که وزارت اطلاعات و امنیت، فرماندهی سپاه و بسیج، مجلس چهارم و شورای ائمه جمعه و نمایندگی‌های ولی فقیه در استان‌ها و شهرستان‌ها را قبضه کردند.

آیت‌الله خمینی بجای تصفیه شورای نگهبان از روحانیونی نظیر آیت‌الله جنتی، آیت‌الله خزعلی و دیگران، با امید آشتی و برقراری وحدت بین روحانیون، مجمع تشخیص مصلحت نظام را بر پا داشت تا بسود احکام ثانویه او حکم صادر کند و شورای نگهبان را، همراه مصوبات مجلس سوم، به سود دولت میرحسین موسوی کند. گذشت زمان نشان داد که این نوع تصورات، به آن دلیل که واقعیت نبرد طبقات در جامعه را انکار می‌کند،

روحانیت فاصله‌ای نجومی داشت، بتدریج در مطبوعات تازه تاسیس بعد از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری بازتاب یافت. گشایش فضای مطبوعاتی امکان داد، تا همگان بدانند در طول دهه دوم جمهوری اسلامی و در دوران یک تازی دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی با مولفه اسلامی و روحانیت باصلاح مبارز، چه دگرگونی عظیمی در ساختار فکری مذهبیین و بویژه روحانیون بوجود آمده‌است. این درک جدید و ساختار نوین فکری گرچه در دادگاه حجت‌الاسلام کدیور و حجت‌الاسلام عبدالله نوری خود را بوضوح نشان داد، اما تمام شواهد حکایت از عمق و وسعت بیشتر آن در میان روحانیون و مذهبیین دارد و ما در آینده و با اوج‌گیری جنبش مردم و تشدید نبرد طبقاتی در جامعه، علائم و نشانه‌های بسیار جدی‌تری از آن را شاهد خواهیم بود.

نمونه‌ای از این دگرگونی بزرگ در صفوف روحانیون را با انتخاب بخشی از نظرات حجت‌الاسلام کدیور، پیرامون مجمع تشخیص مصلحت نظام پی می‌گیریم. نظراتی که سرانجام به محاکمه و زندانی شدن او انجامید، اما آنها که تصور می‌کنند درک، شناخت و تجربه را می‌توان با غل و زنجیر از میان برداشت نیز، گرفتار همان غفلت تاریخی ابتدای پیروزی انقلابند که بجای قبول "نبرد که بر که" در جامعه، به وحدت لباس روحانیت و ریش و تسبیح مذهبیین دل خوش کرده بودند. درک و باوری که واقعیات اجتماعی بر آن‌ها چوب حراج زد!

کدام مصلحت و کدام مجمع؟

آنچه را می‌خوانید از گفتگوی حجت‌الاسلام کدیور با روزنامه "صبح امروز" ۲۶ بهمن ۷۷ برگرفته شده‌است. اینکه او در قالب چه جملات، کلمات و اصطلاحاتی نظرات جدید خود را، که اشارات مستقیمی به "ولایت مطلقه فقیه" دارد بیان می‌کند، اهمیت ندارد، اینکه او چه می‌گوید و تفاوت این گفته‌ها با آنچه که در سال‌های اول پیروزی انقلاب امثال او می‌گفتند چه تفاوتی را در درک و شناخت‌ها نشان می‌دهد، اهمیت دارد.

«اگر از مصلحت سوء استفاده شود، احکام دین شناور می‌شود و بطور کلی اگر تلقی ناصواب در جامعه پیش بیاید و با مصلحت هر حرامی قابل حلال شدن و هر حلال قابل حرام شدن شود، این سؤال پیش می‌آید که آیا تشخیص مصلحت شرعی در جای خود می‌تواند درست باشد؟ آیا انجام هر کاری را می‌توان با مصلحت نظام مطابق دانست؟ مصلحت نظام یا به بیان دیگر منافع ملی تعریف خاص خود را دارد و ضوابط ثابتی دارد. حال این سؤال پیش می‌آید که (برای حفظ منافع ملی) چه ضوابطی باید در نظر گرفته شود و خط قرمز عدم مشروعیت یک نظام چیست و این که آیا این مجمع هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد؟ اگر ضوابط و ارزش‌های دینی را مشخص نکنیم، مصلحت نظام و منافع ملی به دام ماکیاولیسم می‌افتد. بنابراین نه کسی اسلام است و نه کسی ایران است. مواظب باشیم این مصلحت اندیشی، مانند قصه چوپان دروغگو نشود. زیرا الان وقتی فریاد می‌زنیم گرگ، گرگ همه مردم به کمک ما می‌آیند، اما اگر قرار شود هر روز از این مفهوم استفاده کنیم، زمانی اگر واقعا گرگ بیاید و مصلحت نظام اقتضاء کند دیگر کسی سخن ما را باور نخواهد کرد. اگر ما مقامی را فوق قانون فرض کنیم، دیگر قابل نظارت نیست. قابل سؤال نیست و از سوی دیگر تمام اشکالات جامعه متوجه او خواهد شد. به نظر می‌رسد این فوق قانون دانستن، نشستن بشر خطا کار در جایگاه خداوند است ... ما کجای کاریم که می‌خواهیم خودمان را فوق قانون بدانیم. آنچه من از دین می‌فهمم، قوانین حوزه اجتماع، همه افراد را در بر می‌گیرد و دین هیچ مقام فوق قانونی را در نظر نگرفته‌است.»

چقدر بی‌زمینه است و چه ضرباتی می‌تواند به انقلابی به عظمت انقلاب ۵۷ وارد کند. بعد از در گذشت وی، شورای نگهبان از چند آیت‌الله نمونه‌ای که مانند آیت‌الله صانعی همگام مجلس سوم و دولت میرحسین موسوی بودند، پاکسازی شد، مجلس نیز از نمایندگان نظیر حجت‌الاسلام "بیات"، که چشم امید به برخی آیت‌الله‌های عضو شورای نگهبان داشتند، پاکسازی شد. نمایندگان که اکنون و در مرحله نوین نبرد "که بر که" در جمهوری اسلامی تحت عنوان "مجمع نمایندگان ادواری مجلس شورای اسلامی" متشکل شده و می‌کوشند با ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری مقابله کنند.

نه تنها انگشت شمار روحانیون هم نظر با مجلس سوم از شورای نگهبان کنار گذاشته شدند، بلکه امثال موسوی اردبیلی نیز از راس قوه قضائیه کنار گذاشته شد و به همان شهری بازگردانده شد که درس طلبگی را در آن خوانده بود: **قم**

مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز خانه تکانی شد و امثال حاج حبیب‌الله عسگراولادی، مرتضی نبوی، آیت‌الله واعظ طبسی و دیگرانی که هم‌اندیش آنها بودند به این مجمع راه یافتند. چند انگشت شماری نیز که در این مجمع و بعنوان یادگار دوران آیت‌الله خمینی نگهداشته شده بودند، بعدها بتدریج کنار گذاشته شدند. حجت‌الاسلام عبدالله نوری محاکمه و زندانی شد، حجت‌الاسلام خوئینی‌ها به دادگاه ویژه روحانیت فراخوانده و محاکمه شد و ...

آن مصلحت اندیشی دوران آیت‌الله خمینی، مانند هر پدیده طبقاتی دیگری، متأثر از توازن نیروهای اجتماعی به مجمعی که مصلحت ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری و غارتگر را بر هر مصلحت دیگری ترجیح می‌داد تبدیل شد و در کنار شورای نگهبان تصفیه شده و مجلس چهار پاکسازی شده قرار گرفت.

همه چیز همان شد، که با توازن جدید نیروها باید می‌شد و مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز تبدیل به مجمع مصلحت ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری و ابزار در دست "رهبری" شد که او خود نیز با رای روحانیون صاحب قدرت و نفوذ در شورای نگهبان و حوزه‌های علمیه به این مقام رسید و مردم هیچ نقشی در برگماری او نداشتند.

در اعتراض به این مصلحت اندیشی، که عمیقا در برابر آرمان‌های واقعی انقلاب و آرزوهای بر باد رفته میلیون‌ها مردم ایران در انقلاب ۵۷ بود، بتدریج روحانیون جسور و آگاهی نظیر کدیورها، نوری‌ها، اشکوری‌ها، منتجب‌نیاه‌ها، خوئینی‌ها و در راس همه آنها آیت‌الله منتظری و بدنبال او آیت‌الله موسوی اردبیلی و صانعی و دیگران از آن غفلت سال‌های اول انقلاب فاصله گرفته و در هیات و ترکیب جدیدی وارد میدان شدند. حزب توده ایران در آینه تاریخی خود چنین صحنه‌ای را دیده و گفته بود:

وحدت روحانیون یک شمار انحرافی و غیر واقعی است، مرزهای اتحاد و وحدت را نه ریش و تسبیح و عمامه، بلکه خواست‌های طبقاتی و پایگاه اجتماعی افراد وجریان‌های سیاسی تشکیل می‌دهد!

در آستانه دهه سوم جمهوری اسلامی، روحانیونی که پا به میدان مبارزه و همگامی با جنبش عمومی مردم ایران برای جلوگیری از سقوط قطعی انقلاب ۵۷ نهادند، دیگر صحنه‌ای که در برابر همگان قرار داشت، آن صحنه ناروشنی نبود که فقط حزب توده ایران، در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب و متکی به تجربه و علم خود می‌دید: **نبرد طبقاتی ریش و عمامه و کراوات و روسری نمی‌شناسد!**

اندیشه‌هایی که هنوز از دقت نظر حزب توده ایران فاصله‌ای انکار ناپذیر داشت، اما با اندیشه‌های رویائی وحدت مذهبی و وحدت

حاکمیت و اپوزیسیون راست ج.ا. وعده "جهانی شدن" می‌دهند!

ع. سهند

"جهانی شدن" و عواقب آن رفته و این فرآیند را بعنوان فرایندی ستمگرانه و استثمارگری طرد می‌کنند.

۲- حتی در درون ساختمان‌های پر زرق و برق و بریده از دنیای واقعی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هم افراد با وجدانی پیدا می‌شوند که نمی‌توانند چشم خود را بر واقعیات ببندند. "روی کنبور"، اقتصاددان بانک جهانی، یکی از این معدود افراد است. او تهیه‌کننده پیش‌نویس "گزارش بانک جهانی پیرامون فقر و توسعه ۲۰۰۰" است. انتشار این گزارش بعلت مخالفت "لری سامرز"، وزیر خزانه‌داری آمریکا که این پیش‌نویس را یک بدعت خطرناک خواند، از طرف بانک جهانی صورت نگرفت.

کنبور در این گزارش می‌نویسد: غیر از چین، طی دهه گذشته، در نتیجه جهانی شدن شدید، فقر در همه کشورهای فقیر و در حال توسعه رشد روز افزون داشته است، بایستی از طریق برنامه‌های دولتی در جهت توزیع عادلانه‌تر درآمدها تاکید کرد. جهت یادآوری به امثال کنبور، فاینشال تایمز چاپ لندن مورخ ۲۰ ژوئن ۲۰۰۰ نوشت: «بانک جهانی نمی‌تواند در آن واحد با صید و صیاد بدود، بلکه باید یکی را انتخاب کند. بانک جهانی بخشی از نظام نهادها و ایده‌آل‌های هوادار بازار آزاد غرب است و نمی‌تواند ارتباط خود را با این ریشه‌ها قطع کند.» از کیهان لندن باید پرسید که با صید می‌دود یا با صیاد؟

۳- کیهان لندن، در حمایت از این ادعا که گویا «برای ایران جهانی شدن یک فرصت تاریخی است» می‌افزاید:

«ادغام ایران در اقتصاد جهانی یعنی راهیابی کالاهای غیر نفتی ایران به بازارهای بین‌المللی، جلب سرمایه‌گذاری خارجی و برخورداری از تکنولوژی نوین»

اولا از کارشناس اقتصادی کیهان لندن باید پرسید، کدام کالا یا کالاهای غیر نفتی ایران را سراغ دارد که روی دست ما مانده باشد و تنها با ادغام ایران در اقتصاد جهانی بتوان آنها را به بازارهای جهانی روانه کرد و گره از مشکلات اقتصادی جامعه گشود؟

ثانیا، سیاست‌های سیاسی - اقتصادی که "جهانی شدن" بر آنها استوار است، به پنج موضوع زیر می‌پردازند:

تجارت آزاد، رشد متکی بر صادرات، آزاد گذاری بازار، خصوصی سازی و اعتدال در سیاست‌های پولی.

در اینجا فقط به موضوع اول، یعنی تجارت آزاد اشاره کرده و توجه همه مبلغین پیوستن ایران به رژیم تجارت آزاد را به خبر مختصر و بسیار گویای زیر جلب می‌کنیم:

روزنامه خرداد مورخ ۱۳ بهمن ۷۷، از قول اکبر ترکان، رئیس هیات عامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران نوشت: «نرخ سود بازرگانی واردات کالا در ایران ۳ درصد و در کشورهای اروپایی ۸ درصد است. نرخ سود بازرگانی در کشور ما به اندازه‌ای پائین است که باید گفت تمام ایران منطقه آزاد گمرکی است.»

تجارت از این آزادتر هم مگر می‌شود؟ مشکل اقتصاد ایران ناشی از آزادی بیش از حد تجارت است و آنهایی که بر طبل تجارت آزاد می‌کوبند، دانسته یا ندانسته وابستگی اقتصادی و نابودی کامل پایه‌های اقتصاد ملی در کشور را تبلیغ می‌کنند. (بقیه در ص ۳۳)

در نشست فوق‌العاده مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ژنو، که از ۲۰ تا ۲۶ ژوئن سال جاری برای بررسی راه‌های تامین توسعه اجتماعی و مبارزه با فقر برگزار شد، محمد علی نجفی، رئیس سابق سازمان برنامه و بودجه و مشاور کنونی محمد خاتمی، رئیس جمهور، به نمایندگی از طرف جمهوری اسلامی و دولت خاتمی شرکت کرد.

نماینده ایران در سخنرانی خود در این نشست روند جهانی شدن اقتصاد را زیر سؤال برد و اظهار داشت که این پدیده تحقق اهداف نشست سابق مجمع عمومی در کپنهاگ که در سال ۱۹۹۵ برگزار شد را دشوارتر کرده است. او همچنین افزود که روند جهانی شدن، به رغم وعده‌های آن، توسعه اجتماعی را به ویژه در کشورهای در حال توسعه دشوارتر کرده است. وی مبارزه واقعی با فقر در جهان را منوط به ایجاد یک محیط اقتصادی بین‌المللی دارای توزیع متوازن تر ثروت، یک نظام تجاری چند جانبه قانونمند و عاری از تبعیض، دسترسی آزاد برای همه کشورها به بازار، پرداخت بدهی‌های خارجی کشورهای در حال توسعه و یک سامانه مالی بین‌المللی فارغ از سلطه کنونی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دانست.

این نظرات که پژواک خواست اکثریت جامعه بشری و همه نیروهای ملی و دمکراتیک سراسر جهان است، البته به مذاق کیهان لندن خوش نیامده و در رد مواضع دولت خاتمی در این زمینه می‌نویسد: «تردیدی نیست که فقر زشت‌ترین پدیده اقتصادی و اجتماعی روزگار ماست و کشورهای ثروتمند نباید از مسئولیت‌های خود در مبارزه با این آفت شانه خالی کنند، ولی گناه فقر را به جهانی شدن نسبت دادن تکرار اشتباهات گذشته است. در نخستین دهه‌های پس از جنگ دوم، رسم بر این بود که کشورهای معروف به "جهان سوم" تمامی مصیبت‌های خود را زائیده غرب و "امپریالیسم" می‌دانستند. ایران از این پدیده برکنار نماند ... بیم آن می‌رود که امروز "جهانی شدن" در تصور بخشی از جامعه انسانی جای امپریالیسم قدیمی را بگیرد ... برای ایران جهانی شدن یک فرصت تاریخی است ...» (نگاه کنید به "نگاه هفته به اقتصاد ایران" نوشته فریدون خاوند، ۶ ژوئیه ۲۰۰۰)

در رابطه با این مقاله کیهان لندن و اساسا این نوع نظرات و دیدگاه‌ها که به اشکالی دیگر در مطبوعات داخل کشور هم، فارغ از طرح دیدگاه‌های مقابل آن مطرح می‌شود، چند نکته زیر قابل طرح است:

۱- بیم و نگرانی کیهان لندن از اینکه امروز "جهانی شدن" در نزد جامعه انسانی جای امپریالیسم را بگیرد، کاملا بجاست، زیرا این همان امپریالیسم است زیر نامی دیگر و با هدف منحرف ساختن افکار و درک عمومی مردم جهان از ماهیت امپریالیسم. تلاش برای جایگزینی نام‌ها شاید به نتایجی برسد، اما خام خیالی است اگر تصور شود که مردم جهان در درک ماهیت‌ها گمراه خواهند شد.

امروز چادر نشینان صحرای مغولستان، کشاورزان فرانسه، کارگران و روشنفکران ونزوئلا، چریک‌های مبارز کلمبیا و زنان خانه‌دار ایران، هر یک با استفاده از امکاناتی که در اختیار دارند (از جمله، با رفتن پای صندوق‌های رای، تحسن و ایجاد راه‌بندان، مبارزه مسلحانه) به مصاف

**نگاهی به رویدادهای اخیر خرم آباد
غفلت‌های دهه ۳۰ نباید تکرار شود!**

نام رهبران توطئه‌ها را اعلام کنید!

اردوی نوبتی دفتر تحکیم وحدت، که در آستانه بازگشایی دانشگاه‌ها در خرم‌آباد برپا شده بود، پس از چند روز تنش و تشنجی که گروه‌های فشار اعزامی به محل بوجود آورده بودند، به کار خود پایان داد. گروه‌های فشار و اوپاش سازمان یافته در فرودگاه خرم‌آباد علیه حجت‌الاسلام کدیور و دکتر ابوالکریم سروش تظاهرات خشونت‌آمیز چند ده نفره ترتیب دادند و موجب بازگشت آنها به تهران شدند. دو نماینده مجلس از شهر خرم‌آباد و شهر پل‌دختر، که اولی در فراکسیون اصلاح طلبان قرارداد دارد و دومی در فراکسیون مخالف اصلاحات در محل حضور یافته و به یکی در جهت ادامه کار اردوی دفتر تحکیم وحدت و دیگری در همسویی با گروه‌های فشار وارد عمل شدند. فرمانده نیروهای انتظامی که عملاً در کنار گروه‌های فشار عمل می‌کرد، با ورود فرمانده جدید نیروهای انتظامی به خرم‌آباد از کار برکنار شد، اما این برکناری تأثیر چندانی در ادامه همسویی دیگر فرماندهان این نیرو با گروه‌های فشار نداشت. نماینده خرم‌آباد اعلام داشت که در صورت ادامه عملیات گروه‌های فشار مردم به تظاهرات و راهپیمایی فرا خواهد خواند، اما پیش از آنکه او چنین فراخوانی را بدهد مردم خود علیه اوپاش سازمان یافته دست به تظاهرات زدند. گروه‌های فشار که با اعزام جمع دیگری از همکاران آنها از شهرهای دیگر به خرم‌آباد تعدادشان به ۲۰۰ نفر رسیده بود، وقتی در برابر مقاومت و مقابله مردم قرار گرفتند، در بخش‌هایی از شهر دست به تخریب، حمله به مغازه‌ها، ویرانی اماکن عمومی و آتش سوزی زدند.

آنچه که گروه‌های فشار و در واقع لباس شخصی‌های سازمان یافته، در خرم‌آباد انجام دادند، همان کاری بود که برای آن آموزش دیده‌اند و این آموزش را بیشتر در حمله به کوی دانشجویی، تخریب و آتش سوزی در تهران، تخریب و آتش سوزی در پایان تظاهرات اخیر مردم سنندج (در جریان تظاهرات مردم در اعتراض به دستگیری اوجالان-رهبر کردهای ترکیه) تظاهرات مردم آبادان (در اعتراض به کمبود آب)، حمله به دانشگاه تبریز، حمله به نماز جمعه اصفهان و دیگر حملات مشابه، تاکنون انجام داده‌اند و از این نظر، عملیات نوظهور و جدیدی در خرم‌آباد بوقوع نیبوست. لباس شخصی‌ها، همان کاری را کردند که تاکنون بارها کرده‌اند و آموزش آن را نیز دیده و در واحدهای مشخصی برای این هدف سازمان یافته‌اند. این تنش آفرینی جدید، در آستانه سفر محمدخاتمی به نیویورک، برای شرکت در اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در آستانه گشایش دانشگاه‌ها، بدنبال آغاز دور جدیدی از افشاگری‌ها پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای و با آغاز روز شمار فرا رسیدن تاریخ برگزاری هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، برای جلوگیری گسترش پیوند مردم با جنبش دانشجویی و در ادامه توقیف مطبوعات و گام برداشتن در جهت مقابله با سازمان‌ها و تشکل‌های حاضر در صحنه اهداف ناشناخته‌ای را دنبال نمی‌کند، که نیاز به کشف و اعلام آن باشد. همه مردم ایران، اکنون با این اهداف آشنا شده‌اند و فرماندهان و سازمان‌دهندگان این توطئه‌ها را هم می‌شناسند، اما هنوز از میان اصلاح‌طلبان شناخته شده حکومتی کسی نام آنها را اعلام نداشته و به دادگاه فرا نخوانده است.

جبهه مشارکت ایران اسلامی با صدور اطلاعیه‌ای درباره حوادث خرم‌آباد، برای نخستین بار اعلام داشت که فرماندهان و سازمان‌دهندگان این حوادث را که در تهران نشسته و توطئه‌ها را در سراسر ایران رهبری می‌کنند شناخته شده‌است. همین مضمون از دهان محسن میردامادی،

عضو دیگر جبهه مشارکت و عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شنیده شده‌است. هم جبهه مشارکت و هم میردامادی و به تبع وی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بر کاغذ و زبان نیآوردن نام سازماندهندگان و فرماندهان این توطئه‌ها را تعهد نسبت به "مصالح نظام" اعلام داشته‌اند. این همان ملاحظه‌ایست که درباره متهمین واقعی پرونده قتل‌های سیاسی-حکومتی (زنجیره‌ای)، ترور حجاریان، حمله به کوی دانشگاه و حوادث مشابه شد. گذشت زمان باید نشان داده باشد، که این ملاحظه، یعنی "مصالح نظام" در میان آنها که سرگرم تشدید توطئه‌ها هستند، هیچ محلی از اعراب ندارد و تصمیم دارند تا فرود بزرگترین ضربات به تمامیت ارضی کشور، تا انجام یک کودتای خونین و کشتادن ایران به ورطه یک جنگ داخلی و تا کشتار مردم به کار خود ادامه دهند. آنها با پایان یافتن تسلط مافیای اقتصادی-سیاسی موجود که رهبری آن را در اختیار دارند مخالفند و برای حفظ آن هیچ مصلحتی را بالاتر از مصلحت منافع و قدرت خویش نمی‌دانند. بنابراین و بر اساس همه تجربه گذشته، گام‌های عملی و حقوقی برای گشودن پرونده رهبران این مافیای، هدایت‌کنندگان و فرماندهان توطئه‌های جنایت‌آمیز و کودتایی، صادرکنندگان فتوای قتل و صادرکنندگان فرمان حمله به خوابگاه دانشجویان و ده‌ها و ده‌ها جنایت دیگر باید برداشته شود. هر نوع ملاحظه، حتی برای حفظ مصالح نظام، عملاً به ضرر منافع ملی ایران و غفلت در آگاهی بیشتر مردم و بسیج آنها برای پیروزی ملی جنبش است! اشتباهات و غفلت‌های دکتر محمد مصدق در این زمینه را باید همه دست اندرکاران دور و نزدیک تحولات و دلسوزان جنبش مردم آویزه گوش کنند!

با این یورش افشاگرانه، باید توطئه‌گران را به عقب راند و مردم را برای شرکت هر چه وسیعتر در انتخابات آینده ریاست جمهوری، که در نوع خود "فرانودم اصلاحات" است بسیج کرد.

(بقیه حاکمیت و اپوزیسیون ... از ص ۳۲)

۴- البته شنیدن و خواندن چنین دیدگاه‌هایی از کیهان و برخی رادیوهای فارسی زبان، بعلم آشنائی به منافع طبقاتی گردانندگان آنها بسیار طبیعی است و باعث تعجب نمی‌شود، آنچه موجب تعجب می‌شود این است که شبیه همین دیدگاه‌ها از درون جبهه ضد ارتجاع و مطبوعات هوادار جنبش هم بگوش می‌رسد. بعنوان مثال، روزنامه بهار، بجای چاپ نوشته‌هایی در دفاع و توضیح و تعیین موضع دولت خاتمی در نشست فوق‌العاده مجمع عمومی سازمان ملل در ژنو، به انتشار یکسویه مطالبی کاملاً مغایر با نظرات نماینده دولت در آن نشست دست زد. بعنوان مثال در روز ۱۱ مرداد ۷۹، در نوشته‌ای بنام "دمکراسی و توسعه اقتصادی" بقلم معاون اول دبیرکل بانک جهانی و در ۸ مرداد ۷۹، با انتشار خبر مخدوش سخنرانی دبیرکل سازمان ملل، که تحت عنوان دبیرکل سازمان ملل خطاب به کشورهای در حال توسعه گفت: «مخالفت با جهانی شدن به زیان شماست.» به مخالفت با نظر دولت در این زمینه اقدام کرد.

۵- "جهانی شدن" مانند "امپریالیسم" از ابداعات کمونیست‌ها نیست. امروزه این واژه در فرهنگ بالنده مردم جهان، اشاره به مقاومت و مبارزه اقتصاد ملی در برابر سلطه فرامیلتی دارد. نقش احزاب کمونیست و کارگری در مبارزه با "جهانی شدن" همانند مبارزه با "امپریالیسم" در این است که توانستند واژه‌ای که سرمایه‌داری در تبلیغات خود جهت اشاره به این مرحله از تکامل نظام اقتصادی سرمایه‌داری بکار می‌گیرد را در ارتباط ارگانیک با تضادها و قوانین درونی رشد آن نظام قرار داده و از چیزی که کاملاً نو و در حال تکوین است یک شناخت و درک علمی و مارکسیستی ارائه داده و ماهیت واقعی این فرآیند، یعنی استثمار و ستم جهانی و بهترین و موثرترین شیوه‌های مبارزه با آن را متکی به تجربیات ملموس توده‌ها نشان دهند.

آنچه در "زیمباوه" می گذرد

حزب حاکم "زانو. پ. اف" در زیمباوه، رو در رو با یک چالش سخت از جانب "جنبش برای تغییرات دمکراتیک" که مورد حمایت دولت‌های انگلیس و امریکاست، در انتخابات پارلمانی و ۲۵ ژوئیه آن کشور به پیروزی رسید. اکنون "رابرت موگابه" رئیس جمهور زیمباوه در موقعیتی است که می‌تواند جهت رفع نابرابری‌های فاحش در مالکیت اراضی کشاورزی، در این کشور افریقائی حرکت کند.

پس از شمارش کامل آراء، حزب موگابه توانست ۶۲ کرسی و "جنبش برای تغییر دمکراتیک" ۵۷ کرسی بدست آورد. با توجه به اینکه قانون اساسی آن کشور، به رئیس جمهور حق انتصاب ۳۰ نفر عضو دیگر پارلمان را می‌دهد، قدرت همچنان در دست حزب موگابه باقی خواهد ماند. اگر چه دوره کنونی ریاست جمهوری موگابه تا سال ۲۰۰۲ ادامه می‌یابد، ولی اپوزیسیون امید داشت که با پیروزی در انتخابات پارلمانی بتواند موگابه را مجبور به کناره‌گیری کند.

این انتخابات نشان دهنده رشد دخالت‌های امپریالیستی در امور داخلی افریقا است. انگلیس مداخله‌گر اصلی در امور زیمباوه (کشوری که تا پیش از استقلال یک مستعمره نژادپرست و ضد سیاه پوستان متعلق به انگلیس به نام رودزیا بود) در حال حاضر نیروهای نظامی خود را به سیرالئون نیز گسیل داشته‌است. (نگاه کنید به مقاله "از رویاهای دمکراتیک تا کابوس غارت و نابودی" راه‌توده شماره ۹۷) امریکا و کشورهای عمده جامعه اروپا نیز، حامیان اصلی تجاوزات مکرر مرزی رواندا - اوگاندا به جمهوری دمکراتیک کنگو هستند. برای طرح امپریالیسم، زیمباوه بعثت دارا بودن معادن غنی و یکی از بهترین اراضی کشاورزی قاره افریقا، یک منطقه مهم بشمار می‌رود.

زیمباوه، که طی یک مبارزه مسلحانه آزادیبخش توانست استقلال خود را بدست آورد، هنوز قادر نشده‌است اقتصاد خود را از سلطه نواستعمار رها کند. در این کشور ۵۲۰۰ بزرگ مالک سفید پوست، بیش از نیمی از اراضی کشاورزی را در تملک خود دارند. معادن زیمباوه عمدتاً در دست فرامیلتی‌های غربی بوده و تجارت کشور بوسیله بنگاه‌های غربی اداره می‌شود. در نتیجه اکثر شهروندان کشور بدون زمین، فقیر و بیکارند. دولت موگابه در صدد تغییر شرایط اقتصادی کشور از تغییر مصادره اراضی اقلیت سفید پوست و توزیع آن در میان اکثریت سیاه پوست کشور و افزایش سهم و نقش شهروندان سیاه‌پوست در بخش معادن و تجارت است. این سیاست دولت موگابه خشم دولت‌های امپریالیستی را برانگیخته است. اگر چه موگابه و حزب حاکم "زانو. پ. اف" را بعثت کمبودها، فساد و سیاست‌های بوروکراتیک آنها نمی‌توان نمونه‌ای درخشان از رهبری سیاسی به شمار آورد، ولی آنها تنها نیروی ملی سازمان یافته در زیمباوه را تشکیل می‌دهند. برنامه‌های اولیه "زانو. پ. اف" مبنی بر حمایت از خدمات عمومی، رفاه اجتماعی و یارانه به اقلام اصلی مصرفی شهروندان، تحت فشار صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و در چارچوب سیاست‌های تحمیلی "تعدیل اقتصادی" این نهاد‌های امپریالیستی و بعنوان یکی از شروط اعطای وام به زیمباوه متوقف شد. تصمیم موگابه به مقاومت در برابر فشار این نهاد‌های مالی امپریالیستی، آنها را به خصومت آشکار با او کشانده‌است. طی دو سال اخیر ائتلافی متشکل از گروه‌های بزرگ مالکان و تجار سفید پوست و فرامیلتی‌های غربی، در مخالفت با دولت موگابه وارد صحنه شده‌است و با همه امکانات داخلی و خارجی خود از تظاهرات ضد دولتی حمایت می‌کند. در آغاز سال جاری، این ائتلاف یک اپوزیسیون جدید بنام "جنبش برای تغییر دمکراتیک" را بوجود آورد که بلافاصله وارد مسابقه سیاسی برای انتخابات پارلمانی کشور شد.

نخستین نمایش قدرت این اپوزیسیون، طی برگزاری همه پرسی برای تغییر قانون اساسی کشور در جهت مصادره اراضی بزرگ مالکان سفید پوست صورت گرفت. "جنبش برای تغییر دمکراتیک" توانست متکی بر منابع مالی خارجی و با بسیج رای دهندگان شهری، این همه پرسی را به شکست بکشاند. موگابه خود "جنبش برای تغییر دمکراتیک" را متهم کرد که با برخورداری از حمایت ۱۱ نیروی خارجی "در صدد جلوگیری از مصادره اراضی بزرگ مالکان سفید پوست است. متعاقباً، او با استفاده از اختیارات قانونی خود، فرمان مصادره اراضی را صادر کرد و بطور ضمنی از اشغال این مزارع بوسیله سربازان جنگ رهائی بخش علیه انگلیس حمایت کرد.

در انتخابات اخیر، اپوزیسیون که ائتلافی از سیاستمداران دست راستی، برخی از رهبران اتحادیه‌های کارگری و کشاورزان در استخدام بزرگ مالکان سفید پوست است، در شهرها و "زانو. پ. اف" در مناطق فقیر روستائی، بیشترین آراء را بدست آوردند. از بنیان‌گذاران اصلی "جنبش برای تغییر دمکراتیک" می‌توان از سازمانی که مدافع منافع فرامیلتی‌های غربی است بنام "تراست برای دمکراسی در زیمباوه" و "اتحادیه کشاورزان تجاری" که سازمان بزرگ مالکان سفید پوست است، نام برد.

علت حمایت بخشی از اتحادیه‌های کارگری و عناصر ناراضی اقشار متوسط از "جنبش برای تغییر دمکراتیک" در این واقیعت است که اکثریت کارگران شهری در استخدام شرکت‌های خارجی بوده و بالغ بر ۶۰ هزار کارگر کشاورزی نیز برای بزرگ مالکان سفید پوست کار می‌کنند. بخشی از این کارگران کشاورزی، در نتیجه تقسیم اراضی کار خود را از دست خواهند داد. بخش اصلی درگیری‌هایی که قبل از انتخابات اخیر گزارش می‌شد بین سربازان جنگ آزادیبخش و این کارگران کشاورزی "وفادار" به بزرگ مالکان سفید پوست رخ می‌داد.

یک سفید پوست بنام دکتر "تیموتی استمپس"، عضو دولت موگابه است. او که یک تبعه سابق انگلیس است، در اوائل دهه ۱۹۶۰ زمانی که زیمباوه مستعمره بود و رودزیا خوانده می‌شد، بعنوان یک کارشناس بهداشت عمومی وارد آن کشور شد و پس از مدتی به مخالفت با دیکتاتوری نژادپرست، یان اسمیت و به حمایت از دولت "زانو. پ. اف" برخاست. او از سال ۱۹۹۰ وزارت بهداشت زیمباوه را بعهده دارد. در جریان انتخابات پارلمانی، استمپس، انگلیس را مسئول همه مشکلات، تشنج‌ها و ناآرامی‌ها در زیمباوه معرفی کرد. به گفته او انگلیس مستمراً از انجام تعهدات خود در حمایت مالی از طرح اصلاحات ارضی سرباز زد. موگابه روز پنجشنبه ۳ اوت ۲۰۰۰، پس از دیدار با رئیس جمهوری افریقای جنوبی اعلام کرد که تعداد مزارع مشمول قانون تقسیم اراضی را به ۳ هزار مزرعه افزایش داده‌است. به گفته او «ما در حال حاضر مشغول اسکان مردم در بالغ بر ۳ هزار مزرعه هستیم که بزودی تقسیم خواهند شد. سربازان جنگ‌های آزادیبخش تا تقسیم نهائی این مزارع در آنها باقی خواهند ماند.»

موگابه ضمن اشاره به تهدید دولت‌های غربی مبنی بر قطع وام به آن کشور افزود:

«ریشه مردم ما در زمین است. ما اجازه بازگشت به ستم نژادی را نخواهیم داد. زمین ما در درجه اول متعلق به ماست. ما از زمین خود در قبال کمک خارجی دست نخواهیم کشید.»

از ناظران انتخابات زیمباوه آن گروه که از طرف جامعه اروپا اعزام شده بودند، دولت زیمباوه را به "خشونت و تهدید" متهم کردند. ناظران اعزامی از جانب کشورهای افریقائی، سازمان وحدت افریقا و ۱۳ کشور عضو "جامعه توسعه جنوب افریقا" انتخابات را آزاد و بی‌طرف اعلام کردند. انتخابات زیمباوه در عمل موجب صف بندی کشورهای افریقائی در برابر دخالت‌های امپریالیستی کشورهای غربی شد.

امپریالیسم محتوای تازه و افزوده‌های جدیدی اضافه شده و سبب تحول امپریالیسم گشته؛ یا اینکه فرآیند جهانشمولی یک مرحله کیفیتاً نوین در جریان توسعه سرمایه‌داری ایجاد نموده که امپریالیسم کلاسیک را در حالی که هنوز عناصری از آن را در بردارد فسخ و لغو نموده‌است؟

به عبارت دیگر: آیا ما به یک استراتژی ضد امپریالیستی نیاز داریم و باید به بررسی چگونگی این استراتژی بپردازیم؟ یا اینکه بایستی به دنبال یک استراتژی بکلی نوین برویم که هم‌آورد اقتصاد جهانشمول سرمایه‌داری امروز باشد؟ در خصوص این پرسش من اندیشه‌های خود را در ۳ تز جمع‌بندی کرده‌ام:

۱- آن مشخصات عمومی که لنین بر اساس آنها مطالعه امپریالیستی از سرمایه‌داری را به انجام رساند، هنوز هم معتبر است. این مشخصات عبارتند از:

• تولید به شکل هیولائی رشد می‌کند و تمرکز شدیدی در تولید ایجاد می‌گردد. تولید در کارخانجات هر چه کمتر، اما هر چه بزرگتر تلاشی است در این جهت که تا حد ممکن سهم بزرگتری از بازار کسب شود و نیز بازارهای محلی بطور کامل تسخر گردند. این امر تمایل به انحصارگرایی است که با مدل کلاسیک سرمایه‌داری مبنی بر رقابت آزاد بین تعداد زیادی تولیدکنندگان در تناقض بوده و نظام لیبرالیسم را ملغی می‌سازد. عبارت "لیبرالیسم نو"، که این روزها زیاد به گوش می‌خورد یک اصطلاح شیادانه ایدئولوژیکی است و نه حاصلی از پیشرفت پیوسته لیبرالیسم.

• فرآیند نوآوری‌های فنی و تکامل تکنیک که لنین متذکر شده بود، به معنی توسعه نیروهای تولیدی و ابزار تولید، تابعی از حجمی عظیم از سرمایه‌گذاری است که مرزهای دارائی مادی موسسات تولیدی کوچک و متوسط و حتی بزرگ را پشت سر می‌گذارد؛ فقط در موارد استثنائی مخترعان و موسسات منفرد قادرند بدون دریافت کمک سرمایه‌ای در چنین فرآیندهائی فعال باشند؛ تدارک سرمایه به مهم‌ترین عامل توسعه تبدیل می‌شود. براساس این ضرورت و نیاز موسسات تولیدی، سرمایه‌مالی نقش انحصاری و رهبری کننده پیدا کرده‌است. بانکها به قوی‌ترین موسسات اقتصادی تبدیل می‌شوند.

• از اینجا، بنا به گفته لنین، نتیجه می‌شود که "رشد موازی سرمایه‌مالی، سرمایه‌صنعتی، در واقع باعث رشد پر شتاب‌تر بانکها می‌شود که یکی از مشخص‌های عمومی امپریالیسم است". سودهای حاصل از تولید و بیش از پیش به سرمایه‌مالی تبدیل می‌شوند. سرمایه‌ای که در مقابل تولید، یعنی در مقابل بخش واقعی و مولد اقتصاد بی‌تفاوت بوده و تنها در خدمت انباشت سرمایه - هر چه بیشتر و هر چه سریعتر بهتر - قرار می‌گیرد. هدف موسسات تولیدی دیگر نه بالا بردن بهره‌وری، بلکه کوشش در جهت "ارزش‌های مورد نظر سهامداران" از طریق فروش موسسات و یا شعبه‌های آنها به قیمت‌های پائین، ادغام موسسات، خریدن موسسات از رقیب، صدور سرمایه و دیگر شکل‌های معاملات می‌شود.

• وزن سنگین سرمایه مالی در مقایسه با دیگر شکل‌های سرمایه به معنی کاسته شدن از تعداد دولت‌هائی است که واجد "قدرت" مالی باشند. (نقل از لنین). این دولت‌ها به ابزار سیاسی استراتژی توسعه سرمایه تبدیل می‌شوند؛ از طریق اتخاذ سیاست بین‌المللی مداخله جویانه، برای سرمایه‌مالی مناطق نفوذ بوجود می‌آورند، عناصر محلی در کشورهای وابسته به خدمت گرفته می‌شوند و مورد حمایت قرار می‌گیرند، تسهیلات تجاری کسب می‌کنند، در حفظ وابستگی مالی کشورهای وابسته تلاش می‌کنند، در این کشورها با وضع قوانین معافیت مالیاتی سرمایه‌گذاری و با آماده سازی زیر ساخت اقتصادی از جیب درآمدهای عمومی برای سرمایه‌گذاری تسهیلاتی ایجاد می‌کنند، به سرمایه‌گذاران سوسید می‌پردازند، خدمات اجتماعی را نابود می‌کنند، اعتراضات مردم را سرکوب و دمکراسی را متلاشی می‌کنند. همه اینها "رابطه قدرت بین سرمایه مالی و دولت را شکل می‌دهد. این

بدون سلاح "تئوری"، قادر به شناخت جهان کنونی و یافتن ابزار مبارزه برای دگرگونی این جهان و رفتن به سوی سوسیالیسم، بعنوان جانشین امپریالیسم نخواهیم بود!

"لیبرالیسم نو"

نام جدید دیکتاتوری جهانی

سرمایه‌داری مالی - امپریالیستی است!

سخنرانی پرفسور "هولس" در کنفرانس علمی "پراگ" پایتخت جمهوری "چک" ارگان حزب کمونیست آلمان (۱۶-۶-۲۰۰۰) ترجمه: د. حبیب

به مناسبت دهمین سالگرد پایه گذاری حزب کمونیست "بومنز و مونز" (بخش "چک" حزب کمونیست سابقه چکسلواکی، یک کنفرانس علمی در شهر "پراگ" برپا شد. بحث مرکزی در این کنفرانس عبارت بود از ضرورت تدقیق تئوریک "گلوبالیسم امپریالیستی" و اجتناب ناپذیر بودن هدایت تئوریک مبارزه جهانی با امپریالیسم و گلوبالیسم امپریالیستی. (خبر این کنفرانس را در شماره ۹۷ راه‌توده بخوانید)

از جمله سخنرانان کنفرانس مورد بحث، پرفسور "هولس" بود که نشریه UZ، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان سخنرانی وی را منتشر کرد. آنچه را در زیر می‌خوانید ترجمه این سخنرانی به نقل از نشریه UZ است.

اعتراضات خود جوش و ناگهانی غارت شدگان و هیچ بردگان را به تنهائی نمی‌توان به عنوان آلترناتیوی در برابر کهنه جان فقر و بندگی سرمایه‌داری به حساب آورد، بلکه می‌بایستی از یک طرح اجتماعی که به لحاظ نظری بخوبی فرآوری شده و بر پایه آموزش‌های مارکس و انگلس و لنین و دیگر اندیشمندان و سیاستمداران مارکسیست استوار باشد برخوردار گردد و در جنبش‌های اجتماعی سده ۲۱ راهنمای عمل قرار داده شود.

یک چنین طرح اجتماعی باید پرورده‌ای از یک تحلیل همه جانبه از سرمایه‌داری امروز، وضعیت سیاسی جهان پس از فروپاشی سیستم اجتماعی و دولتی سوسیالیستی در اروپای شرقی و موقعیت خاص سرزمین خودی باشد، چشم اندازی از یک جامعه سوسیالیستی بعنوان آلترناتیو وضعیت موجود ارائه دهد استراتژی گذار به جامعه نوین را ترسیم نماید و اشتباهات نخستین تلاش بشر در ساختمان سوسیالیسم را، بدون خوار کردن عظمت این تلاش اولین، به شکل انتقادی مورد تحقیق و کنکاش قرار دهد. تاریخ ما کمونیست‌ها در تمامیت خود با دستاوردها، پیروزی‌ها و خطاهای خود، هویت حزب ما را تشکیل می‌دهد. بروز هر نوع حس حقارت خود آزارانه ناشی از انتقاداتی که با معیارهای بورژوازی از ما صورت گیرد پیروزی دیگری برای دشمن طبقاتی خواهد بود. در میان مسئولیت‌های اصلی کار تئوریک ما که در بالا بر شمرده شد، یکی از مهم‌ترین برآوردها، برآورد سازمان جهانی و شکل‌های حرکت و عمل سرمایه‌است. آیا وجود مشخصه طرح شده در تئوری امپریالیسم که توسط لنین در ۱۹۱۶ به رشته تحریر درآمد، امروز هم معتبر هستند، درحالی که بر این صفات عمومی

بقیه، اما به این معنی است که "بازار آزاد و گشوده" در شرایط انحصار فرو می‌ریزد و این تناقض با سکوت برگزار می‌شود. در یکی از پاراگراف‌های بعدی مقاله، جنبه سیاسی موضوع با نوشتن اینکه دمکراسی و جهانشمولی مابین و مانع یکدیگرند، مطرح می‌گردد؛ در حالی "مؤسسات به نحوی سازمان داده شده‌اند، که خود را در برابر تغییرات سرعت منطبق نمایند، تغییرات سیاسی و دمکراتیک آهسته و لنگان دنباله روی خواهند نمود و یا اصولا در این عرصه‌ها تغییر متناسبی ایجاد نخواهد گردید.»

با نگاهی دقیق‌تر درمی‌یابیم که در اینجا همه مشخصه‌های اصلی امپریالیسم موجودند. رشد، تمرکز، رقابت تکنولوژیکی، درهم آمیختگی فراملیتی و دموکراتیزم مردم سالاری همگی توسط لنین به عنوان تمایلات امپریالیستی تشریح شده‌اند. تنها، ذوب سرمایه صنعتی و بانکی و طرح سیاست خارجی توسعه طلبانه کشورهای امپریالیستی بوسیله نمایندگان سرمایه ملحوظ نشده‌اند. تفاوت‌هایی که در برابر چهره امپریالیسم، آن طور که خود را برای اولین بار در جنگ اول جهانی نشان داد، نسبت به امروز کیفیتا یکسان هستند. آنچه افزایش پیدا کرده‌است، مقیاس بالای ادغام‌های بین‌المللی، قدرت تحرک، تراکم و سرعت ارتباطات است.

رسیدن به این نتیجه که چون مؤسسات اقتصادی در سطح جهانی ادغام می‌شوند و صاحبان سرمایه‌های بزرگ در متروپول‌های رقیب متقابلا به یکدیگر وابسته هستند، پس احتمال بروز جنگ‌های جهانی از بین خواهد رفت، خطای فاحشی می‌باشد. اولاً، همان طور که در جنگ‌های اول و دوم جهانی دیده شد، صاحبان سرمایه‌های بزرگ در هر دو طرف جبهه از جنگ سود می‌بردند. دوماً، و مهم‌تر از همه اینکه این سرمایه‌داران بزرگ صاحبان کنسرن‌های فراملی هستند و وطن و پایگاه اصلی آنها آنجاست که بتوانند از دستگاه دولتی آن محل به شکل موثرتر و دراز مدت‌تری در جهت منافع خود استفاده کنند. امپریالیسم امریکا با امپریالیسم آلمانی، اروپایی در رقابت است و این رقابت می‌تواند به بحران و کشمکش تبدیل شود، بحرانی که عملاً بوجود آمده‌است. حوادث متعددی هم اکنون از این حکایت می‌کنند که اولین جرقه‌های آغاز منازعه در جنگ تجاری بین دو بلوک (و همچنین با ژاپن) زده شده‌اند.

طبیعتاً "کاهش هزینه‌ها و افزایش بهره‌وری به کمک تکنولوژی جدید، محدوده کار انسان را روز به روز تنگ‌تر می‌کند. تعداد انسان‌های لازم در تولید (و سپس خدمات) دائماً کمتر می‌شود، از کمترین تعداد نیروی کار، بالاترین تخصص و سخت‌ترین بهره‌دهی انتظار می‌رود. تناقض اساسی سرمایه‌داری در اینجا نمودار می‌شود که برای تولید سود بیشتر می‌بایستی تعداد هر چه بیشتری انسان از تولید کنار گذاشته شوند تا هزینه دستمزد کاهش پیدا کند.

برای ایجاد سود بیشتر، اما می‌بایستی مقدار بیشتری کالا تولید شود. هر چه تعداد بیشتری از فرآیند تولید خارج شوند، به همان نسبت قدرت خرید کمتر می‌شود، به نحوی که تولید بیشتر کالا نمی‌تواند فروش سودآوری را ایجاد کند. هنوز ثروت اجتماعی کشورهای صنعتی چنان زیاد است که این تناقض را در این کشورها پنهان نگه می‌دارد. اما فقر رو به گسترش در میان بخش بزرگی از مردم کشورهای در حال توسعه و امروزه همچنین در میان کشورهای سوسیالیستی سابق نشان می‌دهد که روند فعلی به چه سمت و سوئی تمایل دارد. این است تضاد ذاتی انباشت سرمایه که در چارچوب سیستم سرمایه‌داری غیر قابل اجتناب است.

این فرآیند وظیفه اتحاد جهانی طبقه کارگر را در دستور روز قرار می‌دهد. همچنین، هر روز بیش از پیش موضع‌گیری طبقات متوسط در فرآیند تولید پروتاریزه می‌شود، علیرغم اینکه این اقشار در ابتدا تمایلی به چنین موضع‌گیری‌هایی نداشته باشند. همزمان، همچنین بین آنان که کار غیر قابل جایگزینی را در فرآیند تولید انجام می‌دهند و آنهایی که با لشکر ذخیره بیکاران فرو افکنده شده‌اند، تضادی پدیدار می‌شود: تضادی که شکل‌گیری آگاهی طبقاتی را با مشکل روبرو خواهد کرد. اعوجاج‌های متعددی در برداشتها وجود دارند که مانع از شکل‌گیری تجربیات ساده انسان‌ها در جریان کار روزمره به یک آگاهی طبقاتی پیکارجو می‌شوند. یکی از موثرترین عوامل ایجاد اختلال در برداشتها، از محتوا خالی کردن واژه‌ها توسط رسانه‌های گروهی است. در این رسانه‌ها جنگ امپریالیستی

نوع رابطه نوعاً در تحولات جدید سرمایه‌داری به چشم می‌خورد. ثمره‌ای که ایجاد مونوپل‌های (انحصارات) اقتصادی قدرتمند می‌بایستی به طور اجتناب‌ناپذیر به ظهور می‌رساندند و به ظهور هم رساندند.

لنین می‌گوید: "وقتی که انحصار استوار گشت و بازی با میلیاردها را آغاز نمود، بطور مطلقاً اجتناب‌ناپذیر در تمام بخش‌های زندگی اجتماعی نفوذ خواهد نمود." عملکردهای دولت هر چه بیشتر و بیشتر در خدمت منافع سرمایه‌های بزرگ قرار می‌گیرند. عبارت "سرمایه‌داری انحصاری دولتی" بر این موقعیت دلالت می‌کند. اینکه دولت منافع سرمایه را از این طریق که راساً بعنوان یک موسسه اقتصادی وارد عمل شود (مثلاً در خدمت پست و حمل و نقل شهری، یا از طریق مشارکت در سرمایه مؤسسات خصوصی) یا اینکه خود را از بخش خصوصی اقتصاد کنار بکشد، یا اینکه بیشتر از طریق سیاستگذاری‌های دولتی به دخالت بپردازد، تأمین نماید در درجه دوم اهمیت قرار دارد. اهمیت درجه اول متوجه وابستگی اعمال دولت به منافع سرمایه بزرگ خصوصی است.

در این فرآیند مرزهای اقتصاد ملی داخلی در نوردیده می‌شوند. گسترش سرمایه آن را به در پیش گرفتن راه ورود به اقتصادهای خارجی، به ایجاد مؤسسات چند ملیتی و به کارزار بیرحمانه‌ای بر سر بازار جهانی و بازارهای منطقه‌ای می‌کشاند. جنگ با رقیبان، در مقیاس جهانی دریافت کمک‌های هر چه بیشتر دولتی را که خارج از توان مالی دولت‌های ملی است طلب می‌کند.

در نتیجه، متروپول‌های اقتصادی-سیاسی تشکیل می‌شوند که مرکز قدرت و حوزه نفوذ آنها در درون قویترین دولت‌های مالی-صنعتی یک منطقه قرار دارد. امروزه سه متروپول موجودند: ایالات متحده با منطقه نفوذش در قاره امریکا (نفتا)؛ اروپای متحد با آلمان بعنوان مرکز قدرت؛ ژاپن با تلاش‌های توسعه طلبانه در آسیای شرقی و جنوب شرقی. جنگ رقابتی بین این متروپول‌ها از قبل شروع شده‌است.

این شکل‌های ظهور اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در کلیت خود زیر پوشش و در محدوده تعریف کلمه امپریالیسم واقع می‌شوند؛ واژه امپریالیسم مانند گذشته طبقه‌بندی علمی نظریه فراماسیون‌های اجتماعی-اقتصادی برای توضیح مشخصه‌های اساسی اصول اجتماعی و عملکردهای سیاسی نیروهای سرمایه‌داری است.

۲- آنچه که امروز به عنوان جهانشمولی مطرح می‌گردد، در بردارنده مشخصه‌های عمده‌ای که در محدوده تعریف واژه امپریالیسم واقع است قرار نمی‌گیرد؛ اما شکل‌های ظهور جدیدی از همان ساختار اصلی وجود دارند.

یکی از بزرگترین صاحبان صنعت در سوئیس، که در تعداد پرشماری از مهم‌ترین مؤسسات صنعتی این کشور به عنوان عضو شورای اداری فعال است، "ماکس آمستوتز" در روزنامه "نویه ر. وریش سائیتونگ" نوشت: «جهانشمولی به معنی اقتصاد جهانی در هم تنیده با قدرت تحرک تقریباً بلامانع و دسترسی به سرمایه‌ها، کالاها، خدمات، فن‌آوری‌ها و نیروی انسانی است. جهانشمولی با سقوط موانع تجاری، توسعه خصوصی سازی، ارتباطات بلاوقفه بین‌المللی و شفافیت در همه عرصه‌ها که محصول انقلاب الکترونیک است گسترش می‌یابد. جهانشمولی قوانین جدیدی برای بقای اقتصادی وضع می‌کند: تنها آن جان بدر خواهد برد که بتواند تحول سریع بازارها و روابط عرضه و تقاضا را تعقیب کند و در رقابت سخت بین‌المللی از طریق کاهش دائمی هزینه‌ها و ترقی فنی رشد کند. این در مورد تجسم عملی قانون اصلی داروینسم، "بقای اصلح" در کادر بازار آزاد و بازی است که آدم اسمیت آن را تئوریزه کرد.

در اینجا بیان ساختار، هدف‌گذاری و ایدئولوژی به میان می‌آید. درهم تنیدگی جهانی نقل و انتقال سرمایه، کالا و افراد ساختار بازار جهانی است؛ انباشت سرمایه و رشد آن هدف است؛ شعار قراردادن "بقای اصلح" و حذف

که با کمک به تحقیقات و توسعه علمی، به نفع بخش صنایع تسلیحاتی تمام خواهد شد.

تهدیدات خشن تنها هنگامی موثر هستند که اراده جدی اجرای تهدید در پشت سر آن ایستاده باشد. دنیا مجدداً به بشکه باروتی تبدیل خواهد شد و نابودی دارائی خلق‌ها از طریق توسعه صنایع تسلیحاتی بار دیگر از جیب مردم فرصت دیگری را برای بحران‌ها ایجاد می‌کند.

در مقابل، تنها مبارزه طبقاتی جهانی می‌تواند ایستادگی کند، به این معنی که ایجاد یک درک تئوریک مشترک از صفات بارز عصرمان پیش از هر چیز قرار دارد. بعلاوه، می‌توان و باید هر یک از ما سهم خود را ادا نماید؛ و احزاب کمونیستی، آن شکل سازمانی هستند که در آن درک تئوریک عصرما به نیروی عملی سیاسی تبدیل خواهد شد.

(بقیه تا چرخش امیدوار... از ص ۳۸)

این عبارات گرچه تلخ و ناگوار است، اما حقایقی را در بر دارد که نمی‌توان آن‌ها را انکار کرد. پرسش اینست که چه کسانی باید پاسخگو باشند؟ و چه باید کرد؟

بدون تردید گردانندگان "نامه مردم" با اتخاذ روش‌ها و شیوه‌های غیر دمکراتیک مسئولیت مهمی در بوجود آوردن این وضع اسف بار داشته و دارند. از این رو نخستین گام برای پاسخ به پرسش‌ها و حل مسائل، گشودن دایره بسته بحث‌ها و اندیشه‌ها و انتشار علنی آنها در "نامه مردم" است. بدون شرکت فعال توده‌های حزبی و بهره‌گیری از تجربیات آنها، بدون طرح علنی بحث‌ها و گفتگوها در ارتباط با سیاست و مشی سیاسی و سازمانی، امید بستن به "پلنوم‌های وسیع" در بسته و پنهان از نظارت توده‌های حزبی عبث و بی‌حاصل است.

تجربه همین سه سال اخیر نشان داد که سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری از "بالا" و پشت درهای بسته، عدم توجه به انتقادات سازنده فعالان با تجربه حزبی، امتناع از انتشار علنی نظرات و انتقادات، چگونه حزب را دچار سردرگمی کرد و پریشانی سیاسی و سازمانی را تا بدانجا پیش برد که نویسنده نشریه کار می‌گوید: «روش حزب چه در عرصه سیاست و چه در عرصه تشکیلات قابل دفاع نیست»

این گفته مورد تأیید و تأکید همه آن توده‌ای‌هائی است که مشی سیاسی و سازمانی "نامه مردم" را بویژه در سه سال اخیر مورد انتقاد قرار دادند. هدف انتقاد کنندگان نه ویرانگری که سازندگی بوده و هست.

از آنجا که حزب توده ایران متعلق به همه این توده‌ای‌هاست، آنها احساس مسئولیت می‌کنند و وظیفه خود می‌دانند از هر طریق ممکن صدای انتقاد و اعتراض خود را از اوضاع آشفته موجود به گوش دیگران برسانند و راه چاره‌ای بجوینند.

نیازی به استدلال نیست که در نتیجه این انتقادات و بحران است، که شتابزده "پلنوم وسیع؟! تشکیل می‌شود و "نامه مردم" اهداف سیاسی و برنامه عمل جدیدی را اعلام می‌کند و برای خروج از بحران راه‌هائی را جستجو می‌کند، گرچه باز هم در تدام همان سیاست گذشته بی‌اعتمادی به اعضای حزب و گریز از شرکت دادن همه توده‌ای‌ها در سرنوشت حزب. بگذار نامه مردم بر خلاف اساسنامه و با روش‌های غیر دمکراتیک از چاپ و انتشار مقالات انتقادی و نظرات سازنده توده‌ای‌ها امتناع ورزد، با نشریه کار و نشریات دیگر چه خواهد کرد؟ توده‌ای‌ها نشان دادند تا زنده هستند دست از مبارزه نخواهند کشید و از میراث تاریخی حزب خود دفاع خواهند کرد.

برای تجزیه یوگسلاوی بعنوان دفاع از حقوق بشر معرفی می‌شود، قدرت‌دهی نامحدود به سرمایه، تحت نام آزادی به بازار رسانه‌های می‌آیند، جهانشمولی انحصارگرایانه با عنوان بازار آزاد، چیرگی سرمایه‌مالی یا بعبارت دیگر قرار گرفتن طعمه‌ای به نام جهان در تور سرمایه به عنوان نظم نوین و عادلانه جهانی به خورد مشتریان رسانه‌های گروهی داده می‌شود. بدین علت نفوذ تئوریک روابط اجتماعی انتزاعی و مجرد شده ضرورت پیدا می‌کند. اجرای این نفوذ فکری و تبدیل آن به آموزش برای خلق یکی از وظائف اصلی سیاسی کمونیست‌هاست.

۳- پیروزی موقتی امپریالیسم خطر جنگ را در بردارد، حتی خطر جنگ بین متروپل‌ها افزایش یافته‌است.

با در نظر داشتن صحت آموزش‌های لنین در مورد مشخص‌های امپریالیسم، این نتیجه نیز حاصل می‌شود که متروپل‌های امپریالیستی را نمی‌توان از بکارگیری امکانات نظامی برای ایجاد و حفظ منافعتش برحذر داشت. گسترش سرمایه در جهانی که در آن جای خالی و چیز بی‌اجبی باقی نمانده‌است، بدون مناقشه بر سر سهم بازار، منابع مواد خام و شانس سرمایه‌گذاری غیر ممکن است. نبرد بر سر نفت را می‌توان به طور روزانه تعقیب کرد- جنگ در چپن بر سر خط لوله نفت و جنگ‌های داخلی در جمهوری‌های آسیای میانه و قفقاز و اینکه هیچ راه‌حلی برای مساله کردها پیدا نمی‌شود، همگی قبل از هر علت دیگری حاصل باصطلاح رقابت کنسرن‌ها در خاورمیانه‌است. در نابود سازی عراق نیز مساله نفت "موصل" مطرح است- و کسی که سنش اجازه می‌دهد تا وقایع دهه ۵۰ میلادی را به یاد آورد، نخست وزیر بورژوازی ملی ایران، دکتر مصدق را به خاطر دارد که با یک کودتا سرنگون و تبعید و محاکمه شد، زیرا قصد داشت شرکت نفت انگلیس و ایران را دولتی کند. در بالکان از زمان جنگ اول جهانی خلق‌های منطقه بخاطر منافع "دوپیچه‌بانک" بر علیه یکدیگر می‌جنگند و اینکه دست دراز آلمان "اوستاشا" یا "او.چ.کا" نامیده شود، نقشی بازی نمی‌کند. "جنگ‌ها به نیابت از قدرت‌های مالی" از آغاز قرن بیستم در همه جای جهان اتفاق افتاده‌اند و در مقطع تحویل قرن نیز ادامه پیدا کردند. اما ما می‌بایستی از تجربه تاریخی جنگ دوم جهانی درس بگیریم. از همان جنگ اول لنین متوجه شده بود که جنگ آخرین وسیله در نبرد سرمایه‌های رقیب است و جنگ را به عنوان نیروی محرکه امپریالیسم تعریف کرد. اینکه بین متروپل‌ها منازعه‌ای جدی رخ دهد، این روزها کمتر مورد توجه واقع می‌شود. در حال حاضر اروپا در حال تشکیل یک نیروی مسلح اروپائی‌است تا خود را از قیمومیت فرماندهی عالی ایالات متحده در ناتو خلاص کند. همزمان و تقریباً بدور از توجه جهانی، ژاپن با یک سابقه نظامی بسیار زشت، مشغول تجهیز نظامی خویش می‌باشد. عملیات نظامی مانند آنچه در عراق یا کوزوو انجام شدند در خدمت آزمایش تسلیحات جدید نیز می‌باشند. اما همه اینها برای چیست؟ درحالی که شیخ یک ابرقدرت کمونیستی دیگر وجود ندارد؟

اینکه جنگ رقیبان اقتصادی تا چه حد گسترش یافته‌است، از آمار منتشره توسط سازمان تجارت جهانی روشن می‌گردد. از ۲۰ کنسرن بین‌المللی که در بالاترین رده‌های مالکیت خارجی قرار دارند بعبارت دیگر مهاجم‌ترین استراتژی گسترش طلبانه- ۹ کنسرن در اتحادیه اروپا منشاء دارند که از آنها ۵ کنسرن تنها در آلمان واقع‌اند. در برابر، فقط ۶ کنسرن از این کنسرن‌ها امریکائی و دو کنسرن ژاپنی هستند. درحالی که از سرمایه‌گذاری‌های مالی فرابولکی ابتدا تصویر جانبدارانه‌ای از جهانشمولی به نظر می‌رسید، اما بعداً طبقه بندی کنسرن‌ها به بلوک‌ها علامتی بود بر اینکه نبرد بر سر انبارش سرمایه در پایگاه‌های منطقه‌ای توسط دولت مورد حمایت واقع شد. دایملر-کرایسلر علی‌رغم اینکه بخشی از آن به امریکا تعلق دارد، یک کنسرن آلمان است و آی.بی.ام کنسرنی امریکائی می‌باشد. در کنفرانس سیاست امنیتی در فوریه گذشته در مونیخ، سخنرانان آلمانی تأکید کردند که شرط تقویت نیروی نظامی اروپا وجود صنایع نظامی اروپائی با قدرت رقابت است. در حالی که وزیر دفاع امریکا "کوهن" در مخالفت با توسعه نیروهای مسلح اروپا سخنرانی کرد. یک ماه بعد سران اتحادیه اروپا در نشست خود در لیسبون بر سر هدایت پرداخت‌های دولتی در جهت سرمایه‌گذاری‌های مالی به توافق رسیدند، سرمایه‌گذاری‌هائی

مقاله وارده

تا چرخش امیدوارکننده

"نامه مردم"

راه درازی در پیش است!

الف. ستار (سوئد-استکهلم)

در شماره ۲۳۶ نشریه کار، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مقاله‌ای با عنوان "چرخش امیدوارکننده!" به قلم "محمود کرد" چاپ شده است. نویسنده مقاله اشاره کوتاهی به مواضع و سیاست حزب توده ایران در دو دهه گذشته داشته و سپس به بررسی سیاست حزب در نشست اخیر - پلنوم وسیع - و تصمیمات متخذه در آن نشست از دوم خرداد ۷۶ پرداخته است. کوشش نویسنده در انتقاد از سیاست حزب و بیان برخی واقعیات از زندگی سیاسی و سازمانی حزب در سال‌های اخیر، بیان کننده گوشه‌ای از تلاشی است که بسیار از توده‌ای‌ها بویژه از دوم خرداد ۷۶ به این سود درگیر آن هستند.

در مقاله می‌خوانیم «آنچه که طی دهه گذشته بر این قدیمی‌ترین تشکل چپ، جریانی که در طول حیات نزدیک به شش دهه خود تاثیراتی عمیق و انکارناپذیر بر تحولات جامعه داشته است رفت، موجبات تاسف و نگرانی همه آن کسانی را فراهم آورده بود، که نسبت به جامعه، حیات سیاسی آن و منافع زحمتکشان ایران احساس مسئولیت می‌کردند. ناگفته پیداست حرکتی که امروز در ایران تحت عنوان "جامعه مدنی" میلیون‌ها ایرانی پیر و جوان را در خود جای داده است، بدون تردید ریشه در کار سترگی دارد که در طی سال‌های متوالی در کشور ما توسط نیروهای ملی-مذهبی و بخصوص چپ که حزب توده ایران بخش مهمی از تاریخ آن را به تنهائی یدک می‌کشد، پی‌ریزی شده است. مشکلاتی که حزب توده ایران را طی دهه گذشته در خود فرو برده است، موجب آن گردید تا حزب از بهره‌گیری از نتایج آنچه که خود تاثیر اساسی در پی‌ریزی آن داشته است، محروم بماند»

درباره این ابراز نظر نویسنده نشریه "کار" فقط می‌توان گفت: «جانا سخن از زبان ما می‌گوئی!» از زبان کسانی که عمری را صرف تلاش در راه آزادی، عدالت و استقلال کشورشان کردند و امروز با سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های نشریه "نامه مردم" حیرت زده و خاموشند. کسانی که علیرغم نداشتن کمترین امکانات، تلاش کردند صدای اعتراض و انتقاد خود را از هر طریق ممکن بگوش کسانی که در نشریه "نامه مردم" نظریه‌های حیرت‌آور طرح کردند و می‌کنند، برسانند، اما دریغ از گوش شنوائی.

موج جدید انتقاد از مشی سیاسی نامه مردم از جانب بسیاری از توده‌ای‌ها، از همان آغاز انتخابات دوم خرداد ۷۶ شروع شد و با اصرار و پافشاری نویسندگان نامه مردم در عدم پذیرش خطای سیاسی و ارزیابی‌های گمراه کننده از رویدادهای جامعه ایران و جنبش مردم، انتقادات به سمت اعتراضات و کناره‌گیری رفت. از جمله نامه مفصل نگارنده این سطور به "نامه مردم" در انتقاد از سیاست آن و سپس ارسال مطلبی در همین رابطه برای نشریه "کار" که در شماره ۲۰۸ آن نشریه به چاپ رسید.

در اینجا، اشاره به یک نکته را ضروری می‌دانم:

نویسنده مقاله "چرخشی امیدوارکننده" ممکن است از تلاش توده‌ای‌ها در جهت اصلاح مشی سیاسی "نامه مردم" کم اطلاع باشد، اما

نمی‌توان پذیرفت که نویسنده مقاله که از نویسندگان نشریه "کار" است، نشریه "راه توده" را ندیده و نخوانده باشد. به همین دلیل وقتی در مقاله‌اش حتی اشاره‌ای به مطالب "راه توده" نمی‌کند، باید گفت: انکار حقایق شیوه آزادگان و خردمندان نیست!

صفحات نشریه راه توده در تمام سال‌های گذشته و از جمله از زمان شروع کارزار انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۷۶ گواه این حقیقت انکارناپذیر است که راه توده تنها نشریه سیاسی در مهاجرت بود که با درک درست واقعیات جامعه در حال تحول در ایران، سیاست شرکت فعال و جانبدارانه در انتخابات ریاست جمهوری را در پیش گرفت. سیاست درست حضور فعال در میدان مبارزه. سیاست همراه توده‌ها بودن و در کنار مردم حرکت کردن. اتخاذ سیاستی که روند حوادث ۳ سال اخیر درستی آن را به اثبات رساند. چنین است سیاست توده‌ای، سیاست بهره‌گیری از کار سترگ تاریخ مبارزات حزب توده ایران.

نویسنده مقاله "کار"، ادامه می‌دهد:

«در نگاهی مختصر به اسناد و مواضع اعلام شده از سوی حزب توده ایران، در قبال انتخابات ریاست جمهوری از کلمه تحریم صراحتاً استفاده نشد، اما سیاست متخذه از سوی حزب در همان راستای تشویق مردم به عدم شرکت در انتخابات بود. بهتر بود پلنوم با این امر همانگونه که بود برخورد می‌کرد»

سیاست تشویق مردم به عدم شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، یعنی اتخاذ سیاسی انفعالی در رویدادهای تاریخی و سرنوشت ساز، رویدادی که بعد از دوم خرداد نامه مردم آن را "بیان تاریخی اراده قاطع توده‌های میلیونی" ارزیابی کرده بود، با استفاده یا عدم استفاده از واژه تحریم قابل توجیه نیست.

می‌توان پذیرفت که هر حزب و سازمان سیاسی ممکن است در ارزیابی از اوضاع بفرنج سیاسی و اجتماعی مرتکب خطا شود. اما هنگامیکه روند رویدادها خطای مشی سیاسی را روشن و آشکار ساخت اصرار و پافشاری در تداوم راه خطا عواقب دردناک نابسامانی‌های سیاسی و سازمانی را در پی خواهد داشت. نگاهی گذرا به مطالب "نامه مردم" و گزارشات (اختصارگونه) "پلنوم وسیع" بیانگر این واقعیت تلخ و حیرت انگیز است که مقوله انتقاد از خود، به فراموشی سپرده شده و آنچه بدان عمل شده، گوئی عاری از خطا بوده است. گواه این امر، همان نوشته نامه مردم است که در مقاله مذکور نیز بدان اشاره شده است: «حوادث ۳ سال گذشته درستی ارزیابی ما را به اثبات رسانده است». واقعا حوادث ۳ سال گذشته در تأیید ارزیابی‌های "نامه مردم" بوده است؟ آیا این گریز از پذیرش واقعیات، چرخیدن به دور خود نیست؟

به این ترتیب، هنوز تا «چرخش امیدوار کننده!» باید منتظر ماند! نویسنده نشریه کار، در پایان مقاله‌اش با تأکید، واقعیتهای تاسف انگیز و دردناکی را بیان می‌کند که ضرورت دارد چندین بار آن را بخوانیم: «آنچه که در دهه ۶۰ تا پلنوم اخیر حزب، چه در سیاست‌گذاری و چه در عرصه تشکیلاتی از حزب بازتاب یافته است قابل دفاع به نظر نمی‌رسد. طی دهه گذشته همراه با تعقیب سیاست فوق، ما شاهد کنار گذاشتن و یا کنار رفتن توده‌ای‌های بسیاری از تشکیلات حزبی بودیم، که این امر قطعاً خود در تداوم موضع غیر واقع بینانه حزب تأثیری جدی داشته است. تجربه زندگی نشان داد که بخش مهمی از این توده‌ای‌ها نه تنها توده‌ای ستیز نشده یا مبارزه سیاسی را کنار نگذاشته‌اند، بلکه کماکان به آرمان‌های حزب وفادارند و دارای همان مواضعی هستند و یا از قبل بوده‌اند که امروز حزب توده ایران در پلنوم اخیر خود بدان نزدیک شده است. حزب توده ایران متعلق به همه آن توده‌ای‌هاست» (بقیه در ص ۳۷)

نقش مخرب رادیو "ایران" را که از امریکا برای ایران برنامه پخش می‌کند و تشنج آفرینی را تشویق می‌کند باید افشاء کرد. مافیای اقتصادی - سیاسی، با یورش به مطبوعات و سوق دادن مردم به طرف این رادیو، عملا اهداف خویش را از طریق این رادیو پیش می‌برد.

راه توده

آدرس اینترنت:

<http://www.rahetude.de>

دوره دوم ۲۷ مرداد ۱۳۷۹

مخالفان "جنبش" می‌خواهند سیاست خود را بنام "اپوزیسیون" خارج از کشور پیش ببرند!

در روزهای اخیر و بدنبال خنثی شدن توطئه بزرگی که به بهانه نامه "رهبر" به "مجلس" و با هدف بستن مجلس ششم سازمان داده شده بود، از طریق یک رادیوی فارسی زبان که از امریکا برنامه پخش می‌کند و در ایران نیز شنیده می‌شود، بی‌وقفه فراخوان‌های تحریک‌آمیزی برای یک راهپیمایی دانشجویی در تهران پخش می‌شود.

این فراخوان‌های تحریک‌آمیز، در شرایطی از رادیوی مذکور (رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم امریکا) برای داخل کشور پخش می‌شود، که در داخل کشور نیز مافیای اقتصادی - سیاسی حاکم، پس از شکست در توطئه به توپ بستن مجلس ششم، تبلیغات سنگینی را علیه جنبش دانشجویی و بویژه دفتر تحکیم وحدت دانشجویی سازمان داده‌است. هدف اصلی این توطئه تکرار سناریوی سال ۶۰، یورش وسیع به جنبش دانشجویی، جلوگیری از بازگشایی دانشگاه‌ها و باصلاح سرکوب "منافقین" جدید است. یعنی همان عبور از بحرانی که هاشمی رفسنجانی، پس از شکست در انتخابات مجلس ششم آن را در نماز جمعه تهران تئوریزه کرد و اوضاع کنونی کشور را با شرایط سال ۶۰ برابر و مشابه اعلام داشت. توطئه‌گران اگر در این یورش موفق شوند، سد بزرگی را برای یورش سراسری به کل جنبش مردم پشت سر خواهند گذاشت!

تا آنجا که اطلاع وجود دارد، هیچیک از سازمان‌های سیاسی طرفدار جنبش مردم و هیچیک از تشکل‌های شناخته شده دانشجویی بویژه دفتر تحکیم وحدت دانشجویی - این فراخوان را تأیید نکرده و با شک و تردید بسیار جدی به آن می‌نگرند. ضمن تأیید این شک و تردیدهای جدی، از نظر ما ضرورت دارد، به این نوع تحریکات و تشنج‌آفرینی‌ها در ابعاد وسیع‌تری نیز نگریسته شود. از جمله، همکاری مخالفان داخلی جنبش و تحولات با عناصری از سلطنت‌طلب‌ها و اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در خارج کشور. انتخاب روز ۲۹ مرداد (یک روز بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) نیز از سر اتفاق نیست.

درواقع، همزمان با یورش به مطبوعات، رادیوی "ایران" (رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم امریکا) با دو ساعت برنامه روی موج کوتاه برای ایران و تلویزیون ۲۴ ساعته روی یک کانال ویژه برای داخل ایران کار خود را شروع کردند. مخالفان داخلی جنبش، که هرگز نباید از ارتباط‌های بین‌المللی آنها و هماهنگی توطئه‌هایشان با توطئه‌های بین‌المللی علیه تحولات، علیه آزادی، علیه استقلال کشور و کشاندن ایران به ورطه جنگ داخلی غفلت کرد، با بستن مطبوعات، آگاهانه بخشی از مردم تشنه خبر و اطلاع از اوضاع کشور و خوانندگان روزنامه‌های توقیف شده را به شنوندگان و بینندگان این دو رادیو و تلویزیون تبدیل کردند. آنها که خود شنونده و بیننده این رادیو و تلویزیون هم نبوده و نیستند، عملا با شنیدن اخبار و تفسیرهای تحریک‌آمیز آنها از زبان این و آن، به شنوندگان و بینندگان آن تبدیل شده‌اند.

از سر اتفاق نیست، که این رادیو دقیقا هماهنگ با سیاست‌های جناح مخالف تحولات در حاکمیت جمهوری اسلامی، در جهت ایجاد تشنج و شورش‌های کور عمل می‌کند. یعنی همان موقعیتی که طی سه سال گذشته در داخل کشور و با انواع ترندها سعی شده به جنبش مردم و بویژه به جنبش دانشجویی تحمیل شود، اما هوشیاری و تجربه جنبش آن را خنثی کرده‌است.

بدین ترتیب، باید به این امر بصورت جدی اندیشید، که با توقیف مطبوعات و با توجه به بی‌اعتمادی مطلق مردم نسبت به تلویزیون، رادیو و مطبوعات وابسته به مافیای اقتصادی - سیاسی حاکم، مخالفان تحولات حرف، سیاست و توطئه‌های خود را، اکنون چند ماهی است که از طریق رادیو ایران و تلویزیون ۲۴ ساعته پیش می‌برند که ظاهرا نقش اپوزیسیون را بازی می‌کنند، اما در حقیقت مجری، مروج و سخنگوی سیاست‌های روزنامه‌های کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی، نشریه "شما" ارگان جمعیت مولفه اسلامی و تشکل‌های شناخته شده ضد جنبش نظیر جمعیت مولفه اسلامی، روحانیت مبارز تهران، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و ... است.

توطئه فراخواندن دانشجویان به تظاهرات خیابانی، که در روزهای اخیر بی‌وقفه و بصورت تحریک‌آمیزی از رادیو "ایران" پخش می‌شود، عناوین و سرمقاله‌های تهدیدآمیز و تحریک‌آمیز روزنامه کیهان، که طی آنها و به بهانه مصاحبه فرخ نگهدار و علی کشتگر (از رهبران سابق و فعلی سازمان فدائیان اکثریت) با رادیو "آزادی" وعده شورش بزرگ در تهران و ضرورت مقابله با آن را می‌دهد، قطعاً و با شناختی که از هوشیاری جنبش وجود دارد خنثی خواهد شد، اما این رویداد را باید بخشی از مرحله جدید مقابله با جنبش ارزیابی کرد. هسته مرکزی این مرحله از توطئه‌ها و صحنه‌سازی‌ها برای مقابله نظامی با جنبش، همکاری و همسوئی سیاست‌های توطئه‌گران داخلی مخالف جنبش با بخشی از جناح راست اپوزیسیون خارج کشور، چپ‌نماهای راست بنیادی نظیر "حزب - نوظهور - کمونیست کارگری" و زمینه‌چینی‌های امریکا برای ایجاد جنگ داخلی در ایران است. یورش به مطبوعات را نیز باید سیاستی در همین سو و با هدف جلوگیری از ارتباط روزانه و مستقیم طرفداران جنبش با مردم و آگاهی و اطلاع مردم از یکدیگر، بمنظور در غفلت نگهداشتن مردم از اجرای گام به گام سیاست‌های کودتائی امپریالیسم بین‌المللی ارزیابی کرد.

نامه "رهبر" به "مجلس" نیز بخشی از همین توطئه بود، که "راه‌توده" بزودی اطلاعات قابل تاملی را در این ارتباط منتشر خواهد کرد و تحلیل و تفسیر خود را نیز در ارتباط با آن ارائه خواهد داد.

آنچه که امروز باید بدان همت گماشت، رسوا ساختن همسوئی و همکاری دو جناح راست داخل و خارج کشور برای فراخواندن دانشجویان به تظاهرات خیابانی از یکسو و افزودن بر آگاهی مردم از دلائل و انگیزه‌های واقعی یورش به مطبوعات و تلاش برای بی‌خبر نگهداشتن مردم از سوی دیگر است

مصاحبه کوتاه محمدعلی عموی با رادیو بی.بی.سی

با کودتای ۲۸ مرداد، جلوی روند دمکراسی در ایران گرفته شد!

رادیو بی بی سی در تاریخ ۲۸ مرداد برنامه کوتاهی به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد تهیه و پخش کرد. در این برنامه با چند تن، از جمله طی گفتگوی تلفنی کوتاهی در تهران، با "محمدعلی عموی" مصاحبه شد. این برنامه بمناسبت چهل و هفتمین سالروز کودتای ۲۸ مرداد پخش شد. در ابتدای برنامه گوینده اشاره کوتاهی به دوران ۲۵ ساله زندان عمومی پس از کودتای ۲۸ مرداد و تا آستانه پیروزی انقلاب ۵۷ کرده و سپس از قول او نقل کرد: خطر گسترش کمونیسم در آن زمان نمی‌توانست دلیل کافی برای کودتا باشد.

در ادامه این نقل قول، عموی در پاسخ گوینده رادیو بی بی سی گفت: «آنچه که بعنوان خطر سرخ از طرف امریکائی‌ها مطرح می‌شد، به گمان من بزرگ نمائی می‌کردند. چه در باره خطری که از طرف اتحاد شوروی ممکن بود متوجه ایران و کشورهای همسایه شود و چه از جانب حزب توده ایران چنین بود. چون اساسا حزب در آن موقعیت نبود که چنین خطری را ایجاد کند. اما، اگر کودتا رخ نمی‌داد، به گمان من روند دمکراتیک چشم انداز امیدوار کننده‌ای داشت. با توجه به اینکه حزب توده ایران هم آن شناخت نادرستی که قبلا نسبت به حکومت مصدق داشت در جریان ۳۰ تیر و پس از آن تصحیح کرده بود و در جهت همکاری و تأیید دکترا مصدق و سیاست‌هایش قدم بر می‌داشت، به گمان من شرایط دمکراتیک متناسبی می‌توانست پدید بیاید.»

در صفحات این شماره می‌خوانید:

۱ و ۲- بسیج و سپاه را باید به جنبش وصل کرد!؛ ۳- چه کسانی "اعتدال امریکائی" را در ج.ا. پیش می‌برند؛ ۴- فصل تازه‌ای از مقاومت در برابر دخالت‌های غیرقانونی "رهبر"؛ ۷- مصاحبه حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها؛ ۹- موریانه تجارت ریشه صنایع ایران را جوید!؛ ۱۳- شمشیر خون چکان "بی‌قانونی" در ج.ا؛ ۱۶- با آرزوهای بزرگ بر خاک افتادند!؛ ۱۸- به دادخواهی قربانیان توده‌ای کودتای ۲۸ مرداد برخیزیم!؛ ۱۹- صف درهم شکسته سربازان گمنام امام زمان!؛ ۲۴- فرزندان انقلاب را ضد انقلاب می‌بلعد!؛ ۲۶- چه نمائی در آینه "انفعال سیاسی"؛ ۲۸- یلتسین ایرانی کیست؟؛ ۳۰- از آشتی مصلحتی تا خصومت طبقاتی!؛ ۳۲- حاکمیت و اپوزیسیون راست ج.ا. وعده "جهانی شدن" می‌دهند؛ ۳۳- آنچه در "زیمباوه می‌گذرد"؛ ۳۵- "لیبرالیسم نو"؛ ۳۸- تا چرخش امیدوارکننده "نامه مردم" راه درازی در پیش است!؛ ۳۹- اطلاعیه راه توده؛ ۴۰- پاسخ "نهضت آزادی" به پیام راه توده و مصاحبه محمدعلی عموی.

پاسخ نهضت آزادی

به پیام تبریک راه توده

مستولان محترم "راه توده"

از تبریک ارسالی مورخ دوم مرداد ماه ۷۹ به مناسبت برگزاری یازدهمین گنگره نهضت آزادی ایران صمیمانه تشکر می‌نمائیم و امیدواریم جنبش رو به رشد اصلاح طلبی و فرآیند اجتناب ناپذیر توسعه سیاسی به آن نقطه‌ای برسد که کلیه ایرانیان وطن دوست و علاقمند و متعهد به استقلال مملکت و آزادی و حاکمیت ملت بتوانند به میهن عزیز برگردند و در ساختن ایرانی آزاد و آباد فعالانه شرکت نمایند. گنگره اخیر نهضت آزادی ایران بر این نکته تکیه کرده‌است که موفقیت جنبش اصلاح طلبی، که از دوم خرداد ۱۳۷۶ با انتخاب آقای خاتمی وارد مرحله جدی جدیدی شده‌است، نیازمند آن است که احزاب و گروه‌های سیاسی به شرایط فعالیت سیاسی علنی و قانونی که لازمه آن وفاداری به نظام جمهوری اسلامی و التزام به قانون اساسی است تن در بدهند و مقررات مبارزه مسالمت آمیز و پرهیز از خشونت و افراط کاری را بپذیرا باشند. در این صورت است که می‌توان امیدوار بود که همه احزاب و گروه‌های سیاسی بتوانند حضور و مشارکت فعال و موثر در صحنه سیاسی ایران داشته باشند.

بار دیگر از توجهات شما تشکر می‌نمائیم.

دکتر ابراهیم یزدی

دبیرکل نهضت آزادی ایران (۷۹/۵/۱۲)

صف بندی اجتناب ناپذیر، در بطن جنبش در حال تکامل

۳ معاون و یک وزیر اطلاعات

سعید حجاریان در پیام برای اردوی تحکیم وحدت در خرم آباد: اصلاحات را به میان مردم ببرید!

علی ربیعی در پاسخ به کسانی که می‌کوشند کمیته تحقیق ریاست جمهوری را مسئول تاخیر در رسیدگی واقعی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای معرفی کنند: «اگر بیش از این بخواهند قلب حقایق کنند، ناگفته‌های مربوط به پرونده‌قتل‌ها و نام کسانی را که فرمان دادند خواهیم گفت!»

پورنجانی: ارائه دهنده لایحه جدید قانون مطبوعات: نامه رهبر، به معنای آن نبود که لایحه مطبوعات بایگانی شود و بار دیگر به مجلس برده نشود!

علی یونسی، وزیر اطلاعات و امنیت: گروه‌های فشار، بخشی از بسیج و وزارت اطلاعات هستند، در بیرون همدیگر را پیدا کرده‌اند و برای خودشان فرمانده و رهبر هم دارند! (گفته می‌شود نام این رهبر علی فلاحیان است، که یونسی از ذکر آن خودداری کرده‌است!)
(گزارش "صف در هم شکسته سربازان گمنام امام زمان" را در صفحه ۱۹ بخوانید!)

Rahe Tudeh No. 99 Sep. 2000
Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US \$ & 4.5 Canada \$

نمبر / تلفن: ۳۳۳۰۴۵ - ۲۱۲ - (+۴۹)